جزوهٔ ادبیات فارسی

جمع‌آوری: دکتر امید ملاکریمی

(وکیل پایه یک دادگستری و عضو هیأت علمی دانشگاه)

ویژهٔ آزمون سردفتری و سایر آزمون‌های استخدامی و دانشگاهی

به کوشش انور یوسفی

ده‌ها جزوهٔ سَبُک و روانِ حقوقی که به طور شگفت‌انگیزی شیوا و گیرا و رسا توضیح دادم و قول می‌دم که اگه فقط یکی از اوونها رو از سایتم (**www.mollakarimi.ir**) بگیرید و مطالعه کنید به جزواتم اعتیاد پیدا می‌کنید. **ما در سایت‌مان، کانال تلگرام و صفحهٔ اینستاگرام‌مون، هر آنچه برای قبولی در آزمون‌های حقوقی نیاز است را به شما خواهیم داد! می‌دانیم که داوطلبانِ آزمون‌های حقوقی، زمانی که تصمیم می‌گیرند که شروع به خواندن نمایند در انتخاب منابع سردرگم هستند؛ کاری که ما انجام می‌دهیم این است که اوون منابعی رو که برای قبولی کفایت می‌کند رو به طور رایگان در اختیارتون می‌گذاریم و بهتون اطمینان می‌دیم که نیاز به خواندن منابع متعدد نخواهید داشت. در واقع، صدها داوطلبی که از این خدمات استفاده کردند و جواب گرفتن رو می‌تونیم شاهدِ عملکردِ مثبتمون بدونیم.** تمرکز اصلی کار من در این نوشته و بقیهٔ جزواتِ گذاشته‌شده در وب‌سایتم (مثلِ جزواتِ آیین دادرسی کیفری، حقوق مدنی، حقوق تجارت، آیین‌های دادرسی مدنی و کیفری، متون فقه، حقوق ثبت و اصول فقه) اینه که مثلِ یه گاوِ بنفش در بینِ سایرِ گاوها که سیاه و سفید هستند متمایز باشم! در واقع این، هدفِ من است که متفاوت باشم و در حوزهٔ آموزش و نویسندگی در رشتهٔ حقوق، کارهای متفاوتی نسبت به دیگران انجام بدم. می‌خوام نوشته‌هام مثلِ گاوِ بنفش باشه که واقعاً در خورِ توجّه باشه. حتماً دیدید آدم‌هایی رو که با یه ویژگیِ خاص، خودشون رو متفاوت و منحصربه‌فرد نشون می‌دن؛ مثلاً عینک زرد می‌زنن یا یه مدل موی خاصِّ خودشون رو دارن؛ من هم می‌خوام با «ساده‌نویسی» و آوردنِ مثال‌های ساده‌فهم متفاوت باشم و با این ویژگی، به چشم بیام. منِ کمترین می‌خوام که بهترین تبلیغ برای کارهام، تمایز و انجام کاری نو و جالب‌توجّه باشه. نمی‌خوام از این جمله کلیشه‌ای‌ها بگم ولی «کلید موفقیت، متفاوت‌بودنه». من این «متفاوت‌بودن» رو در جزوه‌هایی که به رایگان در دسترس دانشجویانِ حقوق گذاشتم، نشون دادم.

توجّه: این جزوه برای تدریس در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی توسطِ معلم (امید ملاکریمی) تهیه و تکثیر شده و جنبهٔ انتفاعی نداشته و تکثیر و نسخه‌برداری از آن، بدون قصد سودجویی و «تنها با ذکر منبع» مجاز می‌باشد، در غیر این صورت، قانوناً ضمان‌آور است. سپاسگزارِ خوانندگانی خواهد بود که نظرات، پیشنهادها و انتقادات خود را پیرامون این نوشتار از راه‌های فوق یا ایمیل «mollakarimi.omid@gmail.com» بیان فرمایند. در آخر، باید بگم که جزواتِ سایتِ MollaKarimi.ir و حتّی **این نوشته دائماً با توجّه به سرفصل‌های جدید و آخرین تغییرات قوانین و تست‌های آزمون‌های هر سال، به روز می‌شه و چنانچه پی.دی.اف یا نسخهٔ چاپ‌شدهٔ جزوه رو در دست دارید بهتره مجدداً از سایت، نسخهٔ به روز رو دانلود کنید.** ضمناً ما کارگاهی داریم که متفاوت از بقیهٔ کارگاه‌هاست! اسمِ کارگاهِ ما، «کارگاه تولید محتوای حقوقی» است که می‌تونید اینستاگرام (@vekalatyar) و تلگرامِ ما (@omidmollakarimi) رو دنبال کنید تا کلّی محتوای حقوقیِ خوب رو مشاهده و دریافت کنید.

تقدیم به تمام کسانی که تا به حال هیچ به آن‌ها تقدیم نشده است؛ تقدیم به کمنامان!

بخش اول: دستور زبان فارسی

واج: کلمات فارسی، مانند دیگر زبان‌ها از مجموعه صوت‌ها تشکیل شده است. به کوچک‌ترین شکل این اصوات در قدیم «حرف» می‌گفتند و امروزه آن را «واج» می‌نامند. واج در کلمات، باعث تغییر معنا می‌شوند و کوچک‌ترین واحد زبانی هستند. باید این موضوع را در نظر داشته باشیم که امروزه اصطلاح «حرف» را تنها برای شکل نوشتاری واج‌ها به کار می‌برند؛ به عبارتی دیگر واج «کوچک‌ترین جزء یا واحد صوتی زبان» است که معنایی ندارد؛ امّا تفاوت معنایی ایجاد می‌کند؛ مثلاً واج‌هایی مانند «گ» «و» «ل» به تنهایی بی‌معنی هستند؛ امّا در کلمات گل و بلبل تفاوت معنایی ایجاد کرده‌اند. در زبان فارسی ۳۰ واج داریم که به دو دسته مُصَوِت و صامت تقسیم می‌شوند.

۱. **مُصَوِت:** در زبان فارسی ٦ مُصَوِت داریم. «مصوت»، واجی است که هنگام اَدای آن، دهان باز است و به دو دستهٔ کوتاه و بلند تقسیم می‌شود:
   - **مصوت کوتاه:** مصوت‌های کوتاه عبارتند از: فتحه (ـَ)، ضمه (ـُ)، کسره (ـِ)
   - **مصوت بلند:** مصوت‌های بلند عبارت است: از «ا»، «و»، «ی».

✓ **نکته:** کشش مصوت‌های بلند دو برابر مصوت‌های کوتاه است. همچنین در شمارش مصوت‌های بلند باید دقت کنید که حرف «و» را با «واو» اشتباه نگیرید.

۲. **صامت** (ء، ع)، ب، پ، (ت، ط)، (ث، س، ص)، ج، چ، (ح، ه)، خ، د، (ذ، ز، ض، ظ)، ر، ژ، ش، (غ و ق)، ف، ک، گ، ل، م، ن، و، ی.

✓ درباره صامت‌ها باید یک نکته را در نظر باشته باشید که در زبان فارسی حروفی که صدای مشابه دارند مانند ح و ه یک واج تلقی می‌شوند؛ زیرا نحوهٔ تلفظ آنها هم متفاوت نیست؛ اما در زبان عربی دو واجِ متفاوت به شمار می‌روند، زیرا نحوهٔ تلفظ آنها به کلّی متفاوت است.

تکواژ: «تکواژ» دومین واحد زبانی پس از «واج» است؛ یعنی از به هم پیوستن چند واج، یک تکواژ درست می‌شود که دارای نقش دستوری و معنایی مستقل هستند. تکواژها معمولا به دو دستهٔ تکواژ آزاد یا تکواژ وابسته تقسیم می‌شوند.

انواع تکواژ

تکواژ آزاد: ۱ـ تکواژ آزاد دستوری، ۲ـ تکواژ آزاد قاموسی یا واژگانی.

تکواژ وابسته: ۱ـ تکواژ وابستهٔ تصریفی، ۲ـ تکواژ وابستهٔ اشتقاقی.

انواع تکواژ آزاد

۱. **تکواژ آزاد دستوری:** به تکواژهایی گفته می‌شود که معنای مستقلی ندارند؛ اما در ساخت دستوری جمله به صورت مستقل به کار می‌روند و انواع مختلفی دارند:

- حروف اضافه متمم‌ساز: از، به، با، تا، برای، در
- حروف ربط همپایه‌ساز: و، ولی، اما، یا
- حروف ربط وابسته‌ساز: چون، اگر، زیرا، که، تا
- نقش‌نمای اضافه در ترکیب وصفی یا ترکیب اضافی: (ـِ) کتابِ من، خانه دوست، گل زیبا، دامن چین‌دار.
- ضمایر جدا: من، تو، او، ما، شما، آن، این، خود
- حروف ندا: ای، یا، آیا و ...
- بِ قیدساز: بخوبی، بتازگی، بسختی
- نشانه مفعولی «را»

۲. **تکواژ آزاد قاموسی یا واژگانی:** تکواژهای واژگانی یا قاموسی، دارای معنای مستقل هستند؛ یعنی اگر نیاز داشته باشید، می‌توانید معنای آن را در فرهنگ لغت بیابید. برای مثال کلمات آب، گل، مداد و ... تکواژ آزاد هستند. از دیگر ویژگی‌های تکواژ آزاد می‌توان به موارد زیر نیز اشاره کرد:

۱. نقش دستوری می‌پذیرند.
۲. از لحاظ آوایی معمولاً مستقل هستند و می‌توان پس از ادای آنها کمی مکث کرد.
۳. از لحاظ املایی می‌توان میان آنها با تکواژهای دیگر فاصلهٔ میان‌واژه‌ای را لحاظ کرد.
٤. برای آنکه بدانید که معمولاً چه کلماتی تکواژ آزاد قاموسی یا دستوری تلقی می‌شوند، موارد زیر را به خاطر بسپارید.

- اسم‌ها: دیوار، آتش، کتاب، دست، انسان.
- صفت‌ها: خوب، بد، سفید، سیاه، کوتاه، بلند.
- بن ماضی، بن مضارع، همهٔ مصدرها و اسامی اشاره: گو (بن مضارع گفتن)، خواند (بن مضارع خواندن) این، آن و ...

انواع تکواژ وابسته: تکواژ وابسته به تکواژی گفته می‌شود که معنای مستقل در جمله ندارد و به تنهایی یک واژه به شمار نمی‌آید. این نوع تکواژها هیچ‌گاه در ساختمان جمله، استقلال معنایی، دستوری، املایی و آوایی ندارند و همیشه جایگاه دستوری، آوایی و معنایی خودشان را پس از پیوند با تکواژهای دیگر می‌سازند. تکواژهای وابسته دو گونه‌اند:

۱. **تکواژ وابستهٔ تصریفی:** تکواژهای تصریفی یک واژه جدید خلق نمی‌کنند، بلکه حالت واژه را تغییر می‌دهند. تکواژهای تصریفی انواعی دارند:

- نشانه‌های جمع (ها، ان، ون، ین، ات و ...): درخت‌ها، دانش‌آموزان، پیشنهادات، معلمان، مؤمنون
- ✓ تکواژ «ان» که در بعضی واژه‌ها، معانی دیگری نظیر مکان، تشبیه، زمان، قید حالت و اسم مصدر دلالت دارد و به جمع بودن دلالت ندارد؛ در چنین حالتی، تکواژ اشتقاقی به شمار می‌آید؛ مانند: شبانگاهان، خندان، یخبندان، سپاهان و...
- یای نکره: کتابی، مردی، روزگاری
- «ترین» در صفت عالی و «تر» در صفت تفضیلی: بزرگترین، خوب‌تر
- نشانه‌های «ُم» و «ُمین» برای ساختن اعداد ترتیبی: دوُم، سوُمین
- پیشوندهای فعلی: (بِ: بینداز)، (مَ: مگو)، (می: می‌خورد)، (همی: همی‌گفت)، (نَ: نترس)
- شناسه‌های مضارع: (ـَم: شنوَم)، (ـَی: شنوی)، (ـَد: شنوَد)، (یم: شنویم)، (ید: شنوید)، (ند: شنوند)

- علائم کمکی در ماضی نقلی: (ام: رفته‌ام)، (ای: رفته‌ای)، (است «+ Φ تکواژ صفر»: رفته‌است)، (ایم: رفته‌ایم)، (اید: رفته‌اید)، اند: رفته‌اند
- علامت‌های ماضی‌ساز: (د: رساند)، (ید: رسانید)

تکواژ صفر چیست؟

تکواژ صفر یا تکواژ تُهی، از انواع تکواژهای وابسته تصریفی به شمار می‌رود که نه در نوشتار دیده می‌شود و نه در گفتار خوانده می‌شود؛ با وجود این، در شمارش تکواژها در یک جمله، آن را محاسبه می‌کنیم. تکواژ صفر در شناسه‌های سوم شخص مفرد فعل‌های ماضی (به جز ماضی التزامی) دیده می‌شود؛ زیرا در ماضی التزامی «ـَ د» شناسه است.

- گفت: گفت + Φ = ۲ تکواژ
- گفته‌بود: گفت + ه + بود + Φ = ۴ تکواژ
- گفته‌است: گفت + ه + است + Φ = ٤ تکواژ

نکته: همچنین تکواژ صفر را در فعل است و هست و دوم شخص مفرد فعل‌های امری باید محاسبه کنیم.

بخوان: بِ + خوان + Φ = ۳ تکواژ

۲. **تکواژ وابستهٔ اشتقاقی:** به تکواژهایی گفته می‌شود که باعث ایجاد واژه‌ای جدید با معنایی مستقل می‌شوند؛ مانند بان در کلمات نگهبان و باغبان یا ستان در گلستان و بوستان. همه پسوندها، پیشوندها و میانوندها، تکواژ وابسته اشتقاقی هستند. تکواژهای اشتقاقی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

- برخی از آنها واژه جدیدی می‌سازند اما عنوان دستوری آن را تغییر نمی‌دهد؛ مانند:
  - گل: اسم، گل+ ـِستان= گلستان: اسم
  - باغ: اسم، باغ+ بان= باغبان: اسم
- برخی دیگر علاوه بر ساختن واژه جدید، مقوله دستوری آن را تغییر می‌دهند؛ مانند:
  - هنر: اسم، هنر+ مند= هنرمند: صفت
  - خشم: اسم، خشم+ گین= خشمگین: صفت

واژه: واژه یا کلمه، سومین واحد زبان است که از یک یا چند تکواژ درست می‌شود، مانند: آب، دست، نان، پدر، مداد، درست‌کاری، کارآفرین

انواع واژه از نظر ساختمان

- **واژه ساده:** واژه‌های ساده، واژگانی هستند که تنها از یک تکواژ معنادار ساخته شده‌اند و دیگر قابل تجزیه نیستند؛ مانند: دیوار، جنگل، ساعت، چوب و...
- **واژه غیر ساده:** واژگان غیر ساده به اجزای معنادار کوچکتری قابل تقسیم هستند، مانند: عروسک، دوچرخه، پنچرگیری، ماهیتابه و... دستورنویسان، واژگان غیر ساده را به ۳ دسته تقسیم کرده‌اند:

۳. **واژه‌های مشتق:** کلمات مشتق از یک تکواژ معنادار و یک یا چند تکواژ معناساز (پیشوند، و پسوند) ساخته می‌شود.

(زیبا: زیب + ا)، (نویسنده: نویس + ـَنده)، (باهوش: با + هوش) (زهرآگین: زهر + آگین)

٤. **واژه‌های مرکَّب:** این نوع از واژگان حداقل از دو تکواژ و یا بیشتر ساخته می‌شوند که لازم است همه آنها معنادار باشند، بنابراین اگر در واژه‌ای هرکدام از انواع وند به کار رفته باشد، آن کلمه مرکّب نیست.

(دفترمشق: دفتر+ مشق)، (کارخانه: کار + خانه)، (گلاب: گُل + آب)،

(کوله‌پشتی: کوله + پشتی)، (دردسرساز: درد + سر+ ساز)

- ✓ دقت داشته باشید کلماتی مانند کوله‌پشتی باید با نیم‌فاصله نوشته شوند، چون دو کلمه کوله و پشتی واژه مستقلِ کوله‌پشتی را ساخته‌اند.
- ✓ در هیچ واژه مرکبی وند به کار نمی‌رود.

۵. **واژه‌های مشتق‌مرکب:** کلمات مشتق‌مرکب، همه ویژگی‌های کلمات ساده و مرکب را دارند؛ به این معنا که از حداقل دو تکواژ معنادار و یک وند ساخته می‌شوند.

(دانشجو: دان + ـِ ش + جو)، (آبمیوه‌گیری: آب + میوه + گیر + ی)، (سوزوگداز: سوز + و + گداز)،

(یک‌شبه: یک + شب + ه)، (سبزی‌خوردکنی: سبزی + خورد + کن + ی)

مصدر

مصدر ریشه، کلمه‌ای است از خانواده فعل، که زمان، شمار و شخص ندارد و تنها مفهوم اصلی آن را می‌رساند. شاخصه اصلی ما برای تشخیص مصدر یک فعل، آمدن حرف یا حروف ن یا تن ماقبل مفتوح در پایان کلمه مصدر است. برای نمونه، مصدر رفتن اطلاعی درباره زمان رفتن و شخص انجام‌دهنده آن در اختیار ما نمی‌گذارد؛ اما از شکل فعل رفتم می‌توان دریافت که زمان فعل گذشته، وجه آن گزارشی، نمود آن ساده و انجام‌دهندهٔ آن اول شخص مفرد است. نمونه‌های دیگر مصدر: دیدن، نوشیدن، آمدن

مصدر از اقسام اسم است؛ زیرا همچون اسم‌ها زمان، شخص و شمار ندارد. در این میان اسم‌هایی هستند که با وجود نداشتن نشانه مصدری ن و تن در پایان‌شان معنی مصدری دارند. به این کلمات اسم مصدر یا حاصل مصدر می‌گویند. این اسم‌ها در بیشتر مواقع نشانه‌های مصدری ندارند ولی حاصل معنی و مفهوم مصدر را می‌رسانند، مانند:

- (خنده⟵ خندیدن)، (دانش ⟵ دانستن)، (ستایش ⟵ ستودن)، (دیدار ⟵ دیدن)

شیوه ساخت مصدر

از آنچه در مبحث قبل گفته شد، این نتیجه حاصل می‌شود که پسوند مصدر در زبان فارسی ن یا تن است. در گذر زمان ت در اثر همنشینی با برخی حروف تبدیل به د شده است، می‌بینیم در فارسی امروز، پسوند مصدر «دن» یا «تن» است.

پس طریقه ساخت مصدر در زبان فارسی می‌شود: بُن (ماده) فعل + دن / تَن

- کُش+ تن ⟵ کشتن
- خور + دن (ت به د تبدیل شده) ⟵ خوردن

انواع مصدر : مصدرها را می‌توانیم از جهت‌های متفاوتی به انواع مختلفی تقسیم کنیم:

۱. مصدر اصلی و جعلی

- **مصدر اصلی:** مصدری که از اصل به عنوان مصدر به کار می‌رود. بریدن
- **مصدر جعلی:** مصدری که از اصل مصدر نیست در زبان فارسی نوعی روش برای ساخت مصدر از اسم یا صفت وجود دارد که آن را مصدر جعلی می‌گویند که طرز ساخت آن چنین است: اسم یا صفت + (یدن/ اندن/انیدن)

✓ نشانه مصدرهای جعلی، این ۳ پسوند است و این که بن فعلی آن‌ها یک اسم یا صفت است.

- (خوابیدن، خواباندن، خوابانیدن)، (چرخیدن، چرخاندن، چرخانیدن)،

- (رنجیدن، رنجاندن، رنجانیدن)، (چسبیدن، چسباندن، چسبانیدن)

✓ ساخت این نوع مصدرهای جعلی، در زبان محاوره امروز هم کاربرد دارد. کارم که تموم شد، بهت می‌زنگم. (زنگیدن)

✓

۲. **از نظر ساختار**

- **مصدر ساده (بسیط):** مصدری که از یک بن و ماده فعل ساخته شده باشد: رفتن
- **مصدر مرکب:** مصدری که از فعل مرکب درست شده باشد.: بهره بردن
- **مصدر عبارت فعلی:** مصدری که از یک عبارت فعلی تشکیل شده باشد.: از دست دادن
- **مصدر پیشوندی:** مصدری که حرف اضافه در ساختار آن فعل باشد (از فعل پیشوندی درست شده باشد: برآوردن)

۳. **از نظر پسوند**

- **مصدر تام:** مصدری که در آن حذفی صورت نگرفته باشد. نشستن
- **مصدر مرخم:** مصدری که نون آخر آن حذف شده باشد. نشست (به معنی مصدری) نشست
- **اسم مصدر:** اسمی که معنای مصدری دارد. روش، گفتار

✓ مصدر مرّخم را نباید با بن فعل ماضی اشتباه گرفت در اینجا نشست به معنی مصدری است:

- نشست و برخاست در اصل نشستن و برخاستن.
- نشست در عبارت نشست کوه در اصل به معنی نشست کردن کوه.

✓ برخی دستورشناسان معتقدند، بهتر است مصدر مرَّخم را همان بن ماضی بدانیم که در معنای مصدری دارد.

٤. **از نظر وجهی**

- **مصدر لازم:** مصدری که فعلش به مفعول نیازی ندارد. رفتن
- **مصدر متعدی:** مصدری که فعلش به مفعول نیاز دارد. خوردن
- **مصدر دوگانه (دووجهی):** مصدری که هم لازم است و هم متعدی. شکستن

شیوه تشخیص مصدر: در فعل‌ها و ترکیب‌های ساده، تشخیص مصدر کار دشواری نیست با یافتن بن ماضی یا بن مضارع به راحتی می‌توان مصدر را تشخیص داد. در صورتی که کلمه‌ای بیشتر از یک جزء داشته باشد؛ باید به جزء مصدردار آن توجه کرد. برای مثال به کلمه جمع‌آوری دقت کنید که از دو جزء جمع و آوری ساخته شده است، جزء دوم آن یعنی آوری مصدردار است؛ که از مصدر آوردن گرفته شده است. کلمه‌های زیر نیز از همین دسته هستند:

جلوگیری، از خود گذشتگی، بازدید، دستگیره، فناوری، برنامه‌ریزی، خودروسازی، سرنشین، روان‌شناسی.

اسم مصدر: اسم مصدر از نظر معنایی معنای مصدر می‌دهد اما ساختار آن ساختار اسمی است. معروف‌ترین اقسام و نشانه‌های اسم مصدر عبارتند از:

۱. ـِ ش در آخر بن مضارع: خواهِش، تراوش، آزمایش
۲. ـِ شت در آخر بن مضارع: بُرِشت، کُنِشت، خورشت
۳. ار در آخر بن ماضی: رفتار، گفتار، کردار، جستار
٤. های بیان حرکت ه در آخر بن مضارع: خنده، گریه، مویه
٥. ی در آخر صفت و گاهی اسم و به ندرت ضمیر: نزدیکی، دوری، خوبی، روشنی

✓ اگر کلمه به های بیان حرکت ختم شود به جای ی به آخر آن، گی افزوده می‌گردد. تشنه: تشنگی، ورزیده: ورزیدگی

٦. ان در آخر بن مضارع برخی از فعل‌های مرکب و به ندرت در آخر فعل ساده یا اسم: آشتی‌کنان، عقدکنان، راه‌بندان، گذران.
۷. یت در آخر بعضی از اسم‌ها و صفت‌های عربی: مدیریت، فاعلیت، اسلامیت، انسانیت
۸. ساخت‌های دیگری نیز وجود دارد که از ترکیب بن ماضی و بن مضارع با یک اسم یا حرف ربط مثل واو ساخته می‌شود یا از تکرار و ترکیب بن مضارع و بن ماضی: ساخت، رسید، عقب‌گرد، گریز، وارانداز، گیرودار، جست‌وجو (= جستجو)، گفت‌وگوی (=گفتگو)، جنب و جوش، بزن‌بزن، تکاپو، ساختمان، بگیربیند، پیشرفت
۹. مصدرهای عربی نیز که به وفور در زبان فارسی به کار می‌روند، از دیدگاه دستور زبان فارسی باید اسم مصدر به شمار روند: تعلیم (آموزش)، علم (دانش) تصفیه (پالایش)

فعل: کلمه یا گروهی از کلمات است که در آخر جمله با اسناد دادن خود یا کلمه دیگری به نهاد، معنای جمله را کامل می‌کند. هر فعل در همه حالت‌ها، جزء ثابتی دارد که معنای اصلی فعل را در خود دارد و ریشه نامیده می‌شود. ریشه فعل، بعد از تبدیل شدن به بن ماضی و بن مضارع با گرفتن زمان، شمار، شخص و با رعایت اصول خاصی قابل صرف شدن است.

✓ ریشه یا بن فعل در ساخت‌های دیگری مثل اسم مصدر نیز به کار می‌رود.

ویژگی‌های فعل:

۱. **ویژگی‌های فعل از نظر معنا:** فعل در جمله، وظیفه انتقال مفاهیم مثبت و منفی را بر عهده دارد. به نمونه‌های زیر توجه کنید:
- انجام دادن یا انجام گرفتن کاری: لیوان شکست. (نشکست)، احمد ماشین را برد. (نبرد)
- واقع شدن کاری بر کسی یا بر چیزی: رستم کشته شد. (نشد)
- پذیرفتن حالتی یا صفتی: باران گرفت. (نگرفت)، متهمان پرونده محکوم شدند. (نشدند)
- نسبت دادن صفتی به کسی یا چیزی: رضا بیمار است. (نیست)، پدرم در حال بهبودی است. (نیست) بر این اساس، می‌توان فعل را به دو نوع تام و اسنادی تقسیم کرد:

- **فعل تام (خاص):** بیشتر افعالی که در زبان فارسی به کار می‌روند، به وقوع کاری یا به داشتن حالتی مخصوص دلالت دارند. به این افعال، فعل تام یا فعل خاص گفته می‌شود ... بست، رفت، نشست، ایستاد، خورد، نوشت و...
- **فعل اسنادی (ربطی):** فعلی است که دارای معنای خاصی نبوده و تنها برای نسبت دادن چیزی به چیز دیگر به کار می‌رود؛ مانند: است، بود، شد، گشت و گردید.

۲. **ویژگی‌های فعل از نظر ساختار:** در زبان فارسی هر فعل علاوه بر ریشه، مصدری دارد؛ مصدر، مفهوم اصلی فعل را بی‌آن که زمان و شخص آن مشخص باشد، می‌رساند. هر مصدر بنا به نیاز جمله برای ساخت فعل، به بن ماضی یا بن مضارع تبدیل می‌شود و بعد با زمان و شناسه یا پیشوندها و پسوندهای مناسب پیوند می‌خورد.

✓ مصدر، فعل به‌شمار نمی‌رود و یکی از اقسام اسم است. (مصدر: خورد ـ بن ماضی: خورد ـ بن مضارع: خور)
✓ در بیشتر فعل‌های صرفی زبان فارسی، سه یا چهار حرف مشترک هستند که به آن ریشه فعل می‌گویند و بر اثر افزوده شدن اجزای ماده‌ساز به آن، ماده، بن فعل ساخته می‌شود؛ مانند سوخت و خورد که از ریشه‌های سوخ و خور و پسوندهای ماده‌ساز ت و د ساخته شده‌اند
✓ بن ماضی و بن مضارع علاوه بر ساختن فعل، در ساخت کلمات اسمی و وصفی نیز به کار می‌روند، که صفت فاعلی و صفت مفعولی از آن جمله‌اند.
✓ علاوه بر ریشه، بن فعل و مصدر که فعل‌های صرفی از آن حاصل می‌شوند، فعل از نظر شکل ظاهر و ترکیبش با پیشوندها و پسوندها به انواع فعل ساده، فعل پیشوندی و فعل مرکب تقسیم می‌شود.

- **فعل ساده:** فعلی است که بن مضارع آن تنها یک تکواژ باشد؛ به عبارت دیگر، ملاک ساده بودن فعل، بن مضارع آن است. برای مثال: رو، بن مضارع: رفتم ـ گیر، بن مضارع گرفته است.
- **فعل پیشوندی:** با آمدن تکواژهای بر، در، باز، فرو، فرا، پس، وا، ور پیش از فعل ساده ساخته می‌شود. گاهی این پیشوندها باعث تغییر معنا می‌شوند. از پرکاربردترین افعال پیشوندی می‌توان به این موارد اشاره کرد: بازگشتن، درافتادن، فرسودن، وررفتن، وادادن، واماندن، پیش بردن، پس دادن، پس انداختن، اندوختن و ...
- **فعل مرکب:** اگر پیش از فعل ساده یا پیشوندی یک یا چند تکواژ مستقل بیاید و با آن ترکیب شود، کلمه حاصل، فعل مرکب است؛ مانند: حاصل کردن، به دست آوردن.

۳. **ویژگی‌های فعل از نظر زمان:** نشان دادن زمان یکی از ویژگی‌های اصلی فعل در زبان فارسی است؛ فعل به تنهایی می‌تواند زمان وقوعش را در گذشته، حال و آینده مشخص کند. هر یک از زمان‌های ماضی، مضارع و مستقبل نیز بنا به معنا و وجه جمله در قالب فعل‌های صرفی چون گذشته ساده، گذشته استمراری، بعید، ماضی ابعد، ماضی استمراری، ماضی نقلی (ساده)، ماضی استمراری نقلی، ماضی ملموس نقلی، ماضی التزامی، مضارع ساده، مضارع (حال) اخباری، مضارع مستمر و مضارع التزامی و آینده، زمان و حالت دقیق‌تری را منتقل می‌کند.

✓ افعال امر، دعا و تاکیدی نیز در دسته افعال صرفی قرار می‌گیرند و معمولاً از نظر زمان، میان حال و آینده مشترک هستند.

٤. **ویژگی‌های فعل از نظر شخص:** مفهوم شخص یعنی این که گوینده، فعل را به خود نسبت دهد یا به مخاطب خود یا به فردی دیگر. شخص هر فعل شش عضو دارد و همیشه با شناسه‌هایی مثل م، ی، د، یم، ید، ند (ضمیرهای متصل فاعلی) شناخته می‌شود.

✓ هر یک از افعال صرفی سه شخص دارد: اول شخص، دوم شخص و سوم شخص. هر یک از این شخص‌ها به مفرد و جمع تقسیم می‌شوند. شناسه‌های فعل معمولاً با فاعل مطابقت می‌کنند که البته در این مورد موارد استثنا نیز وجود دارد.

۵. **ویژگی‌های فعل از نظر معلوم و مجهول :** فعلی را که فاعل آن معلوم باشد معلوم و فعلی را که فاعل آن معلوم نباشد، فعل مجهول گویند. فعل مجهول با حذف فاعل و ترکیب صفت مفعولی (بن ماضی + ه) با ساخت‌های فعل کمکی «شدن» ساخته می‌شود و در موارد زیر به کار می‌رود:

- وقتی فاعل معلوم نباشد: در بسته شد.
- وقتی که گوینده توجه به فعل دارد و فاعل مورد نظر نیست: خیابان کنده شد.
- وقتی گوینده به عمد نخواهد نام فاعل را به میان آورد: حسین کشته شد.

✓ گاهی ساخت‌های گردیدن و گشتن به جای شدن به عنوان فعل کمکی به کار می‌روند و فعل را مجهول می‌سازند.کارها آشفته گردیده (به جای کارها آشفته شده)

✓ فعل‌های مجهول به دلیل اینکه با مفعول رابطه‌ای مستقیم دارند در دسته فعل‌های گذرا قرار می‌گیرند.

٦. **وجه فعل:** هر فعل از نظر معنایی ممکن است وقوع فعل را قاطعانه خبر دهد که به آن وجه اخباری می‌گویند، یا ممکن است مفهوم فعل را با امری چون آرزو، امید، شرط، تردید و مانند آنها همراه کند که وجه التزامی نام دارد، وجه امری نیز وقوع فعلی را با درخواست یا فرمان نشان می‌دهد.

۷. **گذرا یا ناگذرا (لازم یا متعدی) بودن فعل:** ویژگی دیگر فعل، گذر است وظیفه گذر بررسی گذرا یا ناگذرا (لازم یا متعدی) بودن فعل است.

- **ناگذر (لازم)** فعلی است که تنها به نهاد نیاز دارد؛ بدین معنا که جمله برای تکمیل معنای خود به مفعول نیازی ندارد؛ مانند: آمدن، ایستادن، بودن و... سعید در خیابان ایستاده بود.
- **گذرا (متعدی)** فعلی است که علاوه بر نهاد، به مفعول، متمم یا مسند احتیاج دارد؛ بنابراین فعل گذرا ۳ گونه است:

۱. **گذرا به مفعول:** خوردن، آوردن، بردن، نوشیدن و ...
۱. **گذرا به متمم :** بخشیدن (را، به)، شنیدن (را، از) کندن (را، از) و...
۲. **گذرا به مسند:** بودن، شدن، قرار گرفتن و...

- ✓ بعضی از فعل‌ها در یک معنای واحد می‌توانند هم گذرا باشند هم ناگذر که به آنها فعل‌های دو وجهی می‌گویند؛ مانند: شکستن، پژمردن، گسستن و ریختن ـ گلدان شکست (ناگذر)، پسرم گلدان را شکست (گذرا به مفعول)

بُن ماضی: پیش از آن که بدانیم بن ماضی چیست و چه کاربردهایی دارد، باید با بُن فعل آشنا شویم. بن فعل، ماده فعل یا ستاک فعل یکی از ویژگی‌های فعل محسوب می‌شود و در واقع سبب تفاوت فعل با اقسام دیگر کلمه است. بن فعل، بخش ثابت فعل است که در صیغه‌های مختلف آن تکرار می‌شود. تنها شناسه‌ها هستند که سبب تفاوت معنایی می‌شوند. برای مثال، در ٦ صیغه از فعل نشستن، جزء «نشست» ثابت است اما هر فعل، با گرفتن یکی از شناسه‌های ـ م، ی، ـ، یم، ید، ـند صورت تازه‌ای یافته است: نشستم، نشستی، نشست، نشستیم، نشستید، نشستند

بن ماضی و بن مضارع در ساخت دیگر فعل‌ها مانند ماضی بعید، مضارع التزامی، ماضی استمراری و ... کاربرد دارد. همه صیغه‌های فعلی که بر زمان گذشته دلالت می‌کنند از بن ماضی ساخته می‌شوند و صرف انواع فعل‌ماضی با افزودن پیشوندهایی مثل می و ب به همراه شناسه‌های پایانی فعل امکان‌پذیر است. برای مثال، فعل نوشتن را در نظر بگیریم. برخی از صیغه‌هایی که از این فعل ساخته می‌شوند از این قرار است:

- نوشتم (ماضی ساده)
- می‌نوشتم (ماضی استمراری)
- نوشته‌ام (ماضی نقلی)
- نوشته باشم (ماضی التزامی)
- نوشته بودم (ماضی بعید)

چنان که می‌بینیم، کلمه نوشت در این صیغه‌ها جزئی که ثابت است و تغییر نمی‌کند و از نظر زمان، بر گذشته دلالت می‌کند. بن یا ریشه این صیغه‌ها را بن ماضی می‌نامیم.

روش تشخیص بن ماضی: بن ماضی را از ٢ راه می‌توان به دست آورد:

۱. حذف (ن) از انتهای مصدر فعل مورد نظر: کاشتن: کاشت، رفتن: رفت
۲. فعل را صرف می‌کنیم. سپس شناسه‌ها را از پایان فعل و می یا ب را از ابتدای آن حذف می‌کنیم. آنچه باقی می‌ماند همان جزء ثابتی است که در همه صیغه‌ها تکرار شده است. مثلاً درباره فعل می‌خوانْدم، «می» استمراری و شناسه‌ها باید حذف شوند و آنچه باقی می‌ماند؛ کلمه «خوانْد» است که همان بن ماضی است.

کاربردهای بن ماضی: کاربرد بن ماضی، تنها محدود به ساخت افعال نیست. بلکه در ساخت انواع اسم و صفت‌هایی چون صفت مفعولی، صفت فاعلی، صفت مرکب، اسم مصدر و اسم مرکب نیز نقش دارد. برای مثال بن ماضی در صفت مفعولی، در ساخت فعل مجهول یا ماضی نقلی نقش اساسی دارد:

مصدر فعل رفتن = بن ماضی + ه: صفت مفعولی = رفت + ه: رفته

فعل ماضی ساده

فعل ماضی ساده که با نام ماضی مطلق هم شناخته می‌شود، به گذشته‌ای اشاره می‌کند که تمام شده است و برای صرف شدن، علاوه بر بن ماضی، به شناسه‌ها احتیاج دارد؛ بنابراین در ساختار و معنا بسیار ساده است. این فعل، در ساخت فعل‌های دیگری مثل ماضی استمراری، ماضی نقلی، ماضی بعید، ماضی نقلی مستمر، ماضی التزامی و فعل آینده نقش دارد.

ساخت فعل ماضی ساده: برای ساخت ماضی ساده، شناسه‌های فاعلی را به بن ماضی می‌چسبانیم:

- بن ماضی+ شناسه‌های فاعلی ـم، ی، ـ، یَم، یَد، ـند
- دیدم، دیدی، دید، دیدیم، دیدید، دیدند

✓ سوم شخص مفرد فعل ماضی ساده، همان بن ماضی است که از آن در ساخت بسیاری از افعال فارسی استفاده می‌شود.

ساخت فعل ماضی ساده منفی: برای ساختن فعل ماضی ساده منفی، به ابتدای آن «ن» اضافه می‌کنیم.

- ن+ ماضی ساده = ندیدم، ندیدی، ندید، ندیدیم، ندیدید، ندیدند

ساخت فعل ماضی ساده مجهول: ابتدا مصدر فعل اصلی را به صفت مفعولی تبدیل می‌کنیم؛ سپس ماضی ساده فعل کمکی شدن را به آن اضافه می‌کنیم: صفت مفعولی + ماضی ساده فعل کمکی شدن

- دیده شدم، دیده شدی، دیده شد و...
- اگر این طرف‌ها دیده شدم؛ هر چه خواستی بگو...

کاربردهای فعل ماضی ساده: فعل ماضی ساده علاوه بر اشاره به گذشته و حضور در دیگر افعال ماضی، به عنوان فعل کمکی، کاربردهای دیگری نیز دارد:

۱. بیان وقوع فعل در زمان حال (در حالی که گوینده نرفته و می‌خواهد برود): بچه-ها من رفتم.
۲. بیان وقوع فعل در زمان آینده که به طور معمول همراه شرط و امثال آن است: ساعت چهار بیا جلو مدرسه، اگر نیامدی من رفتم. (یعنی اگر نیایی من خواهم رفت)
۳. به جای ماضی استمراری در فعل‌های بودن و داشتن: هر روز سردرد داشتم.

✓ در این مثال، می‌توانیم به جای فعل‌های بود و داشتم؛ فعل ماضی استمراری بگذاریم: هر روز سرم درد می‌کرد.

فعل ماضی نقلی

ماضی نقلی در دسته افعال گذشته قرار دارد؛ اما از لحاظ معنی، این فعل به ارتباط دو زمان گذشته و حال اشاره می‌کند. به این ترتیب که محقق شدن یا محقق نشدن فعل در گذشته، به نحوی به زمان حال مربوط می‌شود. برای مثال وقتی می‌گوییم «من این شعر را شنیده‌ام»؛ یعنی این شعر را شنیده‌ام و هنوز آن را به خاطر دارم.

ساخت فعل ماضی نقلی: ماضی نقلی همچون فعل‌های ماضی بعید و ماضی التزامی با ترکیب صفت مفعولی و یکی از فعل‌های کمکی ساخته می‌شود، به این ترتیب که:

- صفت مفعولی (بن ماضی+ ه) + ام، ای، است، ایم، اید، اند
- دویده + ام، ...: دویده‌ام، دویده‌ای، دویده است، دویده‌ایم، دویده‌اید، دویده‌اند

ساخت فعل ماضی نقلی منفی: برای منفی کردن فعل ماضی نقلی، «ن» نفی، بر سر صفت مفعولی فعل مورد نظر قرار می‌گیرد.

- ن + صفت مفعولی + ام، ای، است و...
- نرفته‌ام، نرفته‌ای، نرفته است و...

ساخت فعل ماضی نقلی مجهول: با توجه به این که در ساختمان فعل ماضی نقلی، صفت مفعولی داریم؛ طبق قانون ساخت فعل مجهول در زبان فارسی، برای مجهول کردن فعل ماضی نقلی فقط به فعل شدن احتیاج داریم که به این ترتیب وارد ساختار فعل می‌شود: –

- صفت مفعولی (فعل اصلی) + صفت مفعولی فعل شدن + ام، ای، است، ایم، اید، اند
- دیده + شده + ام، ای و ...: دیده شده -ام، دیده شده -ای، دیده شده است و...

کاربردهای فعل ماضی نقلی

۱. در جاهایی که گوینده به وقوع فعل اشراف ندارد یا گوینده، شخصاً ناظر آنچه نقل می‌کند، نبوده است. این حالت را می‌توان در تقابل فعل ماضی نقلی با ماضی مطلقِ فعل‌هایی چون شنیدن، فهمیدن و فعل‌هایی که معانی نزدیک با این فعل‌ها را دارند، دید: دیدم (فهمیدم، متوجه شدم، شنیدم) که نامه را نوشته و توی پاکت گذاشته است.
۲. بیان فعلی منفی که هنوز واقع نشده ولی انتظار یا احتمال واقع شدنش می‌رود: سعید به مسافرت رفته و هنوز برنگشته است.
۳. به جای ماضی التزامی در گفت و گوهای روزمره به کار می‌رود: او احتمالاً دوچرخه‌سواری یاد گرفته است. (یعنی گرفته باشد)
٤. فعل ماضی نقلی گاهی در ساختمان فعل‌های دیگر به کار می‌رود؛
- مثلاً در ماضی مستمر نقلی که می به ابتدای فعل ماضی نقلی اضافه می‌شود = می + ماضی نقلی = می‌رفته است
- و یا در ماضی ابعد از مصدر بودن، به عنوان فعل کمکی می‌آید = رفته بوده‌ام...

فعل ماضی التزامی

فعل ماضی التزامی در گروه فعل‌هایی قرار دارد که از رویدادی وابسته به شک، آرزو، شرط و امثال آن در زمان گذشته خبر می‌دهد.

ساخت فعل ماضی التزامی: ماضی التزامی همچون فعل‌های ماضی بعید و ماضی نقلی، با ترکیب صفت مفعولی (بن ماضی + ه) و یکی از فعل‌های کمکی به این ترتیب ساخته می‌شود:

- صفت مفعولی (بن ماضی + ه) + فعل کمکی باشیدن + شناسه‌های ـم، ی، ـد، یم، ید، ـند
- دیده باشم، دیده باشی، دیده باشد، ...
- شاید محمد قبلاً به این شهر آمده باشد.

ساخت فعل ماضی التزامی منفی: منفی کردن فعل ماضی التزامی، با آوردن «ن» بر سر بخش مفعولی فعل صورت می‌پذیرد؛

- ن + صفت مفعولی (بن ماضی + ه) + فعل باشیدن + شناسه‌ها
- نگفته باشم، نگفته باشی، نگفته باشد و...

ساخت فعل ماضی التزامی مجهول: ماضی التزامی به دلیل داشتن صفت مفعولی در ساختار خود، برای مجهول شدن فقط به فعل کمکی شدن احتیاج دارد. پس مجهول ماضی التزامی به این ترتیب ساخته می‌شود:

- صفت مفعولی (بن ماضی + ه) + شده (از فعل مجهول‌ساز شدن) + ماضی ساده فعل باشیدن
- دیده شده باشم، دیده شده باشی، دیده شده باشد، ...
- فکر نمی‌کردم با آن ماشین دیده شده باشم.

یک نکته ویرایشی درباره فعل ماضی التزامی: هرگاه دو یا چند فعل ماضی التزامی به دنبال هم بیایند؛ معمولاً فعل کمکی را فقط در آخرین فعل ماضی می‌آورند و از بقیه افعال حذف می‌کنند.

روش تشخیص فعل ماضی التزامی: فعل ماضی التزامی از لحاظ معنی به یکی از مفاهیم التزامی اشاره می‌کند. این مفاهیم از این قرار است: تردید، تعجب، آرزو، دعا، نفرین، شرط و ... که با نشانه‌هایی مثل اگر، شاید، گویا، کاش و خانواده فعل‌های باید، توانستن و خواستن در جمله قابل شناسایی هستند.

امشب صدای تیشه از بیستون نیامد شاید به خواب لیلی فرهاد رفته باشد (حزین لاهیجی)

اما حسن انوری در کتاب دستور زبان فارسی می‌گوید، برای تشخیص بهتر ماضی التزامی در جمله، علاوه بر وجود معناهای تردید، تعجب، آرزو، دعا و باید، به موارد زیر نیز اشاره کرده است:

۱. بیان فعل همراه با تشبیه: مثل این است که چیزی را گم کرده باشیم
۲. بیان فعل بعد از ادات استثنا: من چیزی به او نگفته‌ام؛ مگر این که شما گفته باشید. (شاهکارهای جاویدان، محمدعلی جمال-زاده)
۳. در جمله پیرو، به جای مضارع التزامی: روشنفکران، آن دسته از مردمند که زیستن راضی‌شان نمی‌کند بلکه می‌خواهند وجود خود را توجیه کرده باشند. (توجیه کنند) (در خدمت و خیانت روشنفکران، آل‌احمد)
٤. به جای فعل امر از ساخت دوم‌شخصِ داشتن: این را هم اطلاع داشته باشید که فقط دو تا از معلم‌های ما متأهلند. (مدیر مدرسه، آل احمد)

فعل ماضی استمراری

در لغتنامه، کلمه استمرار را در معنای پیوسته رفتن و همیشه روان بودن ثبت کرده‌اند. این درست همان معنایی است که فعل ماضی استمراری، با تأکید بر گذشته، می‌خواهد منتقل می‌کند. پس هر وقت قصد بیان تکرار و پیوستگی کاری را در دوره زمانی نامشخصی در گذشته داشته باشیم، از فعل ماضی استمراری استفاده می‌کنیم.

ساخت فعل ماضی استمراری: این فعل با آمدن «می» بر سر بن ماضی و پیوستن شناسه‌ها به آنها ساخته می‌شود.

- می + بن ماضی + ـم، ی، ـ، یم، ید، ـند
- می‌گرفتم، می‌گرفتی، می‌گرفت و...
- آب بعد از آنکه به این حوض‌ها می‌رسید؛ از آنجا جاری شده بیرون می‌رفت. (تاریخ و فرهنگ، مجتبی مینوی)

ساخت فعل ماضی استمراری منفی: فعل ماضی استمراری با آمدن نون بر سر می منفی می‌شود:

- ن + می+ بن ماضی + شناسه‌ها
- نمی‌گرفتم، نمی‌گرفتی، نمی‌گرفت و...
- آدم‌ها دنبال جواب نمی‌گردند، دنبال حقایقی می‌گردند که خودشان را اثبات کنند. (جزء از کل، استیو تولتز)

ساخت فعل ماضی استمراری مجهول: برای ساخت مجهول ماضی استمراری، به ترتیب باید؛

۱. می را از سر فعل برمی‌داریم.
۲. از فعل اصلی، صفت مفعولی بسازیم.
۳. می استمراری‌ساز را بر سر فعل ماضی ساده از فعل شدن بیاوریم.
- با این مراحل، آنچه به دست می‌آید چنین خواهد بود: صفت مفعولی (بن ماضی + ه) + می + ماضی ساده فعل شدن
- دیده می‌شدم، دیده می‌شدی، دیده می‌شد و...
- گاهی در این حوالی دیده می‌شد.

کاربردهای فعل ماضی استمراری: فعل ماضی استمراری علاوه بر معنای تکرار و استمرار در گذشته، کاربردهای دیگری نیز دارد که با هم بعضی از آنها را مرور می‌کنیم:

۱. بیان فعلی که در زمان وقوع آن، فعل دیگری نیز واقع شده باشد: همان‌طور که به طرف دفتر می‌رفتم رو به ناظم و معلم‌ها افزودم... (مدیر مدرسه، جلال آل احمد)
۲. به جای مضارع التزامی: کاش دوباره می‌آمد (بیاید) و دیده ما را با جمال خود روشن می‌کرد (روشن بکند)
۳. به جای فعل التزامی، همراه با بیان آرزو با شرط و جزای شرط و جز آنها، در این صورت معمولاً ماضی دیگری پیش از آن آورده می‌شود: دیروز به دیدار علی رفتم. کاش سعید هم می‌آمد. (همراه آرزو)
٤. بیان عادت: پدرم سال‌ها سیگار می‌کشید؛ ولی بالاخره ترک کرد.

- ✓ نوعی ماضی استمراری با ساختمان فعل ماضی نقلی ساخته می‌شود که همان معنای استمرار در گذشته را می‌رساند، دستورنویسان نام‌هایی چون ماضی نقلی مستمر یا گذشته استمراری نقلی بر آن نهاده‌اند.
  - علی گفت: «امروز صبح باغچه را بیل می‌زدم.»
  - اگر این جمله را به صورت نقل قول غیرمستقیم بیان کنیم به این شکل در می‌آید: علی گفت که امروز صبح باغچه را بیل می‌زده است.
  - ادیبان و هنرمندان ... میراث فرهنگی آن اجتماع را غنی‌تر می‌ساخته‌اند و آن را از نسلی به نسل دیگر می‌رسانده‌اند. (در خدمت و خیانت روشنفکران، جلال آل احمد)

فعل ماضی بعید

ماضی بعید در معنای تحت‌الفظی به معنای گذشته دور است و به فعلی گفته می‌شود که در زمان گذشته دورتر (نسبت به زمان حال یا نسبت به گذشته ساده) رخ دهد. در واقع، فعل ماضی بعید از گذشته می‌گوید؛ اما گذشته‌ای که پیش از انجام کامل فعل، در جریان بوده است. فرض کنید الان ساعت ۱۰ صبح باشد (زمان حال) شما ساعت ۸ به مدرسه رفتید و زنگ مدرسه ساعت ۷ صبح زده می‌شود. فاصله زمانی کدامیک، از زمان حال دورتر است؟ بله، ساعت ۷ دورتر است؛ بنابراین می‌گوییم:

وقتی من به مدرسه رسیدم، زنگ خورده بود. یا قبل از آنکه به خانه برسم؛ او مرا ترک کرده بود.

ساخت فعل ماضی بعید: چنانکه در مثال بالا دیدید، ساخت فعل ماضی بعید با آمدن صفت مفعولی (ترکیب بن ماضی + ه) بر سر ماضی ساده از فعل بودن به دست می‌آید.

- صفت مفعولی + بودم، بودی، بود، بودیم، بودید، بودند
- او که درس ریاضی را یاد گرفته بود؛ در امتحانات به راحتی پذیرفته شد.
- در این جمله از لحاظ معنی، ارتباط دو زمان گذشته را با هم می‌بینیم. به این معنی که فعل در زمان گذشته‌ای روی داده است و در عین حال به نحوی به زمان گذشته‌ای بعد از آن نیز مربوط می‌شود.
- فعل ماضی بعید می‌تواند در یک جمله با دیگر افعال نیز ترکیب شود.
  - همراه با ماضی ساده: در آفریقای جنوبی، گاندی به این نتیجه رسیده بود که باید در مقابل زور و ستم پایداری کرد.
  - همراه با ماضی استمراری: پدری را می‌-شناختم که فرزندش ثروت سرشار اندوخته بود.
  - همراه با مضارع التزامی: رفته بود که بیمارش را از بیمارستان مرخص کند.

ساخت فعل ماضی بعید منفی: فعل ماضی بعید با آوردن «ن» بر سر بخش اول فعل، یعنی صفت مفعولی، منفی می‌شود.

- ن + صفت مفعولی + ماضی ساده فعل بودن
- اگر نرفته بودیم تو او را می‌دیدی.
- ✓ یکی از نکاتی که در فعل ماضی بعید باید به آن توجه کرد؛ حضور فعل بودن در آن است. فعل بود در گروه فعل‌های ناقص قرار دارد.

ساخت فعل ماضی بعید مجهول: فعل ماضی بعید مجهول به این ترتیب ساخته می‌شود:

- صفت مفعولی+ صفت مفعولی فعل شدن+ فعل ماضی بودن
- دیده شده بودم؛ دیده شده بودی، دیده شده بود، ...
- ✓ در زمان ویرایش و برخورد با فعل ماضی بعید، باید دقت داشت که فعل کمکی فقط با قرینه حذف می‌شود. در غیر این صورت، اجازه حذف آن را نداریم. مثلاً در جمله زیر، کلمه بودی به قرینه برگشته بودی، از جمله اول حذف شده است. تو به همدان رفته [بودی] و برگشته بودی که من تو را دیدم.

فعل ماضی ابعد: فعل ماضی ابعد یا گذشته بعید نقلی، برای بیان وقوع فعلی به کار می‌رود که در گذشته بسیار دور و بیشتر از آن روی داده و به طریق نقل حکایت مطرح می‌شود. این فعل معمولاً مقدم بر فعل‌های دیگر می‌آید (به جز مواردی که در نقل قول می‌آید) و فعل یا فعل‌های دیگری که بعد از آن می‌آیند، بیشتر با ماضی نقلی یا ماضی نقلی مستمر بیان می‌شود:

- از قرار معلوم گویا او را دیده بوده‌اند.

ساخت فعل ماضی ابعد: در مثال بالا، می‌بینید که فعل ماضی ابعد از ترکیب صفت مفعولی (بن ماضی + ه) و ماضی نقلی بودن به ترتیب زیر ساخته شده است:

- صفت مفعولی + ماضی نقلی از مصدر بودن
- گرفته بوده‌ام، گرفته بوده‌ای، گرفته بوده است و...
- سارا گفته بود که در اصفهان پل خواجو را دیده بوده است.

ساخت فعل ماضی ابعد منفی: ساخت فعل ماضی ابعد منفی هم با آمدن نون نفی بر سر بخش اول فعل یعنی صفت مفعولی انجام می‌شود: حتی یک بار هم خودشان نرفته بوده اند که اوضاع و احوال را از نزدیک دیده باشند.

ساخت فعل ماضی ابعد مجهول: برای مجهول کردن فعل ماضی ابعد، کلمه «شده» بین صفت مفعولی و ماضی نقلی اضافه می‌شود:

- صفت مفعولی + صفت مفعولی از مصدر شدن + ماضی نقلی از مصدر بودن
- دیده شده بوده‌ام، دیده شده بوده‌ای و...

کاربردهای فعل ماضی ابعد: این فعل علاوه بر استعمال برای گذشته دورتر، در نقل حکایت یا نقل قول از یک گوینده غایب نیز به کار می‌رود؛ برای مثال: حکایت کرد که چون از مدرسه به واسطه بیمار بودن اخراج شده بوده است، از آنجا که جوانی مستعد و کارکن بوده، من شخصاً به کار او علاقه‌مند شده بوده‌ام، به مجرد این که ماوقع را گفت، حادثه را به خاطر آوردم. (مجله یغما، مجتبی مینوی)

- ✓ این جمله در صورتی که گوینده مطلب را از زبان خود بیان می‌کرد یا اگر نقل قول مستقیم کرده بود، دیگر نیازی به آوردن ماضی ابعد نداشت.
- ✓ نکته ویرایشی: در ماضی ابعد نیز مانند دیگر افعال دو جزئی و چند جزئی، هر دو جزء فعل کمکی یا یک جزء آن می‌تواند بدون قرینه یا با قرینه حذف شو.: سیاح به چین رفته (بوده است) و از آنجا دوباره به ژاپن برگشته بوده است.
- ✓ حذف هر دو جزء با قرینه: در راه، یکی از مسافران دچار بیماری شده بوده (است)
- ✓ حذف یک جزء بدون قرینه. این نوع حذف بیشتر در ساخت سوم شخص مفرد اتفاق می‌افتد.

بن مضارع

بن فعل، بخش ثابت فعل است که شناسه می‌پذیرد و شکل تازه‌ای از فعل را می‌سازد. برای مثال، در شش صیغه از فعل رفتن، جزء «رو» که بن مضارع از فعل رفتن است، ثابت می‌ماند که در ترکیب با یکی از شناسه‌های ـم، ی، ـد، یم، ید، ـند صورت و معنای تازه‌ای یافته می‌یابد.

- ✓ به طور کلی، بن فعل به ۲ دسته تقسیم می‌شود:

۱. یکی بن ماضی که در ساخت همه صیغه‌هایی که بر زمان گذشته دلالت می‌کند، به کار می‌رود
۲. دیگری بن مضارع که صیغه‌های با معنی زمان حال و آینده، مانند مضارع ساده، مضارع اخباری، مضارع التزامی و ... از آن مشتق می‌شوند.

روش ساخت بن مضارع: برای تشخیص یا استخراج بن فعل مضارع در فعل‌های صرف شده، می‌توان ۲ راه را امتحان کرد:

۱. بن مضارع را فعل امر بدون ب دانسته‌اند؛ بنابراین اولین و ساده‌ترین روش ساخت بن مضارع، ساختن فعل امر و حذف ب از آن است. برای مثال از مصدر فعل خوردن فعل امر بخور ساخته می‌شود، ب از ابتدای آن برداشته می‌شود و کلمه باقیمانده خور است.

- مصدر فعل ← فعل امر ← حذف ب از سر فعل امر ← بن مضارع
- ماندن ← بمان ← مان
- رفتن← برو ←رو
- گرفتن← بگیر← گیر

۲. در روش دوم، شناسه‌ها و سازه‌های زمان‌ساز را از فعل صرفی حذف می‌کنیم. آنچه باقی می‌ماند، همان جزء ثابتی است که در همه صیغه‌ها تکرار شده است. مثلاً درباره فعلِ می‌خوانیم، اگر می استمراری و شناسه‌ها را حذف کنیم، آنچه باقی می‌ماند کلمه خوان است.

✓ باید توجه داشت که رسیدن به بن ماضی تنها یک قاعده دستوری دارد و آن هم برداشتن نون از پایان مصدر فعل است. این در حالی است که بن مضارع از اصول و قواعد متفاوتی پیروی می‌کند و به همین دلیل بهتر است که غیرفارسی‌زبانان برای ساخت بن مضارع از روش دوم (یعنی حذف پسوندها و پیشوندها) استفاده کنند.

✓ بن مضارع در فعل‌های معدودی ریشه مشترکی با بن ماضی دارد و در بقیه فعل‌ها بی‌قاعده است یا به تعبیری بی‌قاعدگی‌های قاعده‌دار خود را دارد.

بن‌های مضارع باقاعده: بن مضارع‌های باقاعده فعل‌هایی هستند که بدون هیچ تغییر شکلی با حذف ید یا د از پایان بن ماضی به دست می‌آیند:

- مصدر فعل← بن ماضی← بن مضارع
- دوشیدن← دوشید← دوش
- رسیدن← رسید← رس
- آوردن← آورد← آور

بن‌های مضارع بی‌قاعده: بی‌قاعده‌های قاعده‌دار را می‌توان به ٦ دسته تقسیم کرد:

۱. دسته‌ای از فعل‌ها که در آن حرف خ در مصدر تبدیل به ز می‌شود: پختن = پز ساخت = ساز
۲. دسته‌ای از فعل‌ها که ف به ب تبدیل می‌شود: رُفتن = روب
۳. دسته‌ای از فعل‌ها که س به ی تبدیل می‌شود: شستن = شوی
٤. دسته‌ای از فعل‌ها که در آن س حذف می‌شود: دانستن = دان
٥. دسته‌ای از فعل‌ها که ش به ر تبدیل می‌شود: داشتن = دار
٦. دسته‌ای از فعل‌ها که س به ه تبدیل می‌شود: رستن = ره جستن = جه

✓ باید توجه داشت که در هر یک از این گروه‌ها، استثناهایی وجود دارد.

کاربردهای دیگر بن مضارع

بن مضارع علاوه بر حضور در ساخت‌های فعلی و صرف شدن به کمک شناسه‌ها، با همراهی پیشوندها و اجزای دیگر زبان، ساخت‌های اسمی و وصفی‌ای مانند صفت‌های فاعلی، صفت مشبهه، اسم‌های مصدر، صفت مفعولی و ... می‌سازد. به چند نمونه از کلمات غیرفعلی که بن مضارع در ساخت آنها به کار رفته است؛ دقت کنید:

۱. **صفت فاعلی**: بن مضارع + گر = توان + گر: توانگر
۲. **اسم آلت یا اسم مصدر**:

- بن مضارع + ه = آویز + ه: آویزه (اسم آلت)
- خند + ه: خنده (اسم مصدر)

۳. **اسم**: بن ماضی + و + بن مضارع (از دو فعل جداگانه)

- شست + و + شو: شست-وشو (شستشو)
- سوخت + و + ساز: (سوخت‌وساز)

فعل مضارع ساده

فعل‌های ساده در حقیقت ساده‌ترین شکل فعل هستند که با چسبیدن شناسه‌ها به بن ماضی یا بن مضارع می‌توانند فعل صرفی بسازند. هیچ حرف یا فعل دیگری در ساخت آنها وجود ندارد. فعل مضارع ساده و فعل ماضی ساده حاصل همین ترکیب هستند. از این دو فعل، مضارع ساده کاربردش را در گفتار و نوشتار روزانه مردم تقریباً از دست داده و بیشتر، آن را در ساختمان فعل‌هایی چون مضارع اخباری، مضارع التزامی، امر، نوشته‌های کلاسیک یا در مواردی به عنوان فعل کمکی، می‌بینیم.

ساخت فعل مضارع ساده: این فعل با چسبیدن شناسه‌های فاعلی به پایان بن مضارع به این ترتیب ساخته می‌شود:

- بن مضارع + شناسه‌های ـَم، ی، ـَ، یم، ید، ـَند
- گویم، گویی، گوید و...

ساخت فعل مضارع ساده منفی: برای ساختن مضارع ساده منفی به همان روش منفی کردن دیگر فعل‌های فارسی عمل می‌کنیم؛ یعنی یک «ن» بر سر فعل مورد نظر می‌آوریم.

- ن+ بن مضارع + شناسه-های ـِم، ی، ـِ، یم، ید، ـِند
- نگویم، نگویی، نگوید و...

ساخت فعل مضارع ساده مجهول: فعل مجهول از مضارع ساده با تبدیل فعل اصلی به صفت مفعولی و ساختن مضارع ساده از فعل کمکی شدن به این ترتیب ساخته می‌شود:

- صفت مفعولی + مضارع ساده فعل شدن
- دیده شوم، دیده شوی، دیده شود و...

کاربردهای فعل مضارع ساده: امروزه فعل مضارع ساده فقط برای صرف افعال زیر به کار می‌رود:

- **بودن**: ام، ای، اد، ایم اید، اند
- **داشتن**: دارم، داری، دارد، داریم، دارید، دارند.
- **است**: استم، استی، است، استیم، استید، استند که تبدیل می‌شوند به هستم، هستی، هست، هستیم، هستید، هستند.

محدودیت کاربرد مضارع ساده باعث شده در کتاب-های دستور به تعریف-هایی از این فعل برخورد کنیم که آن را صرفاً فعل مضارع التزامی یا اخباری بدانند که ب و می از سر آنها برداشته شده است؛ اما برخی نیز این استدلال را نپذیرفته‌اند و همچنان این فعل را در ردیف فعل‌های صرفی قرار داده‌اند.

حسن انوری با استناد به کتاب دستور تاریخی در توضیح کاربردهای فعل مضارع ساده نوشته است که مضارع ساده، استقلال و استعمال عمومی ندارد و در متون نظم و نثر قدیم، گاهی به جای ساخت مضارع اخباری و التزامی آمده است. انوری در کتاب دستور زبان فارسی کاربردهای دیگر فعل مضارع ساده را چنین برشمرده است:

۱. در فعل‌های مرکب و پیشوندی، به جای مضارع التزامی:

پدیده تمایز در سلول سبب می‌شود که موجود زنده در طول زندگی خود از نظر عمل و ساختمان، مراحل مختلفی را طی نماید.
صبح روشن آن است که با دل پاک و مهربان از خواب برخیزیم. (هزار سخن، محمد حجازی)

۲. در فعل مستقبل به عنوان فعل کمکی از ریشه خواستن: بهتر آن که به مرگ تن بدهم؛ بی سر و صدا، بدون سراسیمگی. به حتم چیزی تغییر کرده‌است. دیگر بی‌وزن خواهم شد؛ نه سنگین، نه سبک، خنثی و بی‌اثر خواهم بود. این مسأله نیست؛ مسأله، درد احتضار است. باید مراقب این دردها باشم. (مالون می‌میرد، ساموئل بکت)

۳. از فعل ساده داشتن به جای مضارع اخباری: تو چه داری که ما نداریم.

✓ در جمله بالا، اگر به جای داشتن فعل دیگری بگذاریم، از نوع مضارع اخباری باید باشد. به نمونه‌های زیر دقت کنید:

- تو چه می‌خواهی که ما نمی‌خواهیم.
- تو چه می‌کنی که ما نمی‌کنیم.

٤. در فعل مضارع مستمر، به عنوان فعل کمکی از ریشه داشتن: دارم خوشنویسی یاد می‌گیرم.

٥. در پایان تعریف‌های دانشی یا ادبی:

- زاویه ۱۸۰ درجه را نیم‌صفحه گویند.
- مردم آن شهر را مهربان خوانند.
- ضرب چندباره یک شماره در خودش را توان نامند.

فعل مضارع اخباری

فعل مضارع اخباری یا حال اخباری، از فعل‌هایی است که با قاطعیت، از انجام کاری در حال یا آینده‌ای نزدیک خبر می‌دهد. «می» استمراری‌ساز، با آمدن بر سر بن مضارع، دوره‌ای از زمان را که از حال شروع می‌شود، به آینده می‌رسانَد.

ساخت فعل مضارع اخباری: فعل مضارع اخباری با آمدن می بر سر بن مضارع و پیوستن شناسههای فعل به آنها، ساخته می‌شود:

- می + بن مضارع + شناسه‌های فعل ـم، ی، ـد، یَم، ید، ـند
- می + رو + م: می‌روم، می‌روی، می‌رود و...
- هواخواه توام جانا و می‌دانم که می‌دانی (حافظ)

ساخت فعل مضارع اخباری منفی : برای منفی کردن این فعل، «ن» نفی را به ترتیب زیر بر سر می فعل مضارع اخباری، می‌آوریم:

- ن + می+ بن مضارع + شناسه-ها
- نمی-روم، نمی-روی، نمی‌رود و...
- کیف دستی‌ام پر است از کتاب‌هایی که انتظار دارم بر من، درباره خودم، رازهایی را بگشایند که نمی‌دانم. (تنهایی پر هیاهو، بهومیل هرابال)

ساخت فعل مضارع اخباری مجهول: برای ساخت مجهول مضارع اخباری، می را از سر فعل اصلی برداشته و به مضارع ساده فعل «شدن» اضافه می‌کنیم. سپس از مصدر فعل اصلی، صفت مفعولی (بن ماضی + ه) می‌سازیم و آن را به این ترتیب بر سر فعل مضارع اخباری فعل شدن قرار می‌دهیم:

- صفت مفعولی + می + بن مضارع شدن + شناسه‌ها
- دیده + می + شو + ی: دیده می‌شوم، دیده می‌شوی، دیده می‌شود و...
- همیشه این اطراف دیده می‌شوی؟

کاربردهای فعل مضارع اخباری : فعل مضارع اخباری همانند فعل ماضی نقلی، علاوه بر معنای رایج خود، کاربردهای دیگری نیز دارد؛ در ادامه چند مورد پر کاربرد را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. بیان فعل در زمان آینده : فردا به خانه احمد می‌روم و سفارش شما را می‌رسانم.
۲. برای بیان حقایق مسلم و بیان مسائل علمی: بر اثر پیشرفت طب، دردها آسان‌ترعلاج می‌شوند.
۳. بیان فعل‌هایی که عادت و تکرار را می‌رسانند: هر روز صبح با اتوبوس به مدرسه می‌روم و عصر پیاده برمی‌گردم.
٤. در جمله‌های شرطی: اگر بیایی، من هم می‌آیم.
٥. برای شروع نقل قول و بیان داستان: می‌گویند روزی ملانصرالدین مردی را دید ...

فعل مضارع التزامی

فعل مضارع التزامی از خانواده فعل‌های صَرفی است که در برخی منابع به نام مضارع احتمالی هم معرفی شده و وظیفهٔ نشان دادن زمان حال یا آینده و تعداد مخاطبان را در جمله به عهده دارد.

ساخت فعل مضارع التزامی: برای ساختن فعل مضارع التزامی، پیشوند صرفی «ب» را بر سر بن مضارع (فعل امر بدون ب) گذاشته و شناسه‌های متصل فاعلی را به آن اضافه می‌کنیم. به این ترتیب ساختمان فعل مضارع التزامی چنین است:

- ب + بن مضارع + ـَم / ی / ـَد / یم / ید / ـَند
- بخورم، بخوری، بخورد، بخوریم، بخورید، بخورند

تشخیص فعل مضارع التزامی: برای تشخیص فعل مضارع التزامی می‌توانیم به دنبال نشانه‌هایی مثل گویا، شاید، کاش، اگر و خانواده فعل‌هایی مثل باید، خواست و توانست در جمله بگردیم. ترکیب این کلمات با فعل مضارع التزامی معانی غیرقطعی یا احتمالی مثل آرزو، میل، تشویق، خواست، دعا، امید، شرط، شک، لزوم را منتقل می‌کند. به این مثال‌ها دقت کنید:

- علی با من تماس گرفت و گفت: شاید بیاید.
- اگر برای رسیدن به هدفت بکوشی، موفق می‌شوی.
- کاش آرمان به دیدن فرزندش برود.
- سارا باید این کتاب را بخوانی، بی‌نظیر است.

با کمی دقت متوجه می‌شویم که فعل مضارع التزامی و فعل امر، پیش از چسبیدن شناسه‌ها از نظر ظاهر، تفاوتی با یکدیگر ندارند. تنها تفاوت اصلی مضارع التزامی با فعل امر در همان شناسه‌ها و صَرف شدن فعل مضارع التزامی است؛ فقط از نظر ظاهر در صیغه دوم شخص جمع یکی هستند که با کمک همان نشانه‌های گویا، شاید، کاش، اگر و خانواده فعل‌هایی مثل باید، خواست و توانست، می‌توانیم آنها را از یکدیگر تشخیص دهیم.

- فعل امر: درس را بخوانید.
- فعل مضارع التزامی: بهتر است درس را بخوانید.

نکته: برای تعیین نوع فعل در جلمه، بر اساس ظاهر آن حکم نکنید؛ چرا که گاهی ممکن است فعل دیگری معنای فعل مضارع التزامی را برساند یا فعل مضارع التزامی با اندکی تغییر در ساختار اما با همان کارکرد، در جمله ظاهر شود.

مثلاً فعل کردن و داشتن از جمله فعل‌هایی هستند که در حالت مضارع التزامی معمولاً با حذف «ب» از سر فعل رو به‌رو می‌شوند اما معنای مضارع التزامی را می‌رسانند.

ساخت فعل مضارع التزامی منفی: در حالت منفی، «ب» التزامی-ساز را از سر فعل برمی-داریم و «ن» را که علامت نفی است بر سر فعل می-آوریم. بخور با حذف «ب» و جایگزینی «ن» می-شود؛ نخور.

صادق! اگر خوشنویسی را یاد نگیری، به زودی از قافله عقب می‌مانی.

ساخت فعل مضارع التزامی مجهول: ساختمان فعل مجهول مضارع التزامی نیز طبق همان ترکیب مجهول‌ساز زبان فارسی، یعنی صفت مفعولی + فعل شدن ساخته می‌شود:

- نامیده + حالت‌های صرفی فعل شدن (بشوم، بشوی، بشود، بشویم، بشوید، بشوند): نامیده بشوم و. ...
- البته همان طور که پیشتر گفتیم، «ب» التزامی‌ساز می‌تواند گاهی حذف شود: نامیده بشود= نامیده شود

کاربردهای فعل مضارع التزامی

۱. بیان وقوع فعل همراه با شک و تردید: شاید خودش بخواهد این متن را بخواند.
۲. بیان وقوع فعل همراه با آرزو و تمنا: کاش این متن را با صدای خودش بخواند.
۳. بیان شرط: اگر خودش این متن را بخواند، حتماً لذت می‌برد.
٤. بیان جزا: اگر تو بخوانی من هم لذت می‌برم.
٥. بیان لزوم در انجام کارها: باید خودت این متن را بخوانی.

فعل مضارع مستمر

مضارع مستمر یا مضارع ملموس در این میان از جمله فعل‌هایی است که در بیشتر کاربردهایش از وقوع فعل در لحظه اکنون و حالی که در حال گذشتن است، سخن می‌گوید.

ساخت فعل مضارع مستمر: فعل مضارع ملموس یا مستمر از فعل‌هایی است که با فعل کمکی ساخته می‌شود. مضارع ساده فعل کمکی داشتن با قرار گرفتن در کنار فعل مضارع اخباری، فعل مضارع مستمر را می‌سازد:

- مضارع ساده فعل کمکی داشتن + فعل مضارع اخباری
- دارم می‌برم، داری می‌بری، دارد می‌برد و...
- من دارم بازی را می‌برم.

✓ فعل کمکی همچون فعل اصلی صَرف می‌شود، این حالت را در فعل ماضی مستمر نیز داریم.
✓ در مضارع مستمر، فعل کمکی گاهی از فعل اصلی جدا می‌شود که از نظر دستوری مشکلی ندارد: من دارم دوچرخه‌سواری را در پارک یاد می‌گیرم.

فعل مضارع مستمر منفی: منفی کردن فعل مضارع مستمر یکی از پیچیدگی‌های این فعل است؛ چرا که آوردن نون نفی بر سر فعل کمکی یا فعل مضارع اخباری در نوشتار و گفتار زبان فارسی دیده نشده و در واقع منفی فعل مضارع مستمر، کاربردی در زبان ندارد. برای مثال ندارم می‌برم یا دارم نمی‌برم را تصور کنید. این دو ساختار حتی در زبان محاوره کاربردی ندارد. کاربران زبان معمولا از منفی مضارع اخباری برای بیان این فعل استفاده می‌کنند.

ساخت فعل مضارع مستمر مجهول: برای ساخت فعل مضارع مستمر مجهول، فعل کمکی داشتن در همان حالت صرفی مضارع ساده باقی می‌ماند، فعل اصلی را تبدیل به صفت مفعولی می‌کنیم و فعل مجهول‌سازِ شدن را به فعل صرفی مضارع اخباری تبدیل می‌کنیم:

- مضارع ساده فعل داشتن + صفت مفعولی (بن ماضی+ ه) + مضارع اخباری فعل کمکی شدن
- دارد + انداخته + می‌شود: دارد انداخته می‌شود

- باد دارد درخت را می‌اندازد (مضارع مستمر) = درخت دارد انداخته می‌شود.

کاربردهای فعل مضارع مستمر

۱. وقتی که نویسنده یا گوینده بخواهد فعلی را که در شُرف وقوع یا در حال وقوع است، بیان کند:
   - دارم می‌روم (در حالی که گوینده هنوز راه نیفتاده است)
   - دارم نامه می‌نویسم (در حال نوشتن نامه)
۲. تداوم عمل را در زمان حال می‌رساند: سال‌هاست که دارم روی این کتاب کار می‌کنم.
۳. آینده ناتمام و در جریان را بیان می‌کند: او فردا این موقع دارد گردش می‌کند.

فعل آینده (مستقبل)

بیشتر دستورشناسان برای فعل در زبان فارسی دو زمان می‌شناسند: یکی گذشته و دیگری حال و آینده. زمان گذشته با فعل‌های ماضی و زمان آینده با فعل‌های مضارع (حال) و مستقبل (آینده) مشخص می‌شود. فعل مستقبل یا آینده از فعل‌هایی است که به طور خاص بر زمان آینده دلالت می‌کند و مانند فعل‌های مضارع، میان زمان حال و آینده مشترک نیست.

ساخت فعل آینده :فعل آینده در زبان نوشتار با ترکیب مضارع ساده از فعل کمکی خواستن، بر سر بن ماضیِ فعل اصلی به ترتیب زیر ساخته می‌شود:

- مضارع ساده فعل خواستن + بن ماضی (فعل اصلی)
- خواهم نوشت، خواهی نوشت، خواهد نوشت و...
- با خط خوش این نامه را برایت خواهم نوشت.

ساخت فعل آینده منفی: برای منفی شدن فعل آینده، نون نفی بر سر فعل کمکی می‌آید و این برخلاف فعل‌های ترکیبی دیگر است که برای منفی شدن نون نفی به ابتدای فعل اصلی می‌چسبد:

- ن + مضارع ساده خواستن + بن ماضی
- من مشق‌هایم را نخواهم نوشت

ساخت فعل آینده مجهول: برای ساختن فعل مجهول از فعل صرفی آینده، ابتدا فعل اصلی را با فرمول بن ماضی + ه به صفت مفعولی تبدیل می‌کنیم سپس آن را بر سر فعل مضارع ساده فعل خواستن می‌گذاریم، سپس بن ماضی فعل مجهول‌ساز شدن را در پایان آنها به ترتیب زیر قرار می‌دهیم:

- صفت مفعولی فعل اصلی + مضارع ساده فعل خواستن + بن ماضی شدن
- دیده خواهم شد، دیده خواهی شد، دیده خواهد شد و ...

کاربردهای فعل آینده

۱. اولین و مشخص‌ترین کاربرد فعل مستقبل اشاره آن به وقوع فعل در زمان آینده است.
۲. دومین کاربرد در جمله‌های پیرو است که وقوع آن در آینده با شرط همراه باشد: اگر فردا به پارک بیایید، من هم خواهم آمد.

✓ نکته: امروزه فارسی‌زبانان در گفتار و حتی نوشتار، به جای استفاده از فعل آینده معمولاً از مضارع اخباری استفاده می‌کنند، به همین دلیل کاربردهای آن کم شده است، برای مثال می‌گوییم:

- سال آینده به مسافرت می‌روم .به جای این که بگوییم: سال آینده به مسافرت خواهم رفت.

- در چنین مواردی، از روی بافت جمله و نشانه‌ها می‌توان به زمان فعل پی برد. برای مثال، قیدها از مواردی هستند که می‌توانند به ما در تشخیص زمان وقوع فعل کمک کنند.
- تابستان آینده به فرانسه سفر می‌کنیم. در این جمله، قید «تابستان آینده» نشان از وقوع فعل در زمان آینده دارد.

فعل امر

فعل امر از اقسام فعل در فارسی است که با آن از کسی می‌خواهیم کاری را انجام دهد یا حالتی را بپذیرد. در وجه امری به وسیله فعل امر به مفاهیمی چون دستور، توصیه و خواهش اشاره می‌کنیم.

ساخت فعل امر: ساختار اصلی و شناخته شده فعل امر از قرار گرفتن ب بر سر بن مضارع به ترتیب زیر به دست می‌آید:

- ب + بن مضارع
- برو، بشین، بخور، بیا و...

✓ حرف ب در ابتدای افعال به صورت‌های بِ، بی و بُ می‌آید. برای مثال در بیندیش شکل بی را داریم و در برو حالت بُ را و در ببر، بِ را.

✓ بسیاری از دستورنویسان کلاسیک به اتفاق برای فعل امر دو صیغه دوم شخص بیشتر قائل نیستند؛ یعنی برو و بروید که ساختار آن در دوم شخص جمع، با مضارع ساده و مضارع التزامی یکی است.

✓ فرشیدورد و خانلری در کتاب‌های خود برای فعل امر، دو صیغه سوم شخص (غائب) و اول شخص جمع (متکلم) را مطرح کرده‌اند. جواد محقق نیشابوری در مقاله‌ای با عنوان نگاهی دوباره به ساخت فعل امر فارسی، برای فعل امر، تنها دو صیغه اول شخص نیز قائل است. با مجموع این دیدگاه‌ها، می‌توان برای فعل امر چنین افعال صرفی را در نظر گرفت: بروم، برو، برود، برویم، بروید، بروند

✓ چنان که می‌بینید، این شش ساخت، جز در دوم شخص مفرد با افعال صرفی مضارع التزامی یکی است. برای تشخیص این دو فعل از هم، دو راهکار وجود دارد. یکی توجه به تلفظ و خوانش آنهاست (شدت آوایی وجه تاکیدی (امری) بیش از فشار و شدت آوایی وجه التزامی است) و دیگری در نظر گرفتن وجه معنا است که از طریق آن متوجه خواهیم شد که فعل امر را نمی‌توان پرسشی مطرح کرد، مانند جمله‌هایی که به صورت فرمان مطرح می‌شوند. در این جملات فعل در وجه امری است و پرسشی نمی‌شود.

- علی و حسن بیایند اینجا.
- محسن برود آنجا.

✓ فعل‌های بودن و داشتن به شیوه معمول امر نمی‌شوند، صورت فعل امر از بودن، باش و داشتن به صورت داشته باش به کار می‌رود؛ برای مثال نمی‌توان گفت پول دار یا عقل دار؛ بلکه به جای آن می‌گویند:

- پول داشته باش
- عقل داشته باش.

✓ فعل امر گاهی مجهول می‌شود:
برویم و در راه دفاع از حق کشته شویم.

✓ حرف ب گاهی از ابتدای فعل امر برداشته می‌شود و به جای آن نون یا میم می‌نشیند در این حالت فعل امر تبدیل به فعل نهی (نفی) می‌شود، مثال: مکن، نرو

✓ میم در ابتدای فعل نهی شکل کهن نهی است، اگرچه همچنان در متن‌های ادبی معاصر نیز دیده می‌شود، برای مثال:

- مرا به بازی کوچک شکست خوردگی مکشان. (بار دیگر شهری که دوستش می‌داشتم، نادر ابراهیمی)

✓ حرف م در قدیم برای فعل دعا که از اقسام مضارع التزامی است، به کار می‌رفته.

فعل امر در متون کلاسیک: فعل امر در گذشته تنوع بیشتری داشته است. انواع زیر را در متون کلاسیک می‌توان برشمرد:

- فعل امر بدون ب، مانند شو در بیت زیر:

– باید که جمله جان شوی تا لایق جانان شوی گر سوی مستان می‌روی، مستانه شو، مستانه شو (غزلیات شمس، مولانا)

- ب و میم گاهی در قدیم با هم جمع می‌شده‌اند، در این صورت ب اول و میم پس از آن می‌آمده، و معنی نهی می‌داده است؛ مانند: با دیگ بمنشین که سیه برخیزی

کارکردهای دیگر ساختار فعل امر: ساختار فعل امر گاهی از حالت فعلی خارج شده در جمله حالت وصفی یا اسمی به خود می‌گیرد و در نقش‌های متفاوتی که خاص صفت و اسم است، به کار می‌رود. انوری این حالت را تغییر مقوله نامیده که شاید بتوان آن را کاربرد دیگر ساخت فعل امر دانست. نمونه‌های زیر از جمله این افعال است:

۱. **تبدیل فعل امر صفت**:

– شکل امر و نهی که صفت فاعلی می‌سازد: ماشینِ برو، دستِ بزن، آجرِ نسوز، بزن در رو

– اسم یا اجزای دیگر به اضافه ساخت امر: دلبخواه، بزن‌بهادر

– فعل امر و نهی که ساخت صفت فاعلی مرکب می‌سازد: کج دار و مریز، بخور و نمیر

۲. **تبدیل فعل به قید:** بکوب رفتم.

۳. **پذیرفتن نقش اضافی:** او اهل بزن بزن نیست.

٤. **پذیرفتن نقش اسمی:** فعل امر گاهی می‌توان همانند یک اسم، نقش‌های اسمی را بپذیرد؛ مثلا:

– نقش نهادی: بزن بزنی راه افتاده است

– نقش مفعولی: بچه‌ها بزن بزنی راه انداختند.

– نقش متممی: او از بزن بزن خوشش نمی‌آید.

فعل مجهول

فعل را علاوه بر تعریف کلی و معمولش در زبان فارسی، می‌توان کلمه‌ای دانست که عهده‌دار مشخص کردن زمان وقوع فعل، شخص، وجه و معلوم یا مجهول بودن جمله است. پس ما وقتی از فعل مجهول حرف می‌زنیم در واقع به یکی از حالت‌ها و ویژگی‌های فعل که در مقابل آن فعل معلوم قرار دارد، اشاره می‌کنیم. معلوم یا مجهول با نهاد بودنِ فاعل یا مفعول در جمله مشخص می‌شود. پس فعلی را که فاعل (نهاد) آن معلوم باشد فعل معلوم می‌گویند؛ مانند دو فعل آمدند و دیدند در دو جمله زیر: شاگردان آمدند. شاگردان معلم را در خیابان دیدند.

برعکس، فعلی که فاعل آن معلوم نباشد فعل مجهول نامیده می‌شود؛ برای مثال در جمله زیر، می‌توان شاگردان را نیاورد و نوشت: معلم در خیابان دیده شد.

این قابلیتِ فعل‌های گذرا (متعدی) است که می‌توان آنها را به مفعول نسبت داد؛ یعنی، از نوشتن فاعل صرف نظر کرد و در نتیجه جمله را با کمک فعل شدن و گذراندن مراحل دیگر مجهول کرد.

پیش از ورود به جزئیات ساخت و کاربرد فعل مجهول، یادآوری این نکته ضروری است که دستورشناسان درباره نیاز زبان فارسی به ساخت یا کاربرد جمله‌های مجهول در نوشته‌های فارسی اختلاف نظر جدی دارند. شاید دلیل اصلی بسیاری از آنها را بتوان در این نظر خسرو فرشیدورد خلاصه کرد که «فعل مجهول در زبان پهلوی وجود نداشته و در فارسیِ دریِ قدیم هم کم بوده است ولی امروز تحت تاثیر مباحث ترجمه، این قسم فعل فراوان شده است». ویراستارانی چون ابوالحسن نجفی و رضا بهاری نیز دو کتاب غلط ننویسیم و به زبان آدمیزاد درباره به‌کارگیری زیاد جمله‌های مجهول در نثر یا ترجمه، به ویراستاران و مترجمان هشدار داده‌اند.

✓ در آثار کلاسیک زبان فارسی هم از کلمات آمدن و گشتن برای ساختن فعل مجهول به‌کار رفته است:

– خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران (مثنوی، مولانا)

- چنینم نوشته بداختر بسر که من کشته گردم بدست پدر (شاهنامه، فردوسی)

ساختارهای دیگر فعل مجهول

برای ساختن فعل مجهول در متون نوشتاری و گفتاری زبان فارسی، علاوه بر ترکیب صفت مفعولی + صرف فعل شدن (با همان ساختار حذف فاعل و را در جمله) اَشکال دیگری نیز می‌بینیم:

یکی از این اشکال که وحیدیان کامیار به آن اشاره کرده است، استفاده از تک واژه «-اَند» (سوم شخص جمع) با فعل معلوم است؛ مثلاً به جای از قدیم گفته شده است، می‌گویند از قدیم گفته‌اند. یا بکی جمله، جیبش زده شده است، می‌گویند جیبش را زده‌اند.

فرشیدورد شکل دیگری از فعل مجهول را در کتاب خود ذکر کرده و آن را فعل مجهول کوتاه یا مجهول بدون صفت مفعولی نام نهاده است. در این افعال صفت مفعولی کرده از جمله حذف می‌شود؛ اما جمله همچنان معنای مجهول دارد و خللی در معنا هم ایجاد نمی‌شود. به این مثال دقت کنید که جمله معلوم ناظم، حسین را از مدرسه اخراج کرد تبدیل شده است به حسین از مدرسه اخراج شد؛ در حالی که شکل مفعولی این جمله باید به صورت حسین از مدرسه اخراج کرده شد، باشد.

نکته: این اتفاق را معمولاً در فعل‌های مرکب متعدی می‌بینیم.

کاربردهای فعل مجهول

۱. در طبیعی‌ترین حالت، هنگامی که فاعل معلوم نباشد: در بسته شد.
۲. هنگامی که فاعل اهمیتی ندارد و توجه گوینده به فعل است: میز چیده شده است.
۳. گوینده به عمد نخواهد نام فاعل را بیاورد: پرویز کشته شد.

✓ این کاربرد را امروز در نوشته‌های خبری زیاد می‌بینیم، خبرنویس به‌دلیل ترجمه بودن متن یا تابو بودن نام شخص یا گروهی خاص، از آوردن فاعل جمله خودداری می‌کند.

٤. در مواردی که گوینده یا نویسنده اطلاعات را بدیهی و بسیار روشن فرض می‌کند: زمین و آسمان آفریده شد.

فعل اسنادی

فعل اسنادی به فعلی گفته می‌شود که کارکرد اصلی آن ایجاد رابطه میان نهاد و دیگر بخش‌های جمله است. تعداد این فعل‌ها محدود است، اما بسیار پرکاربرد هستند. افعال اسنادی که با عنوان‌های افعال ربطی و افعال عام هم در کتب دستور ثبت شده‌اند؛ افعالی هستند صفت یا حالتی را به کسی یا چیزی نسبت می‌دهند. این افعال عبارتند از:

است، بود، شد، گشت، گردید، به نظر رسیدن و جلوه کردن

- رضا مریض است.
- پسر کوچک بود.
- حال برادرم خوب شد.
- هوا سرد گشت.
- دلم از این خبر آشفته گردید.
- او خوشحال به نظر می‌رسد.
- او خوب جلوه کرد.

جمله اسمیه

جملاتی که در آن‌ها افعال اسنادی به کار می‌رود، اسمیه نامیده می‌شوند. در این نوع جملات، حالت یا صفتی به نهاد یا مُسندٌالیه نسبت داده می‌شود و نیاز به مسند دارند. فعل اسنادی نیز مانند باقی افعال، دارای سه حالت گذشته، حال و آینده است.

نکته: جمله اسنادی نیز، مانند جمله‌های دیگر در تقطیع اولیه به دو قسمت اسمی و فعلی تقسیم می‌شود. گروه اسمی همان مُسندٌالیه و گروه فعلی، شامل مسند و فعل ربطی است.

روش تشخیص فعل اسنادی: در تشخیص افعال اسنادی باید موارد زیر را مورد نظر قرار داد:

- ✓ افعال ذکر شده در صورتی اسنادی محسوب می‌شوند که در معنای انجام کاری نیامده باشند.
- ✓ فعل اسنادی اگر به همراه افعال دیگر، به‌عنوان فعل کمکی بیاید و به صرف آن کمک کند، اسنادی به حساب نمی‌آید؛ برای مثال در افعال گفته بود، رفته است، آمده بود، شنیده است و مانند آن‌ها، فعل قسمت دوم، فعل کمکی است.
  - سارا، مریم را در کتابخانه دیده بود.
- ✓ افعال است، بود و مشتقات آن اگر در معنای وجود داشتن به کار بروند، فعل اسنادی نیستند.
  - شیر آب در حیاط است.
  - لباسم روی زمین است.
- ✓ شد، گشت و گردید اگر در معنای گردیدن و گشتن به کار بروند؛ جزو افعال اسنادی محسوب نمی‌شوند.
  - بازرس تمام کمد و کشوهایم را گشت.
- ✓ گاهی کلمه یعنی، کار فعل ربطی را در زبان فارسی انجام می‌دهد به این معنی که اسناد کامل بین دو کلمه برقرار می‌کند: عدالت یعنی برابری. (عدالت برابری است.)

فعل کمکی

فعل کمکی فعلی است که در کنار فعل اصلی می‌آید و به فعل اصلی در رساندن مفهوم کمک می‌کند. افعال کمکی بودن، خواستن، استیدن، باشیدن، شدن و داشتن برای کمک به صرف فعل‌ها در برخی زمان‌ها یا ساختن وجه مجهول به کار می‌روند. فعل‌های ماضی بعید، ماضی التزامی، ماضی‌های نقلی، ماضی استمراری، مضارع مستمر، آینده و مجهول، حاصل ترکیب این افعال کمکی با فعل تام یا اصلی است.

انواع افعال کمکی: افعال کمکی بر حسب نقش صرفی که به عهده می‌گیرند به شکل زیر تقسیم می‌شوند:

- فعل کمکی مجهول‌ساز، شدن، همان‌طوری که از اسمش پیداست، فعل مجهول می‌سازد.
  - دیده شد، گفته می‌شود.
- ✓ فعل‌های گشتن و گردیدن اگر به جای شدن در ساختن فعل مجهول به کار روند، فعل کمکی محسوب می‌شوند.
  - آزرده گشت، آشفته گردید
- فعل کمکی که برای ساخت زمان‌های مختلف افعال به کار می‌رود؛ مانند خواستن، که بر ساخت صیغه آینده در فعل مستقبل دلالت می‌کند و یا صرف فعل بودن و یا ام، ای، است و ... و یا باشم، باشی و ... که برای ساخت ماضی بعید، ماضی نقلی و ماضی التزامی کاربرد دارند.
  - خواهم رفت، رفته بودم، رفته است، رفته باشد
- ✓ بعضی از فعل‌های معین برای ساخت فعل صرفی جدید با فعل دیگری که خودش دارای فعل کمکی است، ترکیب می‌شوند. به این نوع فعل در اصطلاح فعل معین مرکب می‌گویند؛ زیرا هر فعل دو فعل کمکی در خود دارد.
  - کشته شده بود، رفته بوده است
- ✓ فعل‌های کمکی و پیشوندهای ن، می و ب در ساختمان فعل تغییری ایجاد نمی‌کنند؛ چون در همه فعل‌های ساده و مرکب و پیشوندی می‌آیند؛ بنابراین اگر فعل ساده‌ای با این وندها یا با یک فعل کمکی ترکیب شد، باز هم ساده است و مرکب نیست.

فعل شبه کمکی (شبه معین)

انوری در دستور زبان فارسی فعل شبه کمکی را فعل‌هایی مثل بایستن، توانستن، شایستن، خواستن و شدن می‌داند. این فعل‌ها در بعضی جمله‌ها به فعل‌ها و بن ماضی فعل‌ها، نوعی کمک معنایی و کاربردی می‌دهند، فعل همراه این فعل‌ها را فعل پیرو می‌نامند. مثلاً در جمله زیر، نتوانست فعل شبه کمکی و برود فعل پیرو است.

- سیما نتوانست به مسافرت برود.
- ✓ همین قانون در فعل‌هایی مثل نباید رفت، نشد برویم و نمی‌خواهم بگویم نیز برقرار است.

تفاوت فعل کمکی و شبه کمکی

۱. فعل شبه کمکی، ارتباط تنگاتنگی را که بین فعل کمکی و فعل اصلی هست با فعل پیرو ندارد.
۲. رابطه میان فعل کمکی و فعل اصلی، رابطه صرفی است؛ در صورتی که رابطه میان فعل شبه کمکی و فعل پیرو، رابطه نحوی است؛ یعنی فعل پیرو در اصل، فاعل یا مفعول فعل شبه کمکی است.
- ✓ اگر فعل شبه کمکی ناگذر باشد، فعل پیرو، فاعل آن است و اگر گذرا باشد مفعول آن.
- سیامک نباید برود (رفتن سیامک لازم نیست: فعل ناگذر، رابطه فاعل و فعل)
- سیامک نتوانست برود (سیامک رفتن را نتوانست: فعل گذرا، رابطه مفعول و فعل)

فعل غیرشخصی

فعل‌های شبه کمکی توانستن، بایستن و شایستن گاهی فعلی می‌سازند که بر شخص معیّنی دلالت نمی‌کند؛ مانند نتوان رفت، نشاید گفت و نباید گفت. در این حالت دو قسمت، روی هم یک فعل غیرشخصی می‌سازند.

- غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل شاید که چو وابینی خیر تو در این باشد (حافظ)

چند نکته مهم درباره افعال کمکی در فعل‌های غیرشخصی

۱. در فعل‌های غیرشخصی فعل کمکی (یا به قولی شبه کمکی) می‌تواند شناسه بگیرد؛ اما فعل اصلی که با فعل کمکی می‌آید، نباید شناسه داشته باشد: می‌شود گفت.
۲. باید، نباید، نمی‌شود، می‌توان و نمی‌توان، مضارع اخباری هستند.
۳. بشود، نشود، بتوان، نتوان، مضارع التزامی هستند.
٤. می‌شد، نمی‌شد، ماضی استمراری هستند.
٥. بایست، نبایست و می‌بایست با فعل ماضی کاربرد دارند.
٦. شاید در جملات نشاید گفت، چنانکه باید و شاید، فعل غیرشخصی است اما در جمله شاید بروم قید است.
۷. باید اگر در معنی لازم به کار رود، جزو افعال اصلی دسته‌بندی می‌شود و کمکی نیست:
- مرا کلاه باید.
- مرا رفیقی باید که بار برگیرد نه صاحبی که من از وی کنم تحمّلِ بار (سعدی)

فعل لازم و متعدی (فعل گذرا و ناگذر)

فعل گذرا و فعل ناگذر که در کتب دستور با اسم‌های فعل لازم و فعل متعدی هم از آنها نام برده شده، یکی از ویژگی‌های هفتگانه فعل است.

فعل لازم یا فعل ناگذر: فعل ناگذرا یا لازم فعلی است که معنایش به خودی خود کامل است و جز فاعل (نهاد) به کلمه دیگری احتیاج ندارد: علی آمد.

آمد در جمله بالا معنی جمله را تمام می‌کند و شنونده برای درک مطلب، محتاج یا منتظر کلمه دیگری نیست.

تعدادی از فعل‌های ناگذر را می‌توانیم در ادامه ببینیم:

آمدن، ایستادن، افتادن، بودن، پریدن، ترکیدن، جوشیدن، جنبیدن، چرخیدن، خوابیدن، خشکیدن، خزیدن، دویدن، رفتن، گریستن، لرزیدن، نشستن، گرفتن (در معانی: دلش گرفت، قلبش گرفت، ماهیچه پایش گرفت، لوله آب گرفت، خورشید/ماه گرفت)

فعل متعدی یا گذرا: به فعلی که برای کامل شدن معنایش علاوه بر فاعل به مفعول نیز نیاز دارد، فعل متعدی (گذرا) می‌گویند: بهزاد آورد.

در اینجا فعل آورد و بهزاد (فاعل) برای کامل کردن معنا کافی نیستند و این پرسش برای شنونده پیش می‌آید که بهزاد چه چیزی را آورد؟ یا چه کسی را آورد؟ در واقع جمله به کلمه دیگری احتیاج دارد که معنی فعل آوردن کامل شود. برای همین جمله را به ترتیب زیر می‌نویسیم:

- بهزاد میوه‌ها را آورد.
- نسترن نامه را نوشت.
- مادر غذا را می‌آورد.
- خواهرم و مادربزرگ سبزه‌ها را کاشتند.

✓ را، نشانه مفعولی است؛ اگرچه مفعول را بدون نشانه هم می‌توان آورد؛ که در این صورت معنی جمله اندکی فرق می‌کند.

- فعل گذرا را بنا بر این که به کدام یک از اجزای جمله احتیاج داشته باشد، به ٤ دسته تقسیم می‌کنند:

۱. **افعال گذرا به مفعول:** این افعال همچون مثال‌های بالا به همراه را می‌آیند. با پرسیدن چه کسی را و چه چیزی را می‌توان مفعول را بهتر تشخیص داد، چراکه گاهی را مفعولی از جمله حذف می‌شود. برای نمونه، فعل‌های زیر را فعل گذرا به مفعول دانسته‌اند: خوردن، آوردن، بردن، پوشیدن، کردن (در معنای انجام دادن)، کاشتن، بافتن، داشتن، ساختن، برگزیدن، گزیدن، یافتن، نوشتن، مکیدن، زدن، کندن (حفر کردن)، آشامیدن، نوشیدن، انداختن، شمردن (محاسبه کردن) گشتن (جست‌وجو)، گرفتن (تاثیرگذاشتن)، نگاه داشتن

۲. **افعال گذرا به متمم:** ما با افعالی سروکار داریم که مصدر آنها حرف اضافه خاصی را می‌طلبد. برای مثال:

- ترسیدن از
- یاددادن به
- مصاحبه کردن با
- جنگیدن با
- نازیدن به

✓ برای مثال در جمله: او به پدرش می‌نازد. فعل می‌نازد گذرا به متمم است و به کلمه پدرش که نقش متمم دارد، نیازمند است و اگر متمم را حذف کنیم مفهوم فعل ناقص می‌شود.

✓ دستورشناسان فعل‌های زیر را فعل گذرا به متمم دانسته‌اند. باید توجه داشت که هر فعل حرف اضافه ویژه خود را دارد و در صورت تغییر، معنای جمله کامل تغییر می‌کند.

- **به:** اندیشیدن، بازگشتن، برگشتن، بالیدن، پرداختن، پی‌بردن، پیوستن، تاختن، چسبیدن، خلیدن، رسیدن، گراییدن، گرویدن، گریختن، ماندن/مانستن، نازیدن، نگریستن
- **با:** جنگیدن، درآمیختن، ساختن (سازگار بودن)، ستیزیدن، آمیختن (مخلوط شدن)
- **از:** پرهیزیدن، ترسیدن، رنجیدن، گذشتن (صرف نظر کردن / عفو کردن)، رهیدن، گریختن، برگشتن، بازماندن

✓ دوستان توجه داشته باشید که متمم در فعل‌های بالا را متمم‌های اجباری می‌نامند، چراکه قابل حذف شدن نیستند. این متمم‌ها با متمم قیدی که حضورش در جمله اجباری نیست و به راحتی قابل حذف شدن است، متفاوت است.

۳. **افعال گذرا به مفعول و متمم:** این افعال گاهی فقط مفعول می‌گیرند و گاهی هم مفعول می‌گیرند هم متمم. برای مثال:

- شاگرد درس را آموخت. (یعنی یاد گرفت)

- معلم درس را به شاگردان آموخت. (یعنی یاد داد)
- ✓ در جمله اول تنها مفعول داریم و در جمله دوم هم مفعول و هم متمم.
- ✓ تعدادی از فعل‌هایی را که به هر دو شکل می‌آیند در ادامه ببینیم:
- ✓ بخشیدن (را، به)، شنیدن (را، از)، کاستن (را، از)، افزودن (را، به)، نشان دادن (را، به)، زدن (نصب کردن) (را، به)، کندن (را، از)، آویختن (را، به، از)

٤. **فعل‌های گذرا به مسند:** همان فعل‌های اسنادی هستند که حالت یا صفتی را به نهاد نسبت می‌دهند. فعل‌های اسنادی چون بودن، شدن (گشتن، گردیدن)، قرار گرفتن (همین عوامل محک قضاوت قرار می‌گیرند)

فعل‌های دووجهی: تا اینجا دانستیم بعضی از فعل‌ها در زبان فارسی در ذات و معنا گذرا یا ناگذر هستند، تعدادی از آنها را نیز معرفی و شناسایی کردیم. در ادامه توجه شما را به فعل‌هایی جلب می‌کنیم که تفاوت‌هایی دارند، برای مثال فعل‌هایی که هر دو ویژگی گذرا و ناگذری را دارند، این فعل‌ها را دووجهی، دوگانه یا ذووجهین می‌نامند. این فعل‌های متفاوت را در دو دسته بررسی می‌کنیم:

۱. فعل‌هایی که هم لازم هستند و هم متعدی: شکستن، پختن، ریختن، گداختن، گسستن، گسیختن، سوختن، برافروختن، پژمردن. برای مثال در این بیت از حافظ بسوخت در مصراع اول ناگذر و در مصراع دوم گذرا است:

- سینه از آتش دل در غم جانانه بسوخت آتشی بود در این خانه که کاشانه بسوخت
- ✓ در این مورد فعل‌هایی را می‌توانیم دووجهی بدانیم که در همه کارکردهایشان در یک معنا بیایند مثل سوختن که در گذرا و ناگذر یک معنا دارد اما اگر فعلی به دو یا چند معنا به کار رود در هر یک از معانی خود فعل جدیدی است و در شمار فعل‌های دو یا چندوجهی نیست.
- ✓ در گذشته فعل‌های دوگانه بیشتر از امروز بوده است. از این قبیل هستند فعل‌های نمودن، تاختن، زادن، بوییدن، گداختن و ...، برای مثال ماندن که در گذشته گذرا بوده در معنی گذاشتن:
- دلم بردی و خود باره براندی مرا در شهر بیگانه بماندی (ویس و رامین، اسعد گرگانی)

۲. ترکیب بن مضارع فعل‌های لازم (ناگذر) + ان: گاهی با اضافه کردن «ان» به انتهای بن مضارع از فعل‌های ناگذر، می‌توانیم فعل گذرا بسازیم.

- خواب + ان + ید / د
- خوابانید، خواباند
- به همین ترتیب از فعل‌های خندیدن و رساندن ساخته می‌شوند:
- خندانید، خنداند
- رسانید، رساند
- ✓ برخی دیگر از فعل‌های این گروه عبارتند از: (بن مضارع فعل‌ها را می‌بینید)
- پوس، پیچ، ترک، جنب، ترک، جنب، جوش، جَه، چرخ، چک، خشک، خم، خواب، دو، رقص، رم، گرد (گشت)، گری، گیر، لرز، لغز.
- ✓ بعضی از فعل‌های ناگذر مثل افتادن، آمدن، رفتن، ماندن، شدن به این طریقه گذرا نمی‌شوند؛ گذرای آنها به ترتیب عبارتند از: انداختن، آوردن، بردن، گذاشتن، کردن.
- ✓ در ادامه باید دقت داشت که بعضی از فعل‌های گذرا نیز تکواژ «ان» را بعد از بن مضارع می‌پذیرند که وحیدیان و انوری چنین فعلی را گذرای سببی نامیده‌اند. در این صورت اگر این تکواژ به فعل‌های گذرا به متمم اضافه شود آنها را تبدیل به گذرا به مفعول و متمم می‌سازد، برای مثال فعل‌های زیر:
- ترسیدن (از) ← ترساندن (را، از)، چسبیدن (به) ← چساندن (را، به)، رهیدن (از) ← رهاندن (را، از)، رستن (از) ← رهاندن (را، از).

- ✓ و اگر این تکواژ به فعل‌های گذرا به مفعول اضافه شود آنها را تبدیل به گذرا به مفعول و متمم می‌سازد
- – پوشیدن (را) پوشاندن (را، به)، چشیدن (را) چشاندن (را، به)، خوردن (را) خوراندن (را، به)، فهمیدن (را) فهماندن (را، به)
- ✓ برخی فعل‌ها مانند، شتافتن، جنگیدن، زیستن، آسودن تکواژ ان را نمی‌پذیرند.

راه میانبر برای تشخیص فعل‌های لازم و متعدی: شناخت افعال گذرا و به خاطر سپردن آنها راهی است برای تشخیص فعل گذرا و ناگذر در جمله؛ اما برای تشخیص فعل گذرا می‌توانید از راه‌ها یا به عنوانی فرمول‌های زیر نیز استفاده کنید:

۱. فعل مورد نظر را با چه چیزی را؟ و چه کسی را؟ سوالی می‌کنیم. اگر سوال‌ها جوابی داشته باشند، فعل ما نیاز به مفعول دارد و اگر هم سوال و هم جواب بی‌معنی باشد، یعنی نیاز به مفعول ندارد؛ در نتیجه فعل ما ناگذر است. برای مثال: آب جوشید. در این جمله درست نیست بگوییم چه چیزی را جوشید؟ و یا چه کسی را جوشید؟ همچنین جوابی که به سوال داده می‌شود مطابق دستور زبان فارسی نیست و بی‌معنی می‌نماید (آب را جوشید)

۲. راه دوم این است که بدانیم فعل مورد نظر جزو فعل‌های ربطی است، بود، شد، گشت و مشتقات آن است. اگر جزو آنها باشد فعل ما علاوه بر نهاد نیاز به مسند دارد و فعل گذراست و اگر فعل مورد نظر جزو آنها نباشد، فعل جمله جز فعل‌های ناگذر محسوب می‌شود. برای مثال فعل جوشید در جمله آب جوشید جزو فعل‌های ربطی ذکر شده در بالا نیست پس نتیجه می‌گیریم که جوشید نیاز به مسند ندارد.

۳. در روش سوم باید بدانیم آیا حرف اضافه و متممی که در جمله آمده متعلق به فعل جمله است یا قابل حذف شدن است. اگر متمم را حذف کردیم و معنی جمله ناقص شد، این بدان معناست که فعل به متمم نیاز دارد و فعل گذرا است؛ اما اگر متمم را حذف کردیم جمله ناقص نشد، یعنی این فعل به متمم نیاز ندارد و گذرا به متمم نیست. برای مثال: آب در کتری جوشید. اگر واژه کتری را که متمم قیدی است از جمله حذف کنیم، لطمه‌ای به معنای جمله وارد نمی‌شود. پس این فعل گذرا به متمم نیست.

مسند و مسندالیه

مسند و مسندالیه یکی از سرفصل‌های مهم در دستور زبان فارسی است که در جملات دارای فعل اسنادی یا ربطی به کار می‌رود. به جمله‌ای که فعل اسنادی دارد، جمله اسنادی یا جمله اسمیه گفته می‌شود و نهاد در چنین جمله‌ای مسندالیه و جزء دیگر آن مسند خوانده می‌شود.

ترتیب طبیعی جمله‌های اسنادی به این شکل است: مسندالیه + مسند + فعل ربطی یا اسنادی

مسند: افعال اسنادی، کننده کار نیستند، بلکه پذیرنده حالتی هستند که مسند آن را بیان می‌کند؛ به عبارتی، مسند کلمه یا گروهی از کلمات را در برمی‌گیرد که پذیرفتن حالت، ویژگی یا صفتی را از طریق فعل اسنادی به مسندالیه نسبت می‌دهد. دهخدا در لغت‌نامه خود این طور بیان می‌کند: «مسند یکی از ارکان اصلی جمله است و آن کلمه‌ای است که مفهوم آن را به مسندالیه نسبت داده باشند.» (دهخدا، جلد سیزدهم، ذیل واژه)

مسند می‌تواند گروه اسمی، گروه صفتی، گروه قیدی یا گروه حرف اضافه‌ای باشد.

- – گروه اسمی: این پسر، دوست من است.
- – گروه صفتی: ماشین من، سبز تیره است.
- – گروه قیدی: قرار ما، فردا صبح است.
- – گروه حرف اضافه‌ای: مادرم، در مشهد است.

روش تشخیص مسند: مسند در پاسخ به چطور، چگونه، چیست، کیست و... از فعل جمله مشخص می‌شود. به‌عبارت‌دیگر، جواب پرسش‌های ذکر شده از فعل اسنادی، همان مسند است.

- – او خوش‌اخلاق است.

- او چگونه است؟
- هوا سرد شد.
- هوا چطور شد؟
- پس در اینجا خوش‌اخلاق و سرد که در پاسخ سؤالات ذکر شده به دست آمده‌اند، مسند جملات بالا محسوب می‌شوند.

مسندالیه: کسی یا چیزی که مسند یا حالت یا صفت بیان شده را به آن نسبت می‌دهیم، مسندالیه نام دارد. در لغت‌نامه دهخدا در برای این واژه آمده است: «آنچه به آن اسناد دهند و بدان منسوب گردانند.» دهخدا، جلد سیزدهم، ذیل واژه

مسندالیه می‌تواند در شکل‌های مختلف زیر به کار رود:

اسم یا گروه اسمی

- ضمیر شخصی: او خوش‌اخلاق است.
- ضمیر اشاره: این کثیف است.
- صفت اشاره + اسم: این احساس، آزاردهنده است.
- مصدر: ماندن سخت است.
- اسم مصدر: خنده زیباست.
- صفت فاعلی+ ی مصدری: ناتوانی، سخت است.

مسندالیه مفعولی: یکی از حالت‌های خاصی که مسندالیه می‌پذیرد، مسندالیه مفعولی است؛ به این معنا که یک کلمه می‌تواند نسبت به بخشی از جمله مسندالیه و نسبت به بخش دیگر از آن مفعول واقع شود. این‌گونه ترکیب از خواص جمع‌بندی زبان فارسی است که به آن مسندالیه مفعولی یا مبتدای مفعولی می‌گویند. به جمله زیر دقت کنید:

- آن را که خدای خوار کرد ارجمند نشود.
- «آن را» نسبت به «ارجمند نشود» فاعل و مسندالیه و نسبت به «خوار کرد» مفعول صریح محسوب می‌شود.

روش تشخیص مسندالیه: مسندالیه در جواب چه کسی، چه چیزی از مجموع مسند و فعل جمله مشخص می‌شود.

- تابستان گرم است.
- دختران مدرسه، باهوش هستند.
- در اینجا کلمات «تابستان» و «دختران مدرسه» که در پاسخ سوالات ذکر شده به دست آمده‌اند، مسندالیه جملات بالا محسوب می‌شوند.

حذف مسندالیه: مسندالیه ممکن است از جمله حذف شود. این اتفاق زمانی روی می‌دهد که وجود قرینه‌ای (لفظی یا معنوی) به آن دلالت کند تا مخاطب به این طریق بتواند از حذف مسندالیه مطمئن شود. برای مثال، در جمله زیر، پیراهن در جمله دوم نیز مسندالیه محسوب می‌شود که به قرینه جمله قبل، حذف شده است.

- پیراهن آبی بود؛ آبی آسمانی بود.

اسم

اسم در زبان فارسی واژه‌ای است که با آن آدم‌ها، حیوانات و اشیا را نام‌گذاری و مشخص می‌کنند. اسم‌ها می‌توانند از نظر دستوری نقش‌های مختلفی را بپذیرند. کلمات زیر همگی اسم هستند و هریک برای گروهی خاص به کار می‌روند:

- **افراد و آدم‌ها:** مرد، زن، دختر، پسر، رستم، تهمینه، مادر، پدر علی، فاطمه و ...

- **حیوانات:** آهو، خروس، ماهی، خزنده، مورچه، زاغ و...
- **اشیا و وسایل:** خانه، لانه، جامه، گچ، گوشی و...

✓ اسم این قابلیت را دارد، به هر چه که دیدنی و قابل اندیشیدن باشد اشاره کند، مانند:

- بهرام، اسب، روشنایی، آسمان، خورشید و ...

✓ از طرفی هر چه انتزاعی و لمس‌شدنی نباشد و تنها در درک آدمی بیاید هم با اسم نامگذاری می‌شود، مانند:

- ترس، امید، هراس، دیو، عقل، قلب، ذهن و...

✓ در زبان فارسی، برخلاف زبان‌هایی مانند عربی، فرانسه و ... انواع اسم زمان، جنسیت، تعداد و درجه و مرتبه (برتری) را مشخص نمی‌کند.

نشانه‌های اسم: اسم یکی از انواع هفت‌گانه کلام (اسم، صفت، فعل، قید، ضمیر، حرف، ادات) است که مانند دیگر واژه‌ها نشانه‌هایی برای شناسایی دارد که این نشانه‌ها عبارتند از:

۱. می‌توان آن را جمع بست (اغلب اسم‌ها): خواهرها، معلمان، دستورات
۲. صفت‌های اشاره این و آن را می‌توان در ابتدای آن آورد: این کتاب، این آهو، آن خیابان
۳. نشانه‌های نکره را می‌توان به پایان اسم اضافه کرد: مردی، اناری، یک باغ، یک دفتر
٤. اسم در جمله مستقل از کلمات دیگری مثل نهاد، مفعول، متمم و منادا قرار می‌گیرد.
۵. می‌تواند صفت و مضاف الیه بگیرد.

انواع اسم: بسیاری از دستورنویسان اسم را به انواع زیر تقسیم کرده‌اند:

۱. مفرد و جمع: اسم‌ها از جمله واژه‌هایی هستند که قابلیت جمع بسته‌شدن دارند البته نه همه آنها و نه در هر شرایطی. بعضی از اسم‌ها به ویژه اسم‌های خاص جمع بسته نمی‌شوند.

۲. ذات و معنی:

- اسم‌های ذات اسم‌هایی هستند که در دنیای خارج از ذهن ما وجود دارند و مرئی، ملموس و محسوس هستند مانند: آهو، درخت، کتاب، لپ‌تاپ، ماشین
- اما اسم‌های معنی اسم‌هایی هستند که مصداق خارجی ندارند، وجود آنها وابسته به دیگری است و در اصطلاح مفاهیمی انتزاعی هستند، مثل: دیو، پری، خیال، آزادی،

۳. عام و خاص:

- اسم عام (جنس) اسمی است که بر افراد، جانوران و اشیا دلالت می‌کند، مانند کلمه زن که بر نوع دلالت می‌کند و شامل همه زنان می‌شود. مثال‌هایی دیگری از اسم عام عبارتند از: زن، مرد، پسر، دیوار، نان
- اسم خاص (علم) اسمی است که بر فرد، حیوان یا چیز مشخصی دلالت کند، مانند: رخش، رستم، محمد، بهارستان

٤. معرفه و نکره: اسم اگر برای خواننده شناخته شده و آشنا باشد معرفه و اگر ناشناس و غیرآشنا باشد نکره یا ناشناس می‌نامند. اسم‌های معرفه علامت مشخصی ندارند. اسم‌های نکره نیز اسم‌هایی هستند که معمولا با یک یا ی نکره می‌آیند و برای شناسایی در جمله به توضیحات جمله بعد احتیاج دارند: مردی، یک مرد

۵. جامد و مشتق:

- اسم‌هایی که با بن فعل ماضی یا مضارع فعل ساخته می‌شوند مشتق می‌نامند، مانند: بینش، پژوهش، رفتار
- اما اسم‌هایی را که در ساختمان آنها بن فعل وجود ندارد نیز جامد می‌نامند، مانند: قلم، زن، دختر

٦. ساده و مرکب:

- به اسم‌هایی که ساختمان آنها از یک جز ساخته شده است و نمی‌توان آنها را به یک یا چند جز معنادار تقسیم کرد اسم ساده می‌گویند، مانند: کتاب، کیف، میز

- اسمی از دو یا چند بخش معنادار ترکیب شده باشد مرکب می‌نامند، مانند: کتابخانه، دفترخانه، میهن‌دوستی، گنج‌نامه

۷. **اسم آلت:** اسم‌هایی را که به ابزار و ادوات کار اشاره می‌کنند، اسم آلت نام دارند: غلطک، ماله، فرغون، دستکش

۸. **اسم مُصَغَّر:** اسمی که خُردی و کوچکی چیزی را برساند، مُصَغَّر می‌نامند. بعضی اسم‌ها را با چسباندن ک و چه و واو در برخی لهجه‌ها می‌توان به اسم مصغر تبدیل کرد، مانند: پسرک، دخترک

۹. **اسم مصدر:** اسم مصدر، کلمه‌ای است که با وجود نداشتن نشانه‌های مصدر، معنای مصدری دارد. گاهی اسم مصدری از فعل مشتق می‌شود مانند: دانش، اندیشه و گاهی کلمات با پسوند ی، معنای مصدری می‌گیرند که به آن حاصل مصدر می‌گویند: خوبی، بدی، دانایی

۱۰. **اسم صوت:** اسم صوت یا نام‌آوا لفظ مرکبی است که از طبیعت می‌آید، اصواتی مثل صوت خاص انسان یا حیوان و صداهایی که در رفتار با حیوانات انسان تولید می‌کند: کیش کیش، شالاپ شلوپ، چلپ و چلوپ

✓ به تشخیص و مشخص کردن هر یک از انواع اسم تجزیه اسم می‌گویند.

حالت‌ها یا نقش‌های اسم: نقش‌های نحوی اسم یا صفت را، حالت می‌گویند و منظور از نقش نحوی، وظیفه یا موقعیتی است که کلمه در ساخت جمله به عهده دارد مثل فاعلی و مفعولی. خیام‌پور برای اسم ۱۳ (سیزده) حالت فاعلی، مسندی، مسندٌالیهی، مفعول صریحی، اضافی، ندایی، قیدی، عطفی، بدلی، متممی، تمییزی و وصفی را قائل شده است.

نشانه های جمع در فارسی

نشانه‌های جمع در زبان فارسی به دو دسته نشانه‌های جمع فارسی و نشانه‌های جمع عربی تقسیم می‌شوند. نشانه‌های فارسی تنها به ها و ان محدود می‌شود؛ اما نشانه‌های جمعی که از زبان عربی به فارسی راه پیدا کرده‌اند؛ شامل ات، ون و ین است. علاوه بر نشانه‌های جمع، برخی کلمات عربی را به صورت جمع مکسر نیز می‌توان جمع بست.

نشانه‌های جمع فارسی

- **ها :** یکی از رایج‌ترین نشانه‌های جمع در زبان فارسی، ها است و اغلب برای جمع بستن اجزای رستنی، فراورده‌های حیوانی، اعضای بدن و عناصر طبیعت به کار می‌رود. از نظر املایی بهتر است این نشانه به کلمه قبل از خودش نچسبد و با یک نیم‌فاصله از آن قرار بگیرد؛ مانند؛ کتاب‌ها، آسمان‌ها، صورت‌ها

✓ باید توجه داشت که درباره سرهم‌نویسی یا جدانویسی کلماتی که با ها جمع بسته شده‌اند، برخی از ادبا استثنائاتی نیز مطرح کرده‌اند.

✓ برخی معتقدند که کلمات آنها و اینها بایستی به صورت سرهم نوشته شود.

✓ برخی معتقدند کلمات کوتاه اگر با ها جمع بسته شود؛ سر هم نوشته می‌شود؛ مانند: زنها، شبها، کوهها

✓ البته تنها برخی از ادبا این استثناها را مطرح کرده اند و اگر شما همیشه نشانه جمع ها را با نیم‌فاصله جدا کنید، کسی خرده‌ای بر شما نخواهد گرفت. حتی شاید از نظر وحدت رویه و ساده‌سازی قواعد، همین رویکرد بهتر هم باشد.

- **ان :** یکی دیگر از نشانه‌های جمع فارسی، ان است که برای جمع بستن اسامی جانداران به پایان کلمه اضافه می‌شود؛ مانند؛ زنان، مردان، درختان

✓ باید توجه داشت که ان در همه کلمات نشانه جمع نیست و ممکن است مربوط به ساختار کلمه باشد؛ مانند: داستان، کوهان، سوهان

✓ گاهی ان پایان به معنای زمان و مکان می‌باشد مثلا بهاران یعنی هنگام بهار یا گیلان یعنی محل سکونت مردم گیل.

✓ برای سهولت در تلفظ و زیبایی بیشتر کلمه، بهتر است کلماتی که مختوم به ه هستند با ان جمع بسته شوند؛ مانند؛ گناهان به جای گناه‌ها و پادشاهان به جای پادشاه‌ها

- ✓ دقت داشته باشید که از این پسوند برای جمع بستن اسامی معنی مانند هوش و جمادات مانند کتاب استفاده نمی‌شود. همچنین بسیاری از کلماتی که با ان جمع بسته می‌شود، با ها هم می‌تواند تبدیل به جمع شود؛ مانند؛ مردان، زنان، آهوان که به صورت مردها، زنها، آهوها هم نوشته شده است.
- ✓ اگر اسمی به های غیر ملفوظ ختم شوند؛ هنگام جمع بستن با ان، های غیر ملفوظ حذف شده و به جای آن گ نوشته می‌شود؛ بنابراین؛ کلماتی مانند مورچه، سوخته و شیفته به صورت مورچگان، سوختگان و شیفتگان نوشته می‌شود.

نشانه‌های جمع عربی

- **ات:** معیار سنجش کلمه برای استفاده از «ات» به جهت جمع بستن کلمات، توجه به ریشه کلمه است. از آنجایی که ات نشانه جمع عربی است؛ پس نباید کلمات فارسی را با آن جمع ببندیم و این کار خطای فاحش در نگارش محسوب می‌شود. به مثال زیر دقت کنید؛

× جمله غلط: گزارشات را به مدیر ارسال کردم.

✓ جمله صحیح: گزارش‌ها را به مدیر ارسال کردم.

- **ون:** ون یکی دیگر از پسوندهای جمع عربی است که وارد زبان فارسی شده است اما به نسبت دیگر پسوندها کاربرد کمتری در فارسی پیدا کرده است. مثل: روحانیون، رواقیون، حواریون
- **ین:** کلماتی نظیر مخترعین، معلمین، مأمورین کلماتی هستند که با ین جمع بسته شده‌اند ولی کاربرد آنها با ان فارسی نیز جایز است و حتی بهتر است از ان برای جمع بستن آنها استفاده کرد و به صورت مخترعان، معلمان و مأموران نوشته شود.
- **جمع مکسر:** برخی کلمات عربی که وارد زبان فارسی نیز شده اند را می‌توان بدون استفاده از نشانه‌های جمع و به صورت جمع مکسر جمع بست؛ مانند: آداب (جمع ادب)، اصول (جمع اصل)، سوانح (جمع سانحه)، کتب (جمع کتاب)

✓ به عنوان یک قاعده کلی، در هنگام نوشتن به فارسی، بهتر است تا جایی که شدنی است، کلمه‌ها را به شکل فارسی و به کمک علامت «ها» جمع ببندید و استفاده از جمع‌های مکسر عربی را کمتر کنیم.

جمع مکسر واژگان فارسی: جمع مکسر مربوط به زبان عربی است و در زبان فارسی معیار، جمع بستن کلمات فارسی با این قاعده نادرست است؛ اما برخی از این کلمات چنان رواج دارند که باور نادرست بودن آن‌ها مشکل است. برخی از این کلمات عبارتند از: بنادر، خوانین، اساتید، دراویش.

جمع بستن کلمات جمع مکسر: یکی از نکته‌هایی که درباره استفاده از علامت‌های جمع باید مورد توجه قرار گیرد، به کار نبردن آنها در کنار کلماتی است که خودشان جمع مکسر هستند. کلمه‌ای که خود جمع مکسر است را نباید دوباره با نشانه‌های جمع استفاده کنیم. برخی از غلط‌های رایج در این زمینه عبارتند از: طلاب‌ها (طلاب جمع طلبه)، اسلحه‌ها (اسلحه جمع سلاح)، حقوق‌ها (جمع حق)، فتوحات (جمع فتح)، لوازمات (جمع لوازم)، اسباب‌ها (اسباب جمع سبب)، حروف‌ها (حروف جمع حرف)، کسورات (جمع کسر)، وجوهات (جمع وجه)، شئونات (جمع شئون)، عملیات‌ها (عملیات جمع عمل)، امورات (امور جمع امر)، جواهرات (جمع جوهر).

× نادرست: مدارک‌هایم را تحویل بانک دادم.

✓ درست: مدارکم را تحویل بانک دادم.

× نادرست: این روزها اخبارهای بدی به گوشم رسیده است.

✓ درست: این روزها اخبار بدی به گوشیم رسیده است.

✓ درست: این روزها خبرهای بدی به گوشیم رسیده است.

اسم ذات و اسم معنی

اسم ذات و اسم معنی از انواع اسم هستند. اسم کلمه‌ای است که برای تشخیص اشیا، افراد و حیوانات از هم، تعریف می‌شود و مانند انواع دیگر کلمه در زبان فارسی بر اساس ساختار، معنا و دلالت بر گروه یا گروهای اسمی می‌تواند تقسیم شود که اسم ذات و معنی از جمله آنها هستند.

اسم ذات: به اسم‌هایی گفته می‌شود که قابل رویت، ارجاع و حتی قابل لمس باشند و وجودشان به چیز دیگری وابسته نباشد؛ برای مثال کلمه دیوار قابل ارجاع و قابل رویت است؛ مانند کلماتی دیگری چون: میز، یخچال، لوستر، در، فرش پس به طور کلی می‌توانیم بگوییم که نام اشیا، داروها، گیاهان، جای‌ها، ابزارها، حیوانات و دیگر محسوسات از اسم‌های ذات هستند.

اسم معنی: اسم معنی بر خلاف اسم ذات است و بر یک مفهوم دلالت می‌کند؛ مثلا کلمه‌ای مانند هوش که نام صفتی در انسان است و قابل رویت و ارجاع نیست و نمی‌توان آن را لمس کرد. اسم‌های معنی معمولاً وجودشان در کنار چیزی دیگر نمود پیدا می‌کند و نام حالت یا صفتی هستند. علم، آزادگی، وقار، دانش، ایثار، بخشش، دیو؛ چنانکه می‌بینید مصداق این اسم‌ها به خودی خود و مستقل در خارج از ذهن وجود ندارد و وجود آنها وابسته به وجود شخص یا چیز دیگری است و تا مفهوم دیگری در کنارش نباشد، نمی‌توانیم وجود آنها را درک کنیم. واژه‌های علم، ایثار، دانش و بخشش از صفت‌های انسان هستند و اگر انسانی نباشد که این صفات در وجودش هستی یابد، آنها معنایی ندارند.

انواع اسم معنی: اسم‌های معنی را می‌توان به اقسامی دسته‌بندی کرد:

۱. نام‌آواها: یعنی اسم‌هایی که انسان برای صدای‌های طبیعت، انسان، حیوان و محیط اطراف انتخاب کرده مانند: عرعر، شرشر، چک‌چک، ملچ ملوچ، پچ‌پچ
۲. اسم‌هایی با مفهوم زمان: شب، روز، فردا، پیرارسال، پس‌فردا
۳. اسم‌های بین‌بین: این اسامی در مرز اسم ذات و معنی قرار دارند، یعنی هم می‌تواند محسوس باشد هم نامحسوس، مانند: بو، گرسنگی، تشنگی
٤. اسم‌های‌مصدر: اسم مصدر، کلمه‌ای است که با وجودِ نداشتنِ نشانه‌های مصدر، معنای مصدری دارد، مانند: نیکی، خنده، جوش، خیز، عقدکنان، باخت، خوانش
٥. مصدر: مصدر، اسمی با ریشه فعلی است که زمان، شمار و شخص ندارد و تنها مفهوم اصلی آن را می‌رساند. علامت آن ن در آخر کلمه است، مانند: اندیشیدن، برخاستن، دیدن، گفتن، آمدن

✓ مشخص کردن بعضی از اسم‌های ذات و معنی به عقاید خاصی گره خورده است، برای مثال اسم‌هایی چون جن و پری و فرشته بسته به عقاید افراد می‌تواند ذات یا معنی باشد. این کلمات از نظر کسانی که به آن اعتقاد ندارند، معنی و از نظر کسانی که به آن اعتقاد دارند اسم ذات است.

اسم خاص و اسم عام

اسم که در معنای کلی، آن را واژه‌ای برای تفکیک افراد، اشیا و حیوانات دانسته‌اند، همچون دیگر انواع کلمه بنا بر کارکرد، موقعیت قرار گرفتنش در جمله و مصادیقش خود به انواعی تقسیم می‌شود. اسم عام و اسم خاص دوتا از این انواع هستند که اسم را از نظر اختصاص به شخص یا اشخاصی مشخص یا شامل شدن همه افراد همجنس بررسی می‌کنند.

اسم خاص: این اسم، اسمی است که بر فرد یا افراد مخصوص و معینی اطلاق می‌شود. به تعبیری فقط بر یک فرد معین از افراد یک جنس دلالت می‌کند، مانند: قرآن، مشهد، ایران، تهران که هرکدام نامی مشخص است.

ویژگی‌های اسم خاص

۱. جمع بسته نمی‌شود: مثلا نمی‌گوییم تهران‌ها
۲. نشانه نکره نمی‌پذیرد: نمی‌گوییم سمنانی (در معنای نکره)

✓ اگر گاهی اسم خاص جمع بسته شد، منظور نظایر آن است که در این صورت هم اسم خاص است، برای مثال فردوسی‌ها، سعدی‌ها. البته گاهی نیز در حکم نکره به کار می‌رود همچون این جمله: او حافظی دیگر در ذهن خود ساخته است.

اقسام اسم خاص

۱. اسم انسان‌ها: علی، فاطمه، حسن، حسین، سارا، سینا، آرمان، آیدا و ...
۲. اسم مخصوص حیوان‌ها: شبدیز، ذوالجناح، شیر، رخش
۳. اسم جای‌ها و مکان‌ها، روستاها، شهرها، کشورها، رودها، کوه‌ها، جزیره‌ها، دریاها، قاره‌ها، کرات آسمانی و... : ایزدخواست، اصفهان، کارون، اروندرود، دماوند، الوند، عطارد، قشم، افغانستان، آفریقا و...
٤. اسم کتاب‌ها و اشیایی که بیش از یکی نیستند: قرآن، انجیل، تورات، دریای نور، تخت طاووس، ذوالفقار

اسم عام: در مقابل اسم خاص، اسمی را گویند که بین افراد یک نوع، رده و طبقه مشترک باشد و بر هر یک از آنها دلالت کند

- کشور، شتر، مرد، پا
- کشور بر مجموعه‌ای از کشورهای مختلف در سراسر جهان دلالت می‌کند.
- شتر بر همه انواع شتر و هر تعداد شتر دلالت می‌کند.
- مرد به همه جنس مذکر برمی‌گردد.

✓ اسم عام بر خلاف اسم خاص قابل جمع بستن است

- کشوری / کشورها
- موی / موها

✓ باید توجه داشته باشید که عام و خاص بودن یک اسم بستگی به تعداد مصادیق آن ندارد. ممکن است اسم خاصی مصادیق بسیار زیادی داشته باشد مانند علی و مریم که اسم صدها و هزاران نفر است و برعکس اسم عامی باشد که مسمای اندکی دارد؛ مانند قاره و اقیانوس که هر دو اسم عام هستند اما بر ناحیه وسیعی از خشکی یا آب دلالت دارند ولی تعداد این مصادیق زیاد نیست.

اسم معرفه و اسم نکره

دوتا از ویژگی‌های اسم معرفه (شناس) و نکره (ناشناس) بودن است. در تعریف اسم گفتیم، اسم برای مشخص کردن اشیا، آدم‌ها و حیوانات از یکدیگر به کار می‌رود، با توجه به این تعریف اسم، مقصود از معرفه و نکره بودن شناسا بودن یا شناسا نبودن اسم‌ها در کلام برای خواننده یا شنونده است؛ بنابراین در این مبحث قصد داریم ویژگی‌های هریک را بررسی کنیم.

اسم معرفه یا شناس: با وجود ادعای بسیاری از دستورنویسان مبنی بر بی‌نشانه بودن اسم معرفه و ذاتی بودن آنها، می‌توان برای تشخیص این اسم در جمله و کلام نشانه‌هایی را به قرار زیر در نظر گرفت:

۱. اسم‌های خاص: ایران، دهلی، بابک، سارا، پانیذ
۲. اسم‌های جنس: کتاب، اسب، جنگل، تخت
۳. اسم‌های زمان: امسال، پارسال، پیرار سال، خورشید، ماه
٤. اسم‌های مبهم: فلانی
٥. اسم‌هایی که به قرینه لفظی شناس می‌شوند

✓ اسم‌هایی که یک‌بار در گفته و نوشته می‌آیند، برای دفعات بعد معرفه هستند، مثال: کبوتری در درختی آشیانه ساخته بود. کبوتر هر روز برای تهیه غذا از لانه‌اش خارج می‌شد.

٦. کلمه ندا: پسر! زود برگرد.

۷. ضمیرهای اشاره: این خیابان، آن پسر
✓ ضمیر اشاره برای آنکه معرفه باشد حتما باید قبل از اسم بیاید. به این نوع اسم معرفه، معرفه به اشاره نیز می‌گویند.
۸. نقش‌نمای را: خانه را دیدم (یعنی خانه مشخصی که هر دو طرف گفت‌وگو درباره آن سابقه ذهنی دارند)
✓ نقش نمای را برای معرفه شدن باید با اسم همراه شود.
۹. مضاف یک مضاف الیه معرفه: پسر آقای ملاکریمی کتاب آن مرد
۱۰. برخی جمله‌های ربطی توضیحی: دختری که دارد می‌آید، شاگرد کلاس من است.
✓ به این نوع اشاره عهد ذکری نیز گفته‌اند.
۱۱. ضمیر شخصی: من، تو و او

نکره یا ناشناس: اسم نکره اسمی است که در کلام برای شنونده یا خواننده ناشناس است. نکره در زبان فارسی علامت‌های مشخصی دارد. این نشانه‌ها عبارتند از:

۱. آمدن یک نکره‌ساز پیش از اسم: آن وقت آدم با کمال شوق می‌رود بالای یک درخت یا می‌دود بالای یک بلندی. (چرند و پرند، دهخدا)
۲. آمدن ی یا ی را پس از اسم: کتابی را امانت گرفتم.
۳. یک در پیش و ی پس از اسم: چوپان ما گله‌اش را یک جایی همان پس و پناه‌ها یک جایی لب جوی ... خواباند. (نون و القلم، جلال آل‌احمد)
٤. اسم+ صفات مبهم (هر، همه، هیچ): به هر شهری بروی، می‌بینی که...
* «ی» با اینکه در بیشتر موارد نشانه نکره شناخته می‌شود، بر معانی دیگری غیر از نکره هم دلالت می‌کند: به این موارد توجه کنید؛
۱. ی نشانه معرفه است در صورتی که پس از جمله وصفی یا مضاف الیهی بیاید، مانند: مردی که دیروز به اینجا آمد مهربان بود.
✓ یا ی گاهی با این و آن که از نشانه‌های معرفه هستند، جمع شود: آن روزی که او را دیدم سر از پا نمی‌شناختم.
✓ بهتر است، این ی را موصول بگیریم نه نکره.
۲. ی نفی جنس، زمانی است که با کلمه‌های منفی بیاید: فایده‌ای ندارد. (یعنی هیچ فایده‌ای ندارد)
۳. ی معنای تأکید بدهد، مانند: زودی آمد.
٤. کاهش و تقلیل، مانند: امروز پولی به من بده. (یعنی پول کمی به من بده)

اسم جامد و اسم مشتق

اسم در دستور زبان فارسی به عنوان کلمه‌ای شناخته می‌شود که برای تشخیص افراد، اشیا و حیوانات به کار می‌رود و از نظر ساختمان به جامد و مشتق تقسیم می‌شود. در این مبحث به تعریف جامد و مشتق می‌پردازیم و مثال‌هایی برای اقسام آن‌ها ذکر می‌کنیم.

اسم جامد: کلمه‌ای است که در ساختمان آنها بن فعل به کار نرفته باشد و تنها از یک بخش تشکیل شده است.

- پرستو، کیف، دفتر، اسب، پسر

اسم مشتق: به اسم‌هایی گفته می‌شود که از بن ماضی یا بن مضارع فعل به اضافه یک یا چند پسوند و پیشوند ساخته شده است.

- بینش: بین+ ـِ ش
- پرورش: پرور+ ـِ ش
- بیننده: بین+ ـَ نده

- پران: پر+ ان

انواع اسم مشتق: اسم مشتق را بر اساس اجزایی که در ساختمانش به کار رفته است یا معنایی که پسوندها به آن می‌دهند، می‌توان به انواعی تقسیم کرد.

۱. **مشتق از افعال:**

- بن مضارع + پسوند ـِ ش (اسم مصدر): ورزش، گویش، روش
- بن مضارع +پسوند ـِ ه (اسم مصدر / اسم ابزار): گریه، گیره، پوشه، خنده
- بن ماضی + پسوند ار (اسم مصدر): دیدار، کشتار، گفتار
- بن ماضی + پسوند تن (مصدر)

۲. **مشتق از صفت:**

- صفت بیانی + پسوند ـِ ه: زرده، شوره، سپیده
- صفت + پسوند ـَ ک: زردک، سفیدک، سرخک
- صفت بیانی + پسوند ی (حاصل مصدر): خوبی، بلندی، فراوانی

✓ پسوند «ی» هرگاه بعد از واژه‌ای بیاید که حرف پایانی آن ه باشد به شکل گی در می‌آید.

* زنده + گی= زندگی
* مرده+ گی= مردگی
* بنده+ گی= بندگی

- صفت بیانی + پسوند ا: درازا، پهنا، گرما
- صفت شمارش + پسوند ه: پنجه، پهنا، دهه، سده

۳. **مشتق از ضمیر:** ضمیر + پسوند ی (حاصل مصدر): مایی، منی

۴. **مشتق از اسم:**

- اسم + پسوند ه: ریشه، دماغه، گردنه
- اسم +پسوند ـَ ک: خرک، پفک، سنگک
- اسم + پسوند گاه: تعمیرگاه، دادگاه، فرودگاه
- اسم + پسوند کده: زیباکده، ماتمکده، هنرکده

✓ پسوندهایی که به کلمات می‌چسبند و اسم مشتق می‌سازند، معمولا معنای مشخصی را نیز منتقل می‌کنند. برای مثال اگر پسوند گاه و کده به اسم اضافه شوند معنای جا و مکان را می‌رسانند.

ساختمان اسم؛ ساده و مرکب

اسم‌ها از نظر ساختمان به انواعی تقسیم می‌شود. اسم‌های ساده و مرکب دو تا از انواع اسم هستند. در دستور زبان فارسی اسم‌هایی را که تنها از یک کلمه ساخته شده و جز دیگری ندارند اسم ساده می‌گویند: دست، پا، مرغ، خانه، سر، میز، کیف و ... اما اسم‌هایی را که از چند کلمه تشکیل شده‌اند، اسم مرکب می‌گویند، مانند: مهمان‌خانه، زنده‌رود، دادسرا و...

نکته: کلمه «مرکب» را در همه انواع کلام مثل اسم، صفت، فعل، قید، ضمیر و ... می‌بینیم. همه این صفت‌های مرکب، فعل‌های مرکب، قیدهای مرکب، اسم‌های مرکب و ... از ترکیب چند اسم با هم یا ترکیبی از اسم با بن ماضی یا بن مضارع و وندهای مختلف ساخته می‌شوند و بنا بر اینکه اسم با چه ترکیبی ساخته شده باشد به انواعی تقسیم می‌شود.

انواع اسم مرکب: اسم‌های مرکب معمولاً با تکرار چند کلمه، حذف کسره اضافه میان دو کلمه (در کلمه سر مایه) یا آمدن الف و واو در میان دو کلمه که می‌توانند اسم، صفت یا فعل باشند، ساخته می‌شوند. انواع این ترکیب‌های را می‌توان در ساخت‌های زیر دید:

۱. **ترکیبی از دو یا چند اسم:** گلاب، کارخانه، پدرزن
۲. **تکرار اسم به اضافه پسوند ک با معنای تصغیر، نسبت یا آلت:** بادبادک، زالزالک
۳. **ترکیبی از دو فعل**

- از دو فعل یک جنس یا گاه مثبت و منفی: کشمکش، گیرودار، هست‌ونیست، بودونبود
- از دو فعل امر مشابه یا غیرمشابه: بزن‌بزن، بگیرببند، بزن‌دررو، بخورنمیر
- از بن فعل به اضافه پسوند ک با معنای تصغیر، نسبت و آلت: رورک

٤. **ترکیبی از اسم و صفت**

- صفت بیانی و اسم: نوروز، سپیدرود
- صفت بیانی و پسوند: خوبی، سفیده، گرما
- صفت شمارشی و پسوند: دهه، پنجه
- صفت شمارشی و اسم: چهارراه، چهارپا
- صفت شمارشی و اسم و پسوند: دوراهی، سه‌راهی
- گروه وصفی به اضافه پسوند ک با معنای تصغیر، نسبت و آلت: دلخوش‌کنک

۵. **از مصدر**

- ساخت اسم مرکب با دو مصدر: رفت و آمد، زد و خورد
- از مصدر و اسم مصدر: گفت‌وگو، جست‌وجو، خوردوخواب

٦. **ترکیب اسم و پیشوند، پسوند و میانوند**

- دو اسم با الف میانوند: بناگوش، سراپای، سراسر
- اسم و پسوند: لاله‌زار، دبیرستان، دهکده
- پیشوند به اضافه اسم: وردست، بدست (به معنی وجب)

۷. **تکرار صوت:** بع‌بع، پیش‌پیش، عرعر
۸. **اتباع:** اتباع کلمه مرکبی است که از ترکیب اسم یا صفت با لفظی مهمل و بدون معنی برای تاکید و گسترش کلان یا بیان نوعی مفهوم جنس و قسم، ساخته می‌شود و به دنبال کلمه اصلی تکرار می‌شود. مهمترین ترکیب‌های اسمی اتباع به ترتیب زیر ساخته می‌شود:

- تبدیل حرف اول کلمه به م بدون تغییرات دیگر: دکترمکتر، پول‌مول، قلم‌ملم، سیب‌میب

– هم شود ز آه کسی خیل سپاهت ترت و مرت هم کند دود دلیل دست سیاهت تارومار (جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی)

- اگر کلمه با میم شروع شود اتباع با پ شروع می‌شود، مثل: مرغ‌پرغ، مردپرد، میز پیز
- تبدیل حرف اول کلمه به پ بدون تغییر دیگری: رخت‌وپخت، خرت‌وپرت
- تبدیل حرف اول به حروفی مثل ل، و، ب، ت، ف، س بدون هیچ تغییر دیگر: کاروبار، آش‌ولاش، کش‌وقوس
- تبدیل حرف اول به واو کشیده: خرت‌وخورت، چاله‌چوله
- تبدیل به کلماتی که حروف یکسان دارند اما تعداد ک و کوتاهی بلندیشان ناهمسان است: آت‌آشغال
- تبدیل به الفاظی که نه هموزن کلمه اصلی است و نه حرف اول آن به حرف معینی تبدیل می‌شود، بلکه فقط در حرف اول با کلمه متبوع، یکی است: خاک‌وخل، پول‌وپله

✓ ترکیب شدن کلمات با هم و ساخت کلمه جدید از ویژگی‌های زبان فارسی است و برای مثال زبان عربی چنین ویژگی ندارد. کلمات مرکب به زبان این امکان را می‌دهند که زنده باشند و قدرت ساخت کلمات جدید را داشته باشند. البته ما امروز هیچ ساختمان فعالی برای اسم مرکب نداریم، در حالی‌که برای صفت‌های مرکب چنین امکانی وجود دارد.

اسم آلت در زبان فارسی

اسم آلت در زبان فارسی، اسمی است که بر ابزار کار دلالت کند و فعلی به‌وسیله آن انجام پذیرد؛ مانند: تبر، چاقو، رنده، گیره، چنگال، گیره، آتش‌دان، خودتراش و...

دکتر خسرو فرشیدورد در کتاب دستور مفصل امروز، معادل فارسی نام‌افزار را برای اسم آلت برگزیده است و آن را به دو دسته بانشانه و بی‌نشانه تقسیم می‌کند.

۱. **اسم‌های‌آلت با نشانه:** این نوع از اسم آلت با اضافه شدن یک پسوند به اسم، صفت یا فعل ساخته می‌شود؛ که عبارتند از:

- بن مضارع+ ه: ماله، گیره
- اسم+ ه: گوشواره
- اسم+ پسوند افزار: نوشت‌افزار، نرم‌افزار، سخت‌افزار، پای‌افزار

اسم‌های آلت عربی: اسم‌های آلت در زبان عربی بر وزن‌های مِفعَل، مِفعَلَه و مفعال ساخته می‌شوند و اگر در زبان فارسی مورد استفاده قرار بگیرند، باز هم اسم آلت هستند و در دسته اسامی آلت بانشانه قرار می‌گیرند؛ مانند: مقراض، مفتاح، ملافه، ملاقه و...

۲. **اسم‌های آلت بی‌نشانه:** اسم آلت بی‌نشانه معمولاً سماعی هستند؛ مانند کلمات زیر: تیشه، اَره، تبر، گرز، شمشیر، کارد و چنگال

✓ برخی از اسم‌های آلت بی‌نشانه از ترکیب یک اسم عام و صیغه مفرد یک فعل امر ساخته می‌شود؛ مانند: قلم‌تراش، آتش‌دان، جاروب، سرخ‌کن، خط‌کش

✓ این نوع از اسامی آلت، اسم مرکب نیز محسوب می‌شوند.

اسم مُصَغَّر در فارسی

مُصَغّر در لغت به معنای تصغیرشده، کوچک‌کرده و خردشده است. در دستور زبان فارسی اسم مُصَغّر به کلمه‌ای می‌گویند که با تغییر حرکات و یا افزوده شدن یک حرف به یک کلمه، به صورت تصغیر درآمده است.

ساخت اسم تصغیر: اسم تصغیر در زبان فارسی با افزوده شدن یک پسوند به اسم ساخته می‌شود. این پسوندها عبارتند از:

– ـَک، چه، یچه، ژه، یژه، و، ه، له، وله؛ در ادمه هریک از این پسوندها را با مثال بررسی می‌کنیم.

- ـَک: مردَک، دخترک، شهرک، اتاقک، کلاهک، نایژک، مامک، بابک، شاپرک

✓ درباره این پسوند باید دقت داشته باشید که همیشه در معنای تصغیر به کار نمی‌رود؛ مثلا در کلمه طفلک، در معنای تحبیب و دلسوزی است. گاهی در معنای شباهت هم به کار می‌رود؛ مانند خروسک، موشک و...

✓ در برخی از کلمات، ک پایانی متعلق به خود کلمه است و پسوند به شمار نمی‌رود مانند کلمه کودک یا نمک.

* نکات املایی درباره پسوند ـَک

✓ درباره املای این پسوند باید دقت داشته باشید که اگر ـَک به کلمه‌ای می‌چسبد که مختوم به ا یا و است، باید از ی میانجی استفاده شود؛ مانند: مویَک، جویَک، پایَک

✓ اگر این پسوند به مصوت ه غیرملفوظ بچسبد، با صامت میانجی گ همراه می‌شود: حجرگَک، واژگَک

- **چه، یچه:** یکی دیگر از پرکاربردترین پسوندها برای ساختن اسم تصغیر در زبان فارسی، چه و بچه است که کلماتی مانند کلمات زیر را ساخته‌اند. بیلچه، باغچه، پیازچه، توپچه، زاغچه، کتابچه، دفترچه، دریچه، سراچه، قالیچه، خوانچه، دنبالیچه
- **ژه، یژه:** این پسوند، شکل دیگر پسوند چه و یچه است و امروز کمتر به کار می‌رود. نایژه
- **واو:** خواجو، یارو، پسرو، خُردو، گردو
- **های بیان حرکت:** پسره، دختر، مَرده

✓ ممکن است در این ساختار، ک هم به کار برود و معنای تحقیر را به کلمه بیفزاید؛ مانند: زنکه (زنیکه)، مردکه (مردیکه)

- **له و وله:** از این پسوند امروزه کمتر استفاده می‌شود ولی واژه‌های زیر از همین پسوند ساخته شده‌اند و مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ مانند: کوتوله، چغاله، زنگوله، کندوله (خمره گِلی برای نگهداری غلات)

صفت

صفت واژه یا گروهی از واژگان است که درباره اسم توضیحی می‌دهد و یکی از خصوصیات اسم از قبیل حالت، مقدار، شماره را بیان می‌کند.

موصوف: اسمی را که صفت درباره آن توضیح می‌دهد، موصوف می‌نامند. برای مثال فکر کنید می‌خواهید درباره یکی از هم‌کلاسیتان که نامش را به یاد نمی‌آورید با دوستتان صحبت کنید، برای اینکه او متوجه منظور شما شود، شروع به برشمردن ویژگی‌های ظاهری او می‌کنید:

- او پسری قدبلند است.
- او پسری باهوش است.
- او پسری خندان است.
- او پسری مو مشکی است
- او پسری لاغر است.

✓ در ترکیب‌های قدبلند، باهوش، خندان، مو مشکی، لاغر صفت‌هایی هستند برای آن پسر و برای توضیح موصوف (پسر) آمده‌اند.

✓ در جمله زیر هم کلمات جدید، منفی، زشت، پلید، کهنه و قدیمی صفتی هستند برای فکر.

- داشتن فکر جدید منفی و زشت خیلی بهتر از داشتن فکرهای پلید و زشت و کهنه و قدیمیه. (سه دختر حوا، الیف شافاک)

- دستورنویسان صفت را از زاویه‌ها و دیدگاه‌های مختلف دیگری نیز بررسی و تقسیم‌بندی کرده‌اند؛ اما ۲ شکل از این تقسیم‌بندی بیشتر مورد توجه بوده است:

۱. صفت به عنوان یکی از اقسام هفتگانه کلمه (به عنوان یک واحد دستوری)
۲. جایگاه صفت در جمله (از نظر شرایط و موقعیت قرار گرفتنش در جمله و قبل یا بعد از اسم به عنوان صفت پسین یا پیشین)

✓ در ادامه خواهیم دید که عضویت یک صفت در یک گروه و یک دسته مانع حضور آن صفت در گروه دیگری از انواع صفت نیست.

انواع صفت: در دستور زبان فارسی، هر کلمه به تنهایی از نظر ساختاری و ساختمانی و معنایی قابل بررسی است. صفت نیز از این قاعده مستثنی نیست. از نظر معنایی می‌توان در ٦ گروه صفت‌ها را بررسی کرد:

۱. صفت بیانی
۲. صفت اشاره
۳. صفت شمارشی
٤. صفت پرسشی
٥. صفت تعجبی
٦. صفت مبهم

✓ از نظر شکل ظاهر و ساختمان، صفت‌ها در حالت‌های ساده و مرکب و جامد و مشتق بررسی می‌شوند که البته بیشتر صفت‌هایی که ساختمان آنها قابل تجزیه و تحلیل است، در گروه صفت‌های بیانی قرار دارند.

۱. **صفت بیانی:** صفت بیانی را اصلی‌ترین نوع صفت دانسته‌اند و آن را صفتی تعریف کرده‌اند که در جمله بعد از اسم می‌آید و از چگونگی و مشخصات اسم از قبیل رنگ، قد، شکل، حجم، مزه، ارزش، مقدار، اندازه، فاعلیت، مفعولیت و نسبت بیان می‌کند. صفت بیانی خود به ۵ نوع ساده، فاعلی، مفعولی، نسبی و لیاقت تقسیم می‌شود که در ادامه به صورت بسیار کوتاه و مختصر آنها را مرور می‌کنیم.

۱. صفت‌های ساده: صفت‌هایی مثل؛ خوب، گرم، مهربان، باهوش و ... هستند.
۲. صفت‌های فاعلی: با بن ماضی یا بن مضارع به علاوه پسوندهایی مثل ان، ا، ار، گار، گر و نده ساخته می‌شوند. این نوع صفت علاوه بر معنای صفتی، در ساختمان اسم و فعل نیز به کار می‌رود: خداوندگار، پروردگار، فروشنده
۳. صفت مفعولی: این صفت در پرکاربردترین و معروف‌ترین شکلش از ترکیب بن ماضی به علاوه ه ساخته می‌شود. این نوع صفت نیز مانند صفت فاعلی در ساختمان فعل و اسم یا به جای هر کدام از اینها به کار می‌رود: گرفته، شنیده، برده
٤. صفت‌های نسبی: صفت‌هایی هستند که به کسی، جایی، جانوری و یا چیزی نسبت داده شوند. این صفت‌ها با اضافه شدن پسوندهای ی، ین، ینه، های بیان حرکت، گان، انه، انی، چی، به آخر اسم یا صفت و به ندرت ضمیر، ساخته می‌شوند: تهرانی، محسنی، دروغین، کمینه، یک‌شبه، سالانه، دوگانه
۵. صفت لیاقت: نشان‌دهنده لیاقت و ارزش موصوف (اسم) است و پرکاربردترین‌آن با افزوده شدن ی به پایان مصدر فارسی ساخته می‌شود: خواندنی، پختنی، بردنی، پوشیدنی، نوشتنی، رفتنی

ساختمان صفت‌های بیانی: باید در نظر داشته باشیم که هر کدام از این صفت‌های بیانی از نظر ساختمان به انواع ساده، مرکب و گروه وصفی (صفتی) تقسیم می‌شوند و از نظر درجه‌بندی و سنجش به دو صفت تفضیلی یا صفت برتر یا و صفت عالی یا صفت برترین دسته‌بندی می‌شوند. صفت تفضیلی و صفت عالی از مهم‌ترین انواع صفت هستند که کاربردهای گوناگونی نیز دارند.

- صفت تفضیلی یا صفت برتر: صفتی است که موصوفش تنها بر یک امر، برتر یا کمتر است. این صفت با افزودن پسوند تر به آخر صفت ساخته می‌شود: سبزتر، تمیزتر، خراب‌تر، کثیف‌تر، سفیدتر، روشن‌تر
- صفت عالی یا صفت برترین: صفتی است که با طبقه‌ای از افراد یا امور مقایسه می‌شود و نسبت به آنها بیشتر یا کمتر است. نشانه صفت عالی پسوند ترین است که به پایان اسم اضافه می‌شود.

✓ صفت‌های بیانی شکل منفی هم دارند، پرکاربردترین آنها با آمدن پیشوند «بی» بر سر اسم و «نا» بر سر صفت ساخته می‌شوند: بیکار، نادان، بی‌فایده، بیهوده

✓ صفت‌های بیانی ظرفیت این را دارند که جانشین اسم شوند و بدون نیاز به اسم در جمله بیایند.

۲. **صفت اشاره:** معروف‌ترین و پرکاربردترین نشانه‌های اشاره این و آن هستند اگر این دو کلمه به همراه صفت بیایند صفت اشاره شناخته می‌شوند. به مثال زیر توجه کنید:

– این میز برای تو است.

✓ اگر این و آن به تنهایی به کار روند ضمیر اشاره هستند؛ مانند: این را بردار.

۳. **صفت شمارشی:** اعداد برای شمارش اسم به کار می‌روند و ترتیب یا شماره آن را مشخص می‌کنند. اسمی که بعد از عدد می‌آید معدود نامیده می‌شود. صفت شمارشی خود به ٤ دسته تقسیم می شود:

۱. صفت شمارشی اصلی
۲. صفت شمارشی ترتیبی
۳. صفت شمارشی کسری
٤. صفت شمارشی توزیعی

٤. **صفت پرسشی:** صفت‌هایی هستند که با آنها از نوع، چگونگی و مقدار موصوف پرسش می‌کنند؛ مانند چه، چگونه، چند در این جملات: می‌خواهم چه کسی باشم؟ می‌خواهم چه‌کار کنم؟ می‌خواهم چه چیزی داشته باشم؟ می‌خواهم چه کمکی کنم؟ چگونه به آن‌ها کمک خواهم کرد؟ می‌خواهم زمانم را با چه کسی سپری کنم؟ می‌خواهم اوقاتم را صرف چه‌کاری کنم؟ (عزت نفس به زبان ساده، رنی اسمیت، ویویان هارت)

✓ صفت‌های پرسشی اگر بدون اسم به کار روند ضمیر پرسشی محسوب می‌شوند.

٥. **صفت تعجبی:** این صفت‌ها به همراه اسم می‌آیند و بر تعجب گوینده یا موصوف از چگونگی و مقدار موصوف دلالت می‌کنند. این کلمات عبارتند از: عجب، چگونه، چه، چقدر

– همین طور که قلمم در هوا مانده بود، محو تماشای این کاغذ درخشان شدم. چقدر سخت و خیره کننده بود! چقدر حضور داشت! تنها چیزی که داشت زمان حال بود. حروفی که تازه رویش نوشته بودم، هنوز خشک نشده بود و از حالا دیگر به من تعلق نداشت. (تهوع، ژان پل سارتر)

٦. **صفت مبهم:** صفتی است که در کنار اسم، نوع و چگونگی یا شماره و مقدار آن را به شکل نامعین نشان می‌دهد. معروف‌ترین این صفات؛ همه، هیچ، کمی، مقداری و دیگر است.

– ضریح ایستاده بود آن وسط. مردم همه ضریح را نگاه می‌کردند. من هم. انگار هیچ کس هیچ آرزویی نداشت. انگار هیچ آرزویی نداشتند جز اینکه ضریح را بگیرند. آمده بودند آرزوهاشان را بگویند، ضریح شده بود خودِ آرزو. (انگار گفته بودی لیلی، سپیده شاملو)

– یادت باشد، اضطراب تو، همه چیزی است که تنگ نظران، آرزومند آنند. آنها چیزی جز این نمی‌خواهند که ظل کینه و نفرتشان بر دیوار کوتاه کلبه روشن ما بیفتد و رنگ همه چیز را مختصری کدر کند. (چهل نامه به همسرم، نادر ابراهیمی)

جایگاه صفت در جمله: دستورشناسانی چون وحیدیان کامیار، صفت را به عنوان زیرمجموعه اسم و در میان گروه‌های اسمی بررسی کرده‌اند و آنها را بسته به اینکه در جمله چه موقعیتی در برابر اسم دارند، وابسته‌های پیشین یا پسین نامیده‌اند. به این ترتیب صفت‌های اشاره، پرسشی، تعجبی، مبهم، شمارشی اصلی، صفت شمارشی ترتیبی (با پسوند ـُمین)، و صفت عالی جز وابسته‌های پیشین اسم و صفت‌های شمارشی ترتیبی (با پسوندـم) و بیانی، از وابسته‌های پسین اسم هستند.

نکاتی درباره به کارگیری صفت

١. صفت پیش از موصوف و بعد از آن نیز می‌آید.

٢. هرگاه موصوف مقدم باشد، به شکل اضافه به کار می‌رود و کسره اضافه در حرف آخر موصوف می‌آید.

– آیا شاه محمود کشورگشای زکس گر نترسی بترس از خدا (شاهنامه، فردوسی)

✓ در ترکیب وصفی محمود کشورگشای در آخر محمود کسره آمده است.

✓ هرگاه موصوف به الف یا یا ختم شود در آخر آن ی می‌آید، مانند: خدای بزرگ، بالای بلند

✓ و هر زمان که به ها ختم شود، همزه می‌آید: مرده صد ساله

٣. صفت همیشه مفرد است حتی اگر اسم جمع باشد، این قانون حتی در صفت شمارشی و صفت مبهم نیز اجرا می‌شود. در واقع تطابق صفت و موصوف صحیح نیست، برای مثال می‌گوییم: مدادهای سیاه، دیوارهای طولانی، مشق‌های ناتمام البته در متون کلاسیک نمونه‌های نادری از یکسانی موصوف و صفت نیز داریم:

– به صفای دل رندان صبوحی‌زدگان بس در بسته به مفتاح دعا بگشاید (حافظ)

٤. وقتی اسم عربی و مونث باشد، بهتر آن است که وصف مذکور آورده شود؛ مانند: مرقومه شریف

✓ در زبان فارسی، گاه به تقلید از عربی هر دو را مونث می‌آورند که به نظر بیشتر ادبا صحیح نیست.

٥. هر گاه اسم چند صفت داشته باشد گاهی آنها را با استفاده از حرف عطف به هم معطوف می‌کنند.

✓ عمر کاهد تن گدازد دور چرخ اینت چرخ تن گداز و عمر کاه (دیوان اشعار، خاقانی)

- ✓ در صورتی هم که هدف برشمردن صفات باشد یا صفات منادا باشند، به هم عطف نمی‌شوند و به صورت زیر به کار می‌روند: دستور گفت: شنیدم که وقتی مردی بود جوانمرد پیشه، مهمان‌پذیر، عنان‌گیر، کیسه‌پرداز، غریب‌نواز (مرزبان‌نامه، مرزبان بن‌رستم)

٦. اگر دو صفت به هم عطف شوند ممکن است یکی از آنها یا هر دو آنها وصف اسم باشد یا صفت دومی صفتی باشد برای اسم و صفت قبل از خودش:

- مرو را دید رامین سخت خرم چو کشتی خشک گشته یافته نم
- ✓ که خشک گشته توصیف کلمه کشت و یافته نم توصیف مجموعه آنهاست.

۷. یای وحدت را امروز بیشتر در آخر کلمه صفت می‌آورند ولی اضافه شدن آن به آخر موصوف، ادبی‌تر است:

- سعدیا غنچه سیراب نگنجد در پوست وقت خوش دید و بخندید و گلی رعنا شد (سعدی)
- ✓ در گفتار امروز بیشتر می‌گوییم گل رعنایی شد.

روش‌های تشخیص موصوف و صفت از مضاف و مضاف‌الیه

۱. در میان صفت و موصوف می‌توانیم ی نکره بیاوریم؛ مثلا درباره ترکیب دوست مهربان، می‌توانیم بگوییم یا بنویسیم دوستی مهربان. ولی دوست تارا را نمی‌توانیم به صورت دوستی تارا استفاده کنیم.

۲. می‌توانیم اسم یا ضمیری به ترکیب اضافه کنیم؛ اگر این اسم یا ضمیر اضافه شده، وابسته کلمه اول شد، ترکیب وصفی است و اگر وابسته کلمه دوم شد، ترکیب اضافی است، برای مثال دوست مهربان را بنویسیم:

- ترکیب وصفی: دوست مهربان من
- ترکیب اضافی: ماشین برادر حسین

۳. اگر کلمات بود و است را در پایان ترکیب وصفی آوردیم و کسره بعد از اسم (موصوف) را هم برداشتیم و جمله همچنان معنادار بود، ترکیب، صفت و موصوف است؛ یعنی باید بتوانیم عبارت گل زیبا را به صورت گل، زیبا است بنویسیم.

- ✓ اگر در ترکیبی است و بود را اضافه کردیم و جمله معناداری ساخته نشد، ترکیب اضافی است.

صفت بیانی

صفت بیانی به مجموعه‌ای از صفت‌ها گفته می‌شود که بر حالت و چگونگی، مکان و زمان، مقدار و اندازه، فاعلیت و مفعولیت دلالت می‌کنند. در گروه اسمی اگر کلمه‌ای بعد از کسره بیاید و مضاف الیه، صفت شمارشی و صفت تفضیلی نباشد، صفت بیانی است و بر این اساس صفت‌های بیانی در دسته وابسته‌های پسین اسم قرار می‌گیرند.

کفش راحت (زیبا / نو/گرانبها/پارچه‌ای/فرانسوی) خریدم.

به جای راحت می‌توان همه این صفت‌ها را که از کیفیت، چگونگی، اندازه و ... کفش می‌گویند، آورد.

بعضی از صفت‌های بیانی برای توضیح بیشتر نیاز به متمم دارند و بدون آن ناقص هستند، مثلا:

متنفر از، آکنده از، بی علاقه به، محتاج به، سرگرم به، آشنا با و...

صفت‌های بیانی به انواعی چون صفت‌های ساده، فاعلی، مفعولی، نسبی، لیاقت تقسیم می‌شوند:

۱. **صفت ساده:** این صفت‌ها تنها معنای چگونگی و خصوصیت را می‌رسانند و معنای فاعلی، مفعولی و نسبی و ... را در خود ندارند.

- تاریک، روشن، خوب، بد، مهربان، خشن، دوست‌داشتنی، کوچک، بزرگ، صاف، ابری، تیره و...
- کتاب خوب زهرا را آوردم.
- دختر مهربان عمو علی را دیدم.

۲. **صفت فاعلی:** این صفت بر انجام‌دهندهٔ کار یا پذیرندهٔ حالت دلالت دارد یا آن که مفهوم انجام عملی را به موصوف (اسم) نسبت می‌دهد. صفت‌های فاعلی از دسته صفت‌های ترکیبی هستند، به این ترتیب ساختمان آنها همواره یکی از ساختارهای مشتق یا مرکب را دارد. صفت فاعلی معمولا با بن مضارع به علاوه یکی از پسوندها یا پیشوندهای گار، کار، گر، نده، ار، ان، ا و ... ساخته می‌شود، مانند:

- بین + نده = بیننده
- خند + ان = خندان
- توان + ا = توانا
- پرست + ار = پرستار
- توان + گار = توانگر

۳. **صفت مفعولی:** صفت مفعولی، صفتی است که مفهوم وقوع فعلی را به موصوف خود نسبت می‌دهد؛ یعنی واقع شدن کاری را به اسم (موصوف) نسبت می‌دهد. معروف‌ترین ساختار صفت مفعولی بن ماضی به‌علاوه ه است، مانند:

- نوشت + ه = نوشته
- گفت + ه = گفته
- خواست + ه = خواسته
- خراشید + ه = خراشیده
- صدای نتراشیده و نخراشیده‌ای بلند شد.

٤. **صفت نسبی:** صفت‌های نسبی با اضافه شدن پسوندهای ی، انه، گانه، گان، گانی، مان، و، ین/ینه، گار، چی به اسم، صفت و ضمیر ساخته می‌شوند. این صفت‌ها، صفت یا ویژگی را به جایی، جانوری یا چیزی نسبت می‌دهند، برای مثال ی که معروف‌ترین نشانه صفت نسبی است را در آخر اسم، ضمیر و حتی صفت ببینید:

- ایرانی، دمدمی، خودی، سیاهی، دوراهی، نامی، قربانی و...

۵. **صفت لیاقت:** صفت لیاقت، شایستگی و لیاقت موصوف را نشان می‌دهد. اصلی‌ترین نشانه این صفت ی است که در آخر مصدر می‌آید، برای مثال:

- دیدنی، خوردنی، خواندنی، رفتنی، نوشتنی، آمدنی و...

✓ این صفت در ساخت‌های دیگری با پسوندهایی چون گار، گان، وار، انه در پایان بن ماضی و اسم نیز ساخته می‌شود.

ساختمان صفت‌های بیانی

صفت‌های بیانی علاوه بر دسته‌بندی معنایی که دارند از نظر ساختار و ساختمان کلمه نیز به انواعی تقسیم شده‌اند؛ که عبارتند از ساده، مشتق، مرکب و گروه وصفی یا صفتی.

۱. صفت ساده: این صفت‌ها تنها از یک کلمه ساخته شده‌اند، مانند:

- خوب، زشت، مست، پاک، صافی و...

۲. صفت‌های مشتق: شامل صفت‌هایی است که با پسوندها و پیشوندهای اشتقاقی ساخته می‌شوند، مانند:

- دانا، ستمگر، ناتوان و...

۳. صفت بیانی مرکب: صفت‌هایی هستند که ساختمان آنها ترکیبی از بن ماضی، بن مضارع، اسم و دیگر صفت هاست، مانند:

- خوب‌چهر، روشندل، صاحب‌خانه، خوش‌خوش، همان، سرخ‌روی و...

٤. گروه وصفی یا صفتی: گروه وصفی یا صفتی ترکیبی است از صفت، اسم و حروف اضافه، چون نمونه‌های زیر:

- دست از جان شسته، دست از پا درازتر، اشک از دیده ریزان، تازه به دوران رسیده
- ما در درون میکده صهبا به جام ریز شیخ از درون صومعه گردن دراز کن (ملک الشعرا بهار)

صفت فاعلی

صفت فاعلی را یکی از وابسته‌های پسین اسم تعریف کرده‌اند که در دسته صفت‌های بیانی قرار می‌گیرد. صفت فاعلی از آن نمونه صفت‌های بیانی است که معنای فاعلیت را در خود دارد و معمولاً بر کُنندهٔ کار یا دارندهٔ معنی دلالت می‌کند یا آن که مفهوم انجام عملی را به موصوف (اسم) نسبت می‌دهد. صفت فاعلی از صفت‌های ترکیبی است به این ترتیب همواره یکی از ساختارهای مشتق، مشتق‌مرکب یا مرکب دارد.

ساختار صفت فاعلی: معروف‌ترین ساختار این صفت بن مضارع بعلاوه یکی از پسوندها یا پیشوندهای گار، کار، گر، نده، ار، ان و ... است. البته علاوه بر بن مضارع، در مواردی، بن ماضی، اسم ذات، صفت، قید یا فعل امر و ... نیز با پسوندها ترکیب می‌شوند و صفت فاعلی می‌سازند. به این نوع از صفت‌های فاعلی، صفت‌های فاعلی مشتق گفته می‌شود. در ادامه، ابتدا ترکیب با بن مضارع و بعد از آن دیگر ترکیب‌ها را آورده‌ایم:

ساخت انواع صفت فاعلی با بن مضارع

۱. بن مضارع + ـنده: گوینده، بیننده
۲. بن مضارع + ان: خندان، گریان
✓ ترکیب بالا صفت حالیه نامیده می‌شود، چرا که حالت فعلی اسم را می‌رساند: آب روان، مرد خندان
✓ در مواقعی صفت حالیه تکرار می‌شود و ترکیب‌هایی مثل دوان‌داون یا لنگ‌لنگان (یا حذف ان در کلمه اول) را می‌سازد که این ترکیب نقش قیدی دارد: ملائکه دوان‌دوان خود را به مکان مقرر رساندند. (صحرای محشر، جمال‌زاده)
۳. بن مضارع + ا: توانا، گویا
✓ این صفت که بدان صفت مشبّهه نیز می‌گویند، ثبوت و دوام فعل را در فاعل می‌رساند. بینا: آنکه همیشه می‌بیند.
٤. بن مضارع + ار: پرستار
٥. بن مضارع + گار: آموزگار
٦. بن مضارع + گر: توانگر
۷. بن مضارع + کار: تراشکار
۸. اسم + بن مضارع: درسخوان
۹. پیشوند + بن مضارع: نادان، ناتوان
۱۰. اسم، صفت + بن مضارع: دادرس، خوش‌نویس
✓ این ساختمان از ساختمان‌های فعال واژگانی در زبان فارسی است و برای واژه‌سازی و ساخت لغات و اصطلاحات زیادی مثل هواسنج، گرماسنج، دلکش و ... کاربرد دارد.
۱۱. قید یا ضمیر مشترک + بن مضارع: تندرو، خودجوش
✓ گاهی لغتی که با چسبیدن نده به بن مضارع ساخته می‌شود، معنی مبالغه را در خود دارد که در این صورت، آن را صفت شغلی هم می‌گویند (از نظر معنایی)، مانند؛ گوینده یا راننده و گاهی نیز معنی دوام و ثبوت را می‌رساند، مانند: روزی‌دهنده، آفریننده.
✓ از ترکیب بن مضارع با اسم یا صفت و دیگر پسوندها، نوعی صفت فاعلی مرکب مرخّم به دست می‌آید که برخی آن را مخفف صفت فاعلی مرکب با نشانه نده دانسته‌اند (این ترکیب گاهی هم مفهوم صفت مفعولی دارد) مانند سخنگوی که اصل آن سخن‌گوینده بوده است.
✓ صفاتی که با یکی از چهار پسوند ار، گار، گر، کار ساخته می‌شوند چه در ترکیب با بن مضارع چه دیگر واژه‌ها، به دلیل این که بر کثرت و تکرار وقوع فعل دلالت دارند صیغه مبالغه نیز نامیده می‌شوند.

ساخت صفت فاعلی با بن ماضی

۱. بن ماضی + ار: خواستار
۲. بن ماضی + گار: آفریدگار، ماندگار
۳. بن ماضی + گر: ریختگر

ساخت صفت فاعلی با اسم معنی و اسم ذات

۱. اسم معنی + گر: ستمگر، دادگر
۲. اسم معنی + کار: ستمکار
۳. اسم ذات + گر: مسگر، سفالگر
٤. اسم ذات + گر: آهنگر

✓ وقتی گر و کار آخر اسم ذات بیایند، کلمه مرکبی می‌سازند که بر پیشه و حرفه دلالت می‌کند.

ساخت صفت فاعلی با صفت

۱. صفت + گر: روشنگر
۲. صفت + کار: خطاکار

ساخت صفت فاعلی با فعل امر

۱. ساخت امر + کار: بدهکار، بستانکار
۲. فعل امر در نقش صفت فاعلی: گاهی فعل امر به تنهایی یا به صورت ترکیب با کلمه یا فعل امر دیگر، نوعی صفت فاعلی می‌سازد که بیشتر مخصوص زبان محاوره است.

- ماشینت کهنه س ولی بروئه
- اون آدمِ بگوبخندیه
- رفتم با یه شرکت بسازبفروش قرارداد بستم.

صفت فاعلی مرکب

در مقابل صفت فاعلی مشتق، مفهوم صفت فاعلی مرکب را داریم. صفت فاعلی مرکب، نوعی از صفت فاعلی است که از بیش از یک کلمه ساخته شده است. ممکن است یکی از اجزای صفت فاعلی مرکب، خود یک صفت فاعلی مشتق باشد؛ که در این صورت، آن را صفت فاعلی مشتق‌مرکب می‌گوییم.

ترکیب‌های صفت فاعلی مرکب را از حیث ساختمان دستوری می‌توان به موارد زیر تقسیم کرد:

۱. اسم + صفت: استقبال کننده
۲. صفت + اسم: درنده‌خو
۳. اسم + اجزای دیگر + ساخت امر: بزن بهادر، تو دل برو
٤. ساخت امر و نهی: کج دار و مریز
٥. صفت + صفت فاعلی + ک: دلخوش کنک
٦. بن مضارع (صفت فاعلی) همراه متمم و متعلقات دیگر: نان به نرخ روز خور

✓ برخی از انواع صفات فاعلی به صورت گروه وصفی می‌آید: هیزم بیار معرکه

- گرچه هنوز ماده اول قانون اساسی اغلب حکومت‌های جهان، همین خر رنگ‌کن بزرگ قرن بیستم است. (غرب‌زدگی، جلال آل‌احمد)

جایگاه صفت فاعلی در جمله: دستورهای کلاسیک برای قرار گرفتن صفت‌های فاعلی در جمله چهار حالت قائل شده‌اند:

۱. حالت اضافی که صفت، به بعد از خود اضافه می‌شود:

– به نام خداوندِ جان آفرین (شاهنامه، فردوسی)

۱. صفت قبل از اسم می‌آید و کسره حذف می‌شود:

– جهاندار محمود ِگیرنده شهر ز شادی به هرکس رساننده بهر (شاهنامه، فردوسی)

۲. با تاخیر صفت بدون آن که در آن تغییری رخ دهد. در این حالت، یک صفت فاعلی مرکب ساخته می‌شود:

– منم گفتِ یزدان پرستنده شاه مرا ایزد پاک داد این کلاه (شاهنامه، فردوسی)

۳. با تأخیر صفت و حذف علامت صفت «نده». در این حالت یک صفت فاعلی مرکب مرخّم ساخته می‌شود.

– سرافراز، گردن فراز که سرفرازنده و گردن فرازنده بوده است.

✓ هرگاه صفت فاعلی با مفعول یا یکی از قیدها مثل: بیش، کم، بسیار، پیش، پس و نظایر آن ترکیب شود، علامت صفت حذف می‌شود، و صفت فاعلی مرکب مرخم ساخته می‌شود. مثل: کامجوی، پیشگو، کم‌گوی، بسیاردان، پیشرو، پس رو

صفت مفعولی

صفت مفعولی با اتفاق نظر همه دستورشناسان ساختاری و کلاسیک در کنار صفت‌های ساده، فاعلی، نسبی و لیاقت از انواع صفت بیانی شناخته می‌شود. در تعریف صفت مفعولی گفته‌اند: «صفت مفعولی، صفتی است که مفهوم وقوع فعلی را به موصوف خود نسبت می‌دهد؛ یعنی واقع شدن کاری را به اسم (موصوف) نسبت می‌دهد.»

ساختار صفت مفعولی: صفت مفعولی ساختار رایج و شناخته شده‌ای دارد که بن ماضی به‌علاوه «ه» است. این همان ساختاری است که در صرف بعضی فعل‌ها و فعل مجهول دیده می‌شود:

– بن ماضی+ ه

– گفته، برده، خورده، آشامیده، سوخته، نوشته

– صدای نتراشیده و نخراشیده‌ای بلند شد. (یکی بود یکی نبود، محمدعلی جمال‌زاده)

– با خط خوش، دل‌نوشته‌هایم را می‌نویسم.

– گاهی ه از آخر صفت مفعولی می‌افتد و همان بن ماضی، معنی مفعولی می‌ده: خواست خدا این بود.

– گاهی لفظ «شده» را نیز به این ساخت اضافه می‌کنند: خوانده شده، برده شده، دیده شده

• در بعضی دستورها ساختارهای دیگری نیز برای صفت مفعولی آمده است که در ادامه دو نمونه آن را می‌آوریم:

۱. بن ماضی + ار: گرفتار

۲. اسم یا صفت + بن ماضی: خوش‌دوخت، بادآورد

۳. بن مضارع + الف (صفت فاعلی مرکب):

– رها

– دوشا (هر حیوانی که آن را می‌دوشند یا آنکه هر چه داشته باشد به تدریج از او بگیرند)

✓ از هر فعلی چه گذرا (متعدی) و چه ناگذر (لازم) می‌توان صفت مفعولی ساخت. اگرچه برخی از صفت‌های مفعولی که معمولاً از فعل‌های لازم ساخته می‌شوند، معنی صفت فاعلی دارند نه مفعولی؛ مانند:

– گذشته، رفته، مرده، پیش‌آمد، کارآمد

✓ این نوع صفت‌های مفعولی با صفت فاعلی تفاوتی دارد و آن هم در تاکیدش بر گذشته است، در حالی که صفت فاعلی به انجام‌دهنده کار در هر ۳ زمان دلالت می‌کند؛ برای نمونه:

– رونده یعنی آن که اکنون یا در آینده یا همیشه می‌رود، ولی رفته یعنی آن که در گذشته رفته است.

کاربرد صفت مفعولی: بنا بر آنچه گفته شد، صفت‌های مفعولی را در ارتباط با اسم می‌توان به ۲ دسته تقسیم کرد:

۱. دسته‌ای که کاملا صفت هستند و می‌توانند به عنوان وابسته اسم در ساختمان گروه اسمی به کار روند، مانند:
- (درِ) گشوده
- (پنجره) بسته
- (پرچمِ) برافراشته
- (دلِ) سوخته
- (مرغِ) مرده
- (سالِ) گذشته

۲. واژه‌هایی که از نظر ساختمان، صفت مفعولی هستند؛ اما کارکرد صفتی ندارند و در ساختمان فعل مجهول و ماضی بعید و التزامی و نقلی به کار می‌روند؛ مانند:
- آورده، فروخته، پرسیده

✓ این صفت‌ها به تنهایی کاربرد صفتی ندارند و تنها در ترکیب با واژه‌های دیگر صفت مفعولی می‌سازند؛ مانند:
- بر باد رفته، رنج کشیده.

ترکیبات صفت مفعولی: صفت مفعولی گاهی با انواع دیگر کلمه در گروه اسمی یا حتی وصفی ترکیب می‌شود و صفت مفعولی مرکب مرخم (کامل) می‌سازد، این نوع صفت از حیث نقش دستوری اجزا و هم از حیث رابطه معنایی اجزا با یکدیگر اقسامی دارد که در ادامه به آن‌ها می‌پردازیم.

انواع ترکیبات صفت مفعولی از حیث نقش دستوری اجزا:

۱. صفت (ساخت اصلی صفت مفعولی) + صفت مفعولیِ «شده»: گرفته شده
۲. اسم + صفت: داغدیده، تربیت شده
۳. صفت + اسم: پریده رنگ، بریده زبان
٤. ضمیر + صفت: خودباخته، من‌درآورده
٥. صفت مفعولی مرکب مرخم (اسم + بن ماضی): پشم‌آلود، گل‌اندود
٦. اسم + فعل امر: خدابیامرز
۷. مفعول + متمم و متعلقات آن + صفت مفعولی: سر به فلک کشیده
۸. ترکیب عطفی (اعم از اسم یا صفت) + صفت مفعولی در مفهوم فاعلی: دل و دین باخته، سرد و گرم چشیده

✓ موارد هفت و هشت ساخت دو گروه وصفی را نشان می‌دهد که صفت مفعولی در ساخت آنها حضور دارد.

✓ در مواردی که اسم یا صفت به اول صفت مفعولی افزوده می‌شود، گاهی حرکت ه و د یا ت پیش از ه از آخر آن می‌افتد؛ مانند:
- گل اندود = گل اندوده
- دست‌پخت = دست‌پخته
- زجرکش = زجرکشته
- حضرت فرمانفرما ... با چشم‌های اشک آلود و گلوی بغض گرفته به آواز حزین به ملت خطاب می‌کند. (چرند و پرند، علی‌اکبر دهخدا)
- ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد. (حافظ)

انواع ترکیبات صفت مفعولی از حیث رابط معنایی اجزا با یکدیگر: ترکیبات صفت مفعولی را، علاوه بر نقش دستوری اجزا، می‌توان بر اساس رابطه معنایی اجزا با یکدیگر نیز دسته‌بندی کرد.

۱. همراه اسم یا ضمیری که فاعلِ صفت است
- خودکرده
- بادآورده (آنچه باد آن را آورده)

۲. همراه اسم یا ضمیری که مفعولِ صفت است
- زجرکشیده (آنکه زجر را کشیده است)
- دلداده (آنکه دلش را داده است)

۳. همراه اسمی که متمم صفت است
- خواب آلوده (کسی که به خواب آلوده است)
- پیش‌ساخته (آنچه از پیش ساخته شده)

٤. همراه قید که صفت مفهوم فاعلی دارد
- زودرسیده
- عقب مانده (آنکه عقب مانده است)

٥. با تقدّم صفت و حذف کسره اضافه
- آلوده نظر

تفاوت صفت مفعولی با صفت فاعلی: تفاوت صفت مفعولی و صفت فاعلی در این است که صفت فاعلی، خود کننده کار است؛ اما صفت مفعولی چنین توانایی را ندارد.

صفت فاعلی: بالاآمده (خودِ موصوف بالاآمده)

صفت مفعولی: دست‌نوشته (این را دیگری نوشته است)

صفت نسبی

صفت نسبی از اقسام صفت است که ویژگی‌هایی چون ملیت، مذهب، پیشه، منشأ و خاندان را به اسم (انسان، حیوان، جایی یا چیزی) نسبت می‌دهد. این صفت‌ها معمولا از اضافه شدن یک پسوند نسبیت ساز به یک اسم یا صفت دیگر ساخته می‌شوند؛ مانند:

- این پسر ایرانی است.
- در اینجا پسوند ی را به اسم ایران اضافه کرده ایم و ایرانی بودن را به پسر نسبت داده‌ایم؛ یا در مثال زیر، بچگانه بودن را به لباس نسبت داده‌ایم:
- این لباس بچگانه است.
- به مثال‌های زیر دقت کنید تا با اقسام بیشتری از صفت نسبی آشنا شوید:
- ایرانی، نجاری، یونانی، دخترانه، دوگانه، شبانه

سلختار صفت نسبی: صفت‌های نسبی با اضافه شدن پسوندهایی مانند ی، انه، گانه، گان، گانی، مان، و، ین/ینه، گار، چی، به اسم، صفت، ضمیر و غیره ساخته می‌شود. اجازه دهید به جزئیاتی درباره هر یک از این پسوندها اشاره کنیم.

- پسوند ی (یای نسبت): ی یکی از اصلی‌ترین نشانه‌های نسبت است و در یکی از شکل‌های زیر به کار می‌رود.
  - اسم + ی: غربی، آسمانی، نباتی، فرانسوی، دیواری، دمدمی، سرسری، دم‌پایی، رومیزی، نگاه زیرچشمی
  - ✓ دمدمی و سرسری از تکرار یک اسم دم یا سر ساخته شده‌اند که نمونه دیگر آن فرفری است. کلمه‌های دم‌پایی، رومیزی و نگاه زیرچشمی نیز ترکیب های مضاف و مضاف الیه هستند که نمونه‌های دیگر آن زیرچشمی، سردستی، سرانگشتی و ... هستند.

- ضمیر+ ی: کجایی، خودی، خودمانی
- صفت + ی: استانداری، روانپزشکی، سفیدی، سیاهی، صدتایی، چهار تنی، سه اینچی، دوراهی

چند نکته ساختاری و معنایی صفت نسبی: کلماتی که با ی صفت نسبی‌ساز ساخته می‌شوند، از نظر معنایی می‌توانند مفاهیم مختلفی داشته باشند:

۱. مفهوم شباهت: شیری، فیلی، خاکی، بادامی، گندمی، کروی یعنی شبیه شیر، فیل، خاک، بادام، گندم
۲. مفهوم دارندگی: نامی (= نامدار)، هنری (= هنرمند)
۳. مفهوم فاعلی و مفعولی: قربانی، فدایی، خونی در معنای قربان شونده، فدا شونده، به خون آغشته شده

چند نکته املایی درباره یای نسبت

۱. اگر اسم یا کلمه‌ای به الف ختم شده باشد میان ا و ی حرف یا را می‌افزایند یا به پیروی دستور زبان عربی الف پایانی کلمه را به واو بدل می‌سازند:
- دنیایی، مومیایی، موسوی، دنیوی
۲. اگر کلمه به واو ختم شده باشد گاهی بین کلمه و ی صفت نسبی، یا می‌افزایند:
- عمویی، جادویی، مینویی
۳. گاه مصوت «و» به ov بدل می‌شود
- جادوی، مینوی، هندوی، خسروی
٤. اگر اسم به های بیان حرکت ختم شده باشد به جای «ی» به کلمه «ای» و گاهی «گی» می‌افزایند.
- کینه‌ای، عقده‌ای، ساوه‌ای، خانگی، هفتگی، بردگی

- «ین» دومین پسوند پرکاربرد برای ساختن صفت نسبی
- اسم + ین: آهنین، زرین، پشمین
- صفت‌ها و قیدها + ین: راستین، پیشین، دروغین

- «ینه» پسوند نسبیت ساز
- اسم + ینه: پشمینه، زرینه، دوشینه
- صفت‌ها و قیدها + ینه: دیرینه، کمینه

- «گان» پسوند نسبیت ساز
- اسم‌ها و صفت‌های شمارشی + گان: گروگان، رایگان، دهگان، هزارگان، مهرگان و تیرگان

✓ مهرگان و تیرگان که منسوب به تیر هستند معمولا در معنای اسم به کار می‌روند. این قاعده درباره برخی دیگر از انواع کلماتی که با پسوندهای صفت نسبی ساز ساخته می‌شوند صدق می‌کند.

- «ـَکی» پسوند نسبیت ساز
- اسم‌ها و صفت‌ها + ـَکی: دزدکی، پولکی، دروغکی، آبکی، شلکی

✓ این ترکیب مخصوص محاوره است که برخی از آنها در جمله، نقش وصفی و برخی نقش قیدی می‌گیرند.
- فلانی آدم پولکی بود و شعرهای آبکی می‌گفت. (یکی بود یکی نبود، جمال‌زاده)

- «ه» پسوند نسبیت ساز
- اسم + ه: نبرده، چه‌کاره، همه‌کاره، نصفه
- صفت‌های بیانی، شمارشی، مبهم + ه: ریزه، دو رویه، پنجساله، یکباره، همه‌کاره، هر روزه، چندماهه

دیگر پسوندهای نسبیت ساز: پسوندهای انه، انی، گار، گانه، گانی، و، ی، چی نیز از پسوندهایی هستند که به کمک آنها می‌توانید صفت نسبی بسازید.

- اسم یا صفت + انه: ماهانه، سالانه، دوستانه، خردمندانه، دلسوزانه، زیرکانه، محترمانه، مودبانه، موذیانه
- ✓ برخی از این کلمات در جمله نقش قیدی و برخی نقش وصفی دارند و گاهی علاوه بر معنای نسبت، مفهوم تشبیه می‌رسانند که اغلب اسم هستند و یا در معنای اسم به کار رفته‌اند. صبحانه، هندوانه، مردانه
- اسم + انی: کیانی، خسروانی
- اسم+ گار: روزگار، خداوندگار، یادگار
- ✓ اینها منسوب به روز، خداوند و یاد هستند اما در معنی اسم به کار می‌روند.
- صفت شمارشی، مبهم یا بیانی + گانه: دوگانه، دهگانه، جداگانه، چندگانه
- اسم یا صفت شمارشی + گانی: هزارگانی، خدایگانی، دوستگانی
- اسم + و: ترسو، اخمو، نق‌نقو
- اسم + یه: ابلاغیه، مدحیه، اخطاریه
- اسم + چی: پسوند چی از زبان ترکی وارد زبان فارسی شده است جزو پسوندهای نسبیت ساز است: انزلیچی، پهلویچی
- ✓ البته این پسوند اغلب در معنای اتصاف، دارندگی، فاعلی و حرفه نیز به کار می‌رود و نقش اسمی دارد: درشکه‌چی، تلفنچی، پستچی، گمرکچی

صفت تفضیلی یا برتر

صفت تفضیلی یا برتر که با عنوان صفات سنجشی هم شناخته می‌شوند، یکی از دو نوع درجه صفت است که با آمدن پسوند تر در آخر صفت‌های بیانی (صفت ساده) ساخته می‌شوند. با این صفت‌ها می‌توانیم موصوفی را در صفتی مشترک با یک یا چند موصوف دیگر بسنجیم و مقایسه کنیم؛ مثلا آن را بر موصوف یا موصوف‌های دیگر برتری دهیم یا کمتری آنها را نشان دهیم. صفت‌هایی مثل:

بزرگتر، شادتر، بلندتر، سریعتر، کندتر، کوچکتر و...

- احمد کوچکتر از محمود است.
- علی از حامد و محمود و حمید باهوشتر است.

پرویز ناتل‌خانلری در کتاب دستور زبان فارسی، صفت برتر یا تفضیلی را به بسیار ساده و روان اینگونه تعریف کرده است: گاهی غرض از ذکر صفت آن است که کسی یا چیزی را از حیث داشتن آن صفت با کسان یا چیزهای دیگر بسنجیم. برای این منظور صفت عادی (ساده) را چه مثبت، چه منفی با پسوند تر می‌آوریم: حسین برادر بزرگتر است. در این جمله، کلمه بزرگتر علاوه بر صفت بزرگ، مفهوم سنجش حسین را با برادران دیگر نیز در بر دارد. اینگونه صفت‌ها را صفت برتر می‌خوانیم.

حروف اضافه همراه صفت تفضیلی

۱. در فارسی صفت برتر معمولا به همراه از و که می‌آید، مانند جمله‌های ذکر شده در بالا یا مثال زیر:

- خرد از مال سودمندتر است.
- دانش، بهتر که مال. (دانش از مال بهتر است)
- سیرت، پسندیده‌تر که صورت (سیرت از صورت پسندیده‌تر است)

- ✓ نکته: که وقتی به جای از به کار می‌رود که فعل از جمله حذف شده باشد.
- ✓ باید دقت داشت که گاهی نیز صفت تفضیلی بدون از می‌آید: او بیست و چهار سال بیشتر ندارد. (او بیشتر از بیست و چهار سال ندارد)

۲. در فارسی صفت برتر گاهی با حرف اضافه دیگری مثل تا می‌آید. در گفتار عامیانه هم به ندرت نیز از کلمات در مقایسه با و بر هم استفاده می‌شود؛ مانند:

- درجه هوا در مقایسه با دیروز گرم‌تر است.
- زیاده از این عرضی نیست.

۳. اضافه شدن با کسره، مانند: پیغمبر، داناترِ مردم است.

✓ معمول است که وقتی بخواهند صفت تفضیلی را اضافه کنند در آخر آن ین اضافه می‌افزایند و ما بعد آن را جمع می‌آورند:

- تهران بزرگترین شهرهای ایران است.

صفت‌های سنجشی مستقل

۱. بعضی از صفت‌ها در زبان فارسی خود مفهوم سنجش را نیز در بردارند و ممکن است بدون پسوند تر باشند واژه‌هایی مانند به، بیش، کم، جلو، عقب، پیش، افزون و...، در صورتی است که نقش مسند را ایفا کنند؛ برای نمونه: او کم از دوستش نیست.

۲. بعضی صفت‌های عربی که در فارسی به کار می‌روند، خود دارای مفهوم سنجش هستند. این صفت‌ها را در عربی، صیغه افعل تفضیل می‌خوانند:

- اصغر: صغیرتر
- اعظم: عظیم‌تر
- ارشد: رشیدتر

✓ این صفت‌های عربی هم معنای صفت تفضیل می‌دهند و هم صفت عالی یا برترین، برای مثال:

- ارشد اولاد: بزرگترین فرزندان
- اعلم از دیگری: دانشمندتر از دیگری

✓ صفت‌های عربی را که بر این وزن است نمی‌توان با پسوندهای تر و ترین آورد. پس استفاده از کلماتی مانند اصلح‌تر غلط است.

املای صفت‌های تفضیلی: درباره املای صفت‌های تفضیلی بیشتر دستورنویسان عقیده دارند که پسوند تر باید با نیم‌فاصله از صفت نوشته شود مانند: بیش‌تر، بزرگ‌تر، مهربان‌تر، پولدارتر، آگاه‌تر و...

✓ سه کلمه مهتر، بهتر و کهتر به صورت چسبیده به صفت نوشته می‌شوند.

صفت عالی یا برترین

صفت برترین یا عالی در کنار صفت تفضیلی یا برتر از انواع صفت سنجشی شناخته می‌شود. این صفت با اضافه شدن پسوند «ترین» به آخر صفت ساده یا بیانی ساخته می‌شود، پیش از اسم در جمله می‌آید و برای سنجش اسم، با همه افراد نوع خود به کار می‌رود.

در صفت برتر ما موصوف را با یک فرد یا چند فرد همنوع می‌سنجیدیم:

- آرش بزرگتر از آرمان است.
- کوه اورست از کوه‌های سهند و سبلان بلندتر است.

اما در صفت عالی با ذکر صفت، برتری موصوف را بر تمام افراد نوع خود بیان می‌کنیم:

- زیباترین شهر ایران اصفهان است.
- دوره کودکی بهترین دوران زندگی است.

قوانینی برای موصوف صفت عالی

موصوف صفت‌های عالی می‌تواند هم به صورت مفرد بیاید و هم جمع؛ یعنی اگر موصوف یکی باشد و تنها با بقیه افراد طبقه خودش سنجیده شود باید به صورت مفرد بیاید مانند: متکلف‌ترین کتاب منثور فارسی مقامات حمیدی است.

اما وقتی موصوف بیش از یکی باشد و با بقیه افراد طبقه خودش سنجیده شود به صورت جمع می‌آید:

مقامات حمیدی، مرزبان‌نامه و تاریخ جهانگشا متکلف‌ترین کتاب‌های زبان فارسی هستند.

صفت عالی به دو شکل دیگر نیز در جمله می‌آید:

۱. با مضاف برای مضاف الیه جمع: بهترین شاعران؛ یعنی، بهترین از میان شاعران.
۲. با متمم جمع: در این حالت ممکن است صفت عالی پیش از متمم یا پس از آن بیاید:

- بهترین از شاعران؛ یعنی، از شاعران بهترین
- بهترین از همه؛ یعنی، از همه بهترین

✓ باب افعل در عربی را برابر با صفت برتر در فارسی دانسته‌اند مانند افضل به معنای بهترین و یا اعلم به معنای داناترین؛ بنابراین، در فارسی پیوستن پسوند تر یا ترین به این صفات عربی، درست نیست و دوباره‌گویی به شمار می‌آید. همینطور اگر به واژه افضل پسوند ترین را اضافه کنیم، معنای آن می‌شود: بهترترین که استفاده از آن در زبان فارسی به کل نادرست است.

✓ جالب است بدانید که عده‌ای از ویراستاران به استثنا به کاربردن کلمه اولی تر را به دلیل کاربرد فراوان آن از زمان سعدی تاکنون بی‌اشکالی دانسته‌اند. هر چند بهتر است از به کار بردن چنین اصطلاحاتی دوری کنیم.

صفت اشاره

صفت اشاره یکی از انواع صفت است. از بارزترین مثال‌های این نوع صفت، دو لفظ این و آن است که به همراه اسم می‌آید. این به نزدیک و آن به دور اشاره می‌کند. کلمات این و آن، اگر همراه اسم بیایند صفت اشاره هستند و اگر جایگزین اسم باشند، ضمیر اشاره نامیده می‌شوند.

- این خانه از آن خانه خوش‌ساخت‌تر است.
- این کتاب را از آن قفسه برداشتم.

✓ در دو مثال بالا می‌توانیم کلمه این را صفتی برای خانه و کتاب بدانیم.

✓ صفت‌های اشاره این و آن می‌توانند با کلمات و اجزای دیگری مانند چون، هم و همه ترکیب شوند و ترکیب‌هایی چون کلمات زیر را بسازند:

- همین، همان، چنین (چون این)، چنان (چون آن)، این‌گونه، این‌سان، این‌طور، آن‌گونه، آن‌سان، آنطور، این‌چنین، آن‌چنان، این‌اندازه، این‌قدر، آن‌قدر، این‌همه، آن‌همه، همین‌قدر، همان‌قدر، همین‌اندازه، همان‌اندازه، همین روز، چنان مطلب، این‌گونه دلاوری، آن‌سان محبت، این‌طور فداکاری، آن‌چنان شجاعت، این‌قدر پول، آن‌همه بزرگواری، همین اندازه زحمت

صورت‌ها و معانی صفت‌های اشاره

۱. دو کلمه این و آن که برای مطلق اشاره به کار می‌رود:

- من این فیلم را ده سال پیش دیده‌ام.

۲. صفات اشاره‌ای که لفظ هم را در ابتدای کلمه خود دارند، معمولا مفهوم اشاره، انحصار و تأکید را با هم می‌رسانند.

- او رختشویی می‌کند و از همین راه نان خودش را در می‌آورد.

۳. صفات اشاره‌ای که با الفاظ چون، گونه، سان، طور همراه باشند، علاوه بر اشاره، مفهوم تشبیه، چگونگی، ابهام و تعجب را نیز می‌رسانند.

– ما خاورمیانه‌ای‌ها امروز به چنین روزگاری گرفتاریم. (غرب‌زدگی، آل‌احمد)

٤. صفات اشاره‌ای که الفاظ همه و قدر را در خود دارند، علاوه بر اشاره، برای مقدار مبهم نیز به کار می‌رود.

– این همه کار روی سرم ریخته است.

✓ این همه و این قدر و چنان، صفات مبهم نیز هستند که گاهی به صورت قید به کار می‌روند: چرا با آنها چنان کردی.

۵. گاهی این و آن بر سر چنین و چنان می‌آید و ی نیز در ادامه به آنها اضافه می‌شود و ترکیب آن‌چنانی و این‌چنانی را می‌سازد. این لفظها علاوه بر معنای اشاره و تشبیه، مفهوم تاکید نیز دارند.

– او حرف‌های آنچنانی می‌زد. (داستان داستان‌ها، اسلامی ندوشن)

✓ موصوف این و آن و همین و همان، ی نکره نمی‌گیرد ولی می‌تواند ی معرفه (ی موصول) بگیرد، مانند:

– آن مدادی که برداشتی مال من بود.

کاربردهای صفت اشاره

۱. صفت اشاره معمولا قبل از موصوف خود می‌آید.

– در آن حال غفلتاً صدای مناجاتی در همان نزدیکی‌ها بلند شد و در آن دل شب این شعر به گوشم رسید. (یکی بود یکی نبود، جمال‌زاده)

۲. چنین و چنان در صفت اشاره اغلب حرف ی (که همان ی معرفه یا موصل است) را به موصوف می‌افزایند.

– من تا به حال چنین غذایی نخورده‌ام.

۳. در نثرهای ادبی، گاهی کلمات چنین و چنان بعد از موصوف می‌آیند.

– از پدری چنان، پسری چنین شاید.

صفت شمارشی

صفت‌های شمارشی همان عددهای اصلی هستند. اعداد از آن جهت، زیرمجموعه صفت‌ها دسته‌بندی می‌شوند که شماره و تعداد اسم را نشان می‌دهند؛ در واقع چگونگی اسم را بیان می‌کنند. به مثال‌های زیر دقت کنید:

– دو روز، سومین سال، روز دهم

✓ اسمی را که عدد، شماره و یا ترتیب آن با صفت مشخص می‌شود، معدود می‌گویند.

اقسام صفت‌های شمارشی: صفت‌های شمارشی را به ٤ دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱. **صفت شمارشی اصلی:** این صفت‌ها همان عددها در ریاضیات هستند که هیچ پیشوند و پسوندی نمی‌گیرند و تعداد اسم (معدودشان) را مشخص می‌کنند.

– یک، دو، سه، چهار، پنج، ده، یازده، بیست، صد، سیصد، هزار و...

✓ بعضی عددها مثل بیست و یک، سی و پنج و ... نیز از طریق ترکیب شدن با واو عطف به وجود می‌آیند که آنها را گروه عددی نامیده‌اند.

✓ عددهای اصلی شمارشی را از نظر ساختمان می‌توان به ۲ بخش ساده و مرکب تقسیم کرد:

- عددهای ساده: یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت، نه، ده، بیست، سی، چهل، شصت، نود، صد، هزار، کرور، میلیون، میلیارد و...
- عددهای مرکب: یازده، دوازده، سیزده، چهارده، پانزده، شانزده، هفده، هجده، نوزده، پنجاه، هفتاد، هشتاد، دویست، سیصد، چهارصد، پانصد، ششصد، هفتصد، هشتصد، نهصد

✓ برای شمارش عددهای بیشتر، اعدادها و رقم‌های دیگری وارد زبان فارسی شده‌اند، مانند: میلیون، بیلیون (میلیارد)، تریلیون، کاتریلیون و...

✓ گاهی برای نشان دادن اعداد تقریبی از دو یا سه عدد نزدیک به هم و بدون پیوند استفاده می‌شود.

- دو سه کتاب خریدم.
- چهار پنج نفر را دیدم.

✓ صفات شمارشی اصلی و موصوف آنها (یعنی معدود آنها) معمولا مفرد می‌آیند.

- آنجا چند پرنده بود؟
- پنجاه و شش پرنده.

✓ البته عدد ده و عددهای دهگانی مثل صد هزار، میلیون و ... گاهی برای بیان کثرت و تاکید با ها جمع بسته و یا تکرار می‌شوند. در بعضی موارد حرف ی به معدود و عدد اصلی افزوده می‌شود.

- هزاران درخت در آتش سوخت.
- میلیون‌ها سال از عمر زمین می‌گذرد.
- هزاران هزار انسان به نابودی محکوم شدند.
- او هشت سالی رئیس‌جمهور بوده است.

✓ صفت اشاره و صفت‌های تعجبی، پرسشی و مبهم (به جز چند، دیگر، همه) می‌توانند پیش از صفت‌های شمارشی بیایند.

- همین دو نفر
- هر ده نفر

✓ گروهی از صفت‌های شمارشی مرکب از ترکیب عددها با ممیز ساخته می‌شوند؛ یعنی بین عدد و معدود برای شمار تعداد یا اندازه و وزن آن، اسمی می‌آید که وابسته عدد است و ممیز نام دارد. معنی معدود را روشن‌تر می‌کند و ابهامش را برطرف می‌سازد.

- صد نفر کارمند در سالن اجتماعات جمع شده بودند.
- شیما بیش از ده جفت کفش دارد.
- شهریار دو باب مغازه اجاره کرد.
- یوسف دو دست لباس خرید.

✓ ممیزها بین دو صفت مبهم چند و چندین نیز می‌آیند.

✓ در حالی که ممیزها معمولا برای عدد و معدود خاصی به کار می‌روند، عدد و تا را می‌توان در بسیار از موارد (به جز توپ، دست و دوجین) برای ممیزهای مختلف به کاربرد و امروزه این کاربرد رایج‌تر است. برای یک نیز معمولا دانه به کار می‌رود. یک دانه سیب چیدم.

مشهورترین ممیزها عبارتند از:

- تن و نفر در انسان
- راس در حیوان
- دست در لباس
- قبضه در شمشیر و سلاح

- عراده در توپ
- فروند در کشتی و هواپیما
- جلد در کتاب
- طاقه در شال
- دانه و عدد در تخم مرغ و پسته
- حلقه در انگشتری و لاستیک
- رشته در مروارید
- ده دست لباس برای مسافرت برداشتم.
- دو حلقه انگشتر به عروس هدیه دادند.
- ممیزهای دیگری هم هستند که بر زمان، مقدار، واحد و نوع دلالت می‌کنند. مثقال، من، خروار، سیر، ساعت، روز، جریب، فرسخ، مقدار، نوع، طور، قسم، عدد، کیلومتر، کیلو، گرم، متر، مترمربع، سانتیمتر، اُهم، آمپر، هکتار، ولت
- دو مثقال زعفران از مشهد برایم آورده است.
- سه جریب زمین به ارث بردم.

✓ اگر پس از ممیز ی نکره بیاید، عدد حقیقی نخواهد بود بلکه به تقریب دلالت می‌کند.

۲. **صفت شمارشی ترتیبی:** عددها گاهی در زبان گفتار و نوشتار برای بیان ترتیب و ردیف سوژه‌ها وندهایی می‌گیرند، ـُم (om) ـُمین (omin)از جمله این وندها هستند.

- هفت + ـُم = دهم
- هفت + ـُمین = هفتمین
- برای هزارمین‌بار می‌گویم.

✓ اعدادی که با ـُم جمع بسته می‌شوند پس از موصوف (اعداد شمارشی پسین) و اعدادی که با پسوند ـُمین جمع بسته می‌شوند (اعداد شمارشی پیشین) پیش از موصوف می‌آیند.

✓ به جای یکمین اغلب اولین و نخستین به کار می‌رود.

✓ موصوف این صفت‌ها معمولا مفرد است مگر در یک مجموعه بیش از یک موصوف باشد.

✓ اولین دانش‌آموزان هر کلاس جایزه گرفتند.

✓ صفت شمارشی ترتیبی را اغلب در محاوره و برای نشان دادن ساعت بدون همراهی با ـُم و ـُمین می‌آورند.

- کلاس پنج، ساعت چهار، ستوان دو

✓ گاهی نیز ی در آخر صفت شمارشی اصلی که با ـُم باشد می‌آید، به ویژه آنجا که تنها و بدون موصوف باشد.

- دو دانش‌آموز وارد کلاس شدند. نفر اولی شاگرد کلاسم بود و دومی را نمی‌شناختم.

✓ در این حالت می‌توانیم بگوییم صفت جانشین اسم شده است.

۳. **صفت شمارشی کسری:** عدد کسری، عددی است که یک یا چند جز از یک یا چند واحد را می‌رساند. این عددها نیز مانند عددهای اصلی از صفت‌های شمارشی هستند. در صفت شمارشی کسری، نخست عدد صورت کسر را می‌گویند و سپس واحد اصلی مخرج کسر را می‌گویند و به آخر آن مانند صفت شمارشی ترتیبی، ضمه و میم (ـُم) اضافه کنند:

- دو + پنج + ـُم = دو پنجم
- سه چهارم، یک دوم، سه دهم

✓ اگر صورت، عدد یک باشد گاهی اول مخرج را می‌آورند، بعد یک را، بدون آنکه ضمه و میمی به آن اضافه کنند می‌آورند.

- ده یک، سه یک

✓ و اگر واحد صد باشد ترکیب‌هایی چون صدی نود و نود درصد به کار می‌برند.

- فقط صدی سی و پنج درآمد باید صرف هزینه کشاورزی شود.

✓ گاهی در زبان فارسی از صفت‌های شمارشی کسری عربی، استفاده می‌کنیم.

✓ نصف (یک دوم)، ثلث (یک سوم)، ربع، خمس، سدس، سبع، ثمن، تسع، عشر

- هنوز یک ثلث از فاصله زمانه بیشتر نگذشته، باز دو ثلث دیگر باقی است. (فرنگیس، سعید نفیسی)

✓ این صفت‌ها معمولا پیش از موصوف خود می‌آیند.

- این یک چهارم اموال را وقف می‌کنم و باقی متعلق به فرزندانم است.

٤. **صفت شمارشی توزیعی:** این صفت، شکلی از کاربرد مکرر اعداد اصلی است که موصوف (معدود) را به بخش‌های برابر تقسیم می‌کند.

یک‌یک، دودو، صدصد

در تکرار یک گاهی الفی در میان می‌آید و در میان عددهای دیگر به افزوده می‌شود.

- یکایک
- دوبه‌دو
- چهار به چهار

✓ این ساخت معمولا موصوف ندارد البته ترکیبات یک‌یک، یکایک و یک به یک در این مورد استثنا هستند.

صفت مبهم

صفت مبهم، صفتی است که به همراه اسم می‌آید و درباره شماره، مقدار و چگونگی موصوف می‌گوید اما به صورت نامشخص و نامعین اطلاعات را به مخاطب ارائه می‌کند. معروف‌ترین این صفت‌ها هر، همه، دیگر، دگر، فلان، بهمان، خیلی، بسیار، کمی، قدری، برخی، بعضی، پاره‌ای، چند، چندین، چندان، اند و... هستند:

- هر کتابی که می‌خواهی انتخاب کن.
- من چندبار ... با حاجی صحبت کردم. (یکی بود یکی نبود، جمال‌زاده)

✓ صفت مبهم به همراه صفت‌های اشاره، پرسشی، تعجبی، شمارشی و عالی از صفت‌هایی است که همواره پیش از اسم (موصوف) می‌آید و از صفت‌های پیشین شناخته می‌شود:

- من از آن تافته‌های جدابافته نبودم که هر توهینی را ببخشم، ولی سرانجام آنها را از یاد می‌بردم. (سقوط، آلبر کامو)

✓ این قاعده در شعر و متون ادبی کلاسیک گاه رعایت نشده، می‌توانیم نمونه‌هایی را در چند مثال زیر ببینیم:

- حسب حالی ننوشتیم و شد ایامی چند محرمی کوکه فرستم به تو پیغامی چند (دیوان اشعار، حافظ)
- صدای تفنگی چند بلند شد. (حاجی بابا، میرزا حبیب اصفهانی)
- امروزه به کارمندان حقوق چندانی نمی‌دهند.

✓ صفت‌های مبهم هرگاه همراه اسم نباشند ضمیر هستند به جز هر که همیشه صفت است و بسیار که گاهی قید است گاهی صفت.

صفت‌های مبهم از نظر معنا: صفت‌های مبهم چند، چندین، چندان، بسیار، کمی و قدری، تعداد و مقدار نامعین موصوف را نشان می‌دهند.

من به قدری سست‌عنصرم که برای از دست ندادن او، این را به او نمی‌گویم. وانمود می‌کنم که هیچ نمی‌بینم و به‌راستی می‌توانم بخار شوم. (مارینا، کارلوس روئیت ثافون)

ویولانت هنوز عشق را نمی‌شناخت. کمی پس از آن به رنج عشق دچار شد که تنها شیوه‌ی شناخت آن است. (خوشی‌ها و روزها، مارسل پروست)

به دست آوردن دوستی چندان ساده نیست. کسب آن، زمان زیادی لازم دارد و دشوار هم هست؛ اما وقتی به دست آمد، دیگر امکان از دست دادنش وجود ندارد، باید با آن مواجه شد. (سقوط، آلبر کامو)

- ✓ هر که در ترکیب‌ها قید می‌سازد، هرگاه با اسم بیاید و در نقش صفت باشد برای کلیت و شمول به کار می‌رود و بر توزیع نیز دلالت می‌کند:
  - هر روز، هر شب، هر سال
  - هر روز و هر شب شعر می‌گفت و اشعار هر هفته را چاپ می‌کرد.
- ✓ همه یکی از صفت‌های مبهم است که در جمله‌های مختلف معنای هر، تمام، کلیه، عموم و سراسر و اول تا آخر از آن دیده می‌شود:
  - او همه چیز را وارونه می‌فهمد و به همین جهت است که این همه دوستش دارم. (مارینا، کارلوس روئیت ثافون)
  - نمی‌دانم چرا ترانه‌های عاشقانه را این همه غم‌انگیز و کوتاه می‌سازند. لابد شاعرانی که آنها را ساخته‌اند، تنگی نفس داشتند یا مسلول بودند و یا کله‌پوک. (لیدی ال، رومن گاری)

ضمیر

ضمیر در لغت به معنای نهان و درون است در دستور زبان فارسی ضمیر که به آن، فرنام یا جای‌نشین هم گفته شده، کلمه‌ای است که جانشین اسم یا گروه اسمی می‌شود و نقش‌های اسم را می‌پذیرد؛ برای مثال به جای این که بگوییم نازنین را دیدم و به نازنین گفتم، می‌گوییم و می‌نویسیم: نازنین را دیدم و به او گفتم.

معمولا برای تشخیص ضمایر به مرجع احتیاج داریم، مرجع ضمیر اسمی است که جانشین اسم می‌شود و از تکرار آن ما را بی‌نیاز می‌کند، مانند:

- فرهاد را دیدم و با او سخن گفتم.
- علی مگر تو دیروز به اداره نرفتی؟
- ✓ او جانشین فرهاد و تو جانشین علی است.
- ✓ ضمیر او جانشین اسم فرهاد شده است، به همین دلیل آن را مرجع ضمیر می‌نامند. مثل فرهاد و فریدون در مثال‌های بالا. مرجع به ویژه در ضمیرهای اول شخص و دوم شخص به قرینه حذف می‌شود، مانند:
  - من گفتم
  - تو گفتی
  - ما گفتیم

انواع ضمیر: ضمایر با توجه به نوع و جایگاهش در جمله نقش‌های مختلفی می‌گیرند و دستورنویسان ضمیر را به دسته‌های متفاوتی تقسیم کرده‌اند. جالب است بدانید که تعدادی از دستورنویسان در مورد نقش‌ها و انواع ضمیر تا حدی با یکدیگر اختلاف نظر دارند که عده‌ای ضمیر را زیرمجموعه کنایات بررسی کرده‌اند، زیرا معنای آنها پوشیده است و جز به قرینه معلوم نمی‌شود و گروهی دیگر در میان انواع اسم و گروهی دیگر آن را دسته مستقلی از مباحث دستوری دانسته‌اند. در میان انواع متنوعی که دستورنویسان و دستوردانان برای ضمیر قائل شده‌اند، ضمیر مشترک و ضمیر شخصی وجه اشتراک همه این دسته‌بندی‌ها هستند و ضمیرهای اشاره، تعجب، مبهم، پرسشی، ملکی، متقابل و احترام با اختلاف در دستورهای مختلف دیده می‌شوند

۱. **ضمیر مشترک:** خود، کلمه‌ای است که به آن ضمیر مشترک می‌گویند. خود به دلیل اینکه در همه شش ساخت صرفی مشترک است، ضمیر مشترک نامیده می‌شود. خویش و خویشتن نیز گاهی به جای خود در نوشتار رسمی یا شعر به کار می‌روند. سه ضمیر خود، خویش و خویشتن را ضمیر تاکیدی نیز نامیده‌اند.

- من کتاب خود را نوشتم (اول شخص مفرد)
- ما کتاب خود را می‌نویسیم (اول شخص جمع)

۲. **ضمیر شخصی:** ضمیرهای شخصی به دو گروه ضمیرهای شخصی جدا و پیوسته تقسیم می‌شوند و مانند هر ضمیر دیگری به جای اسم و گروه اسمی در جمله می‌آیند. ضمیرهای شخصی مانند فعل، بنا به گوینده، مخاطب و مفرد و جمع بودن اسمی (شخص) که جانشین آن شده‌اند، صورت‌های متمایز می‌گیرند. از این‌رو ضمیر شخصی جدا یا پیوسته هر کدام دارای شش صیغه یا ساخت هستند.

- **ضمیرهای شخصی جدا** عبارتند از: من، تو، او (آن، وی)، ما، شما، ایشان (آنها، آنان)
- **ضمیرهای شخصی پیوسته** عبارتند از: م، ت، ش، مان، تان، شان هستند.

✓ ضمایر پیوسته را ضمیرهای ملکی نیز نامیده‌اند.

۳. **ضمیر اشاره:** به واژه‌هایی که با آنها به چیزی یا کسی اشاره می‌کنیم، ضمیر اشاره می‌گوییم؛ برای مثال اگر از کسی بخواهیم کتابی را بردارد و کتاب نزدیک باشد، به جای جمله گلدان را بردار می‌گوییم: این را بردار.

✓ واژه این ضمیر اشاره است و به جای اسم گلدان نشسته است، حال اگر گلدان دور باشد، می‌گوییم آن را بردار. ضمیر اشاره نیز مانند اسم می‌تواند جمع بسته شود: آنان، اینان، آنها، اینها.

٤. **ضمیر تعجب:** واژه‌های چه، عجب، چقدر و ... وقتی در کنار اسم نباشند و معنی تعجب و شگفتی را برسانند، ضمیر تعجب خوانده می‌شوند، برای نمونه: به به چه عجب!

۵. **ضمیر مبهم:** این ضمایر جانشین اسم می‌شوند در حالی که به چیز نامشخص و نامعینی اشاره می‌کنند. کلمات هم، همه، هیچ‌یک، یکی، دیگر، هرکس، هریک، دگر، دگری، فلان، این و آن، قدری، بسیاری، اندکی، برخی، بعضی، چند، چندین، پاره‌ای، کسی و ... ضمیر مبهم هستند. این ضمایر هر زمان تنها و بی‌همراهی اسم در جمله بیایند، ضمیر مبهم هستند، چراکه بر کس یا کسان و چیز یا چیزها و مقدار مبهمی دلالت می‌کنند.

٦. **ضمیر پرسشی:** ضمیر پرسشی واژه‌ای است که در جمله به جای اسم می‌آید، نقش‌های اسم را به عهده می‌گیرد و از چیستی و چگونگی اسم پرسش می‌کند. ضمایر پرسشی در واقع همان کلماتی هستند که برای پرسش به کار می‌بریم مانند: که، چه، کدام، کجا، کی، چگونه، چطور؟، چند؟ و چندم؟ باید توجه داشت که اگر این کلمات در کنار اسم بیایند، صفت پرسشی هستند.

۷. **ضمیر متقابل:** واژه‌های هم، همدیگر و یکدیگر را ضمایر متقابل می‌نامند:

- برای هم نامه نوشتیم.
- دلمان سخت برای همدیگر تنگ شده بود.

۸. **ضمیر احترام:** کلمات خاصی را که در زبان برای گفتگوی مودبانه و احترام‌آمیز به کار می‌روند، فرشیدورد در کتاب دستور مفصل خود، ضمیرهای احترام نامیده است، مانند زمانی که فرمودند را به جای گفت به کار می‌بریم. تعدادی از ضمیرهای خاص احترام را می‌توان اینگونه مشخص کرد؛

- به جای من: بنده، اینجانب، ارادتمند، چاکر، جان‌نثا
- به جای او و شما: جنابعالی، جناب ایشان و حضرت مستطاب بکی تو
- برای سوم شخص مفرد: مشارالیه، مومی‌الیه، معظم‌له، حضرتشان

حالات ضمیر: از آنجا که ضمیر به جای اسم می‌نشیند، نقش‌ها و حالت‌های اسم را می‌پذیرد.

✓ برای مثال نقش‌های مفعولی، فاعلی و مضاف الیهی که در شعر زیر آنها را می‌بینیم:

به هر چه روی نهم یا به هر چه رای کنم قوی است دست مرا تا تو دستیار منی

✓ در این بیت ضمیر میم در فعل‌های نهم و کنم فاعل، ضمیر مرا، مفعول و ضمیر من مضاف الیه است.

✓ ضمیر در مواردی نیز حالت ندا می‌گیرد: می به دهن برد و چو می می‌گریست کای من بیچاره مرا چاره چیست

ضمیر مشترک

ضمیر مشترک، کلمه «خود» است که در بعضی جمله‌ها جایگزین اسم یا گروه اسمی می‌شود و نقش آن‌ها را می‌پذیرد. این کلمه در میان هر شش حالت صرفی زبان فارسی مشترک است و این نام از همانجا ریشه گرفته است. خود با نام ضمیر مشترک، کلمه‌ای است که همواره یک صورت دارد (صرف نمی‌شود) و در همه شش ساخت ضمیرهای شخصی مشترک است و به همین دلیل ضمیر مشترک خوانده شده است. در این میان واژه‌های خویش و خویشتن نیز گاهی به جای خود در نوشتار رسمی یا شعر می‌آیند. به سه ضمیر خود، خویش و خویشتن را ضمیر تاکیدی هم گفته شده است.

- من کتاب خود را برمی‌دارم (اول شخص مفرد)
- ما کتاب خود را برمی‌داریم (اول شخص جمع)
- تو کتاب خود را بردار (دوم شخص مفرد)
- شما کتاب خود را بردارید (دوم شخص جمع)
- ما کتاب خود را برمی‌داریم (سوم شخص مفرد)
- آنها کتاب خود را برمی‌دارند (دوم شخص جمع)
- من از حق خویش گذشتم.

✓ در فارسی امروز، فارسی‌زبانان هر زمان قصد تاکید داشته باشند ضمیرهای پیوسته را با خود همراه می‌کنند:

- خودم، خودت، خودش، خودمان، خودتان، خودشان.

✓ درباره ضمیر مشترک باید این نکته را در نظر گرفت که هرگاه در معنای تاکیدی باشد قابل حذف است

- من (خودم) با او صحبت خواهم کرد.

✓ در صورتی که ضمیر مشترک در نقش متممی، مفعولی یا بدل از نهاد باشد قابل حذف نیست، وجود آن نیز اجباری است و نمی‌توان جای آن را با اسم یا ضمیر جدا عوض کرد.

- او خودش را برای ندانم کاری‌هایش سرزنش کرد.
- من این کار را برای خودم نکرده‌ام.

ضمیر شخصی

ضمیر شخصی مانند سایر ضمایر به جای اسم و گروه اسمی می‌نشیند و مانند فعل، بنا به گوینده صورت‌های متمایز می‌گیرند؛ حتی مخاطب و مفرد و جمع بودن اسمی (شخصی) که جانشین آن شده‌اند، در صورت ضمایر تأثیر دارند، از این‌رو ضمیر شخصی دارای ٦ صیغه یا ساخت است:

۱ـ من، ـم	٤ـ ما، مان
۲ـ تو، ـت	٥ـ شما، تان
۳ـ او (وی)، ـش	٦ـ ایشان، شان

✓ نکته: مرجع ضمیر گاهی به صورت بدل، بعد از ضمایر شخصی در جمله می‌آیند که البته الزامی نیست:

- من، احمد محمدی، استاد دانشگاه اعلام می‌کنم که...
- شما، دوستان، قضاوت کنید.

✓ ضمیرهای شخصی به ۲ دسته ضمیر شخصی جدا (منفصل) و پیوسته (متصل) تقسیم می‌شوند:

۱. **ضمیر شخصی جدا:** ضمیر شخصی جدا به واژه‌ای نمی‌چسبد و در جمله با معنا و لفظ مستقلی به کار می‌رود. ضمیرهای مستقل عبارتند از:

ضمیرهای شخصی مستقل		
	مفرد	جمع
اول شخص	من	ما
دوم شخص	تو	شما
سوم شخص	او / آن /وی	ایشان /آن‌ها /آنان

نکاتی درباره کاربردهای ضمایر شخصی جدا

۱. ضمیر آن برای انسان به کار نمی‌رود.
۲. ضمیر وی ویژه نثر ادبی است.
۳. آنها هم برای انسان است و هم برای غیرانسان به کار می‌رود.
٤. آن، آنها و آنان اگر در جمله مرجع ضمیر داشته باشند در دسته ضمیرها قرار می‌گیرند و تفاوت آنها در حالت ضمیرهای شخصی با ضمیرهای اشاره این است که در کاربرد ضمیر شخصی هیچ‌گونه مفهوم یا عمل اشاره وجود ندارد، برای مثال:

- شکارچیان آهویی را دیدند و به تعقیب آن پرداختند.
- سیاوش و آیدین را دیدم و با آنان صحبت کردم.
- ساقیا می بده و غم مخور از دشمن و دوست که به کام دل ما آن بشد و این آمد (غزلیات، حافظ)

٥. اگر دو ضمیر من و تو همراه را بیایند معمولاً نون از ضمیر من و واو از ضمیر تو می‌افتد.

- من را: مرا
- تو را: ترا

٦. ضمیر شخصی او و ایشان در متون تاریخی برای غیرانسان نیز به کار می‌رفته و امروز در شعر و گاهی زبان عامیانه به همان شیوه کاربرد دارد.

- شهری بود که او را طور زمین می‌خواندند. (سمک عیار، فرامرز پسر خداداد)

۲. **ضمیر شخصی پیوسته:** ضمیر شخصی پیوسته مجموعه تکواژهایی هستند که کارکرد و معنای مستقلی ندارند و همیشه همراه اجزای کلام به کار می‌روند و عبارتند از:

ضمیرهای شخصی پیوسته		
	مفرد	جمع

اول شخص	م	مان
دوم شخص	ت	تان
سوم شخص	ش	شان

نکاتی درباره کاربردهای ضمایر شخصی پیوسته

۱. اگر ۳ ضمیر م، ت، ش به آخر واژه‌ای افزوده شوند که آن واژه به «های» بیان حرکت ختم شده باشد، یک الف به کلمه اضافه می‌شود؛

- جامه‌ام، جامه‌ات، جامه‌اش
- پرونده‌ام، پرونده‌ات، پرونده‌اش

۲. اگرضمایر شخصی پیوسته به واژگان مختوم به الف و واو اضافه شوند؛ در بیشتر موارد میان واژه و ضمیرها، «ی» می‌افزایند:

- کتاب‌هایم، کتاب‌هایت، کتاب‌هایش، کتاب‌هایمان، کتاب‌هایتان، کتاب‌هایشان
- آبرویم، آبرویت، آبرویش، آبرویمان، آبرویتان، آبرویشان

✓ البته در زبان کوچه و بازار ضمیرهای شخصی بی‌افزودن ی به کار می‌روند.

- آبروم، آبروش، آبروت، آبرومون، آبروتون، آبروشون.

۳. برای دوم شخص مفرد هنگام احترام به جای تو / ت از ضمیرهای شما / تان استفاده می‌کنند:

- لطفا این کتابتان را به من امانت بدهید.

٤. برای سوم شخص جمع به هنگام احترام، به جای او / ش از ضمیرهای ایشان / شان استفاده می‌کنند:

- به دیدار پدرتان رفتم و با ایشان صحبت کردم و از تجربیاتشان بهره بردم.

٥. ضمیرهای شخصی مثل شما، من و تو گاهی اوقات صفت می‌گیرند، برای مثال صفت اشاره همین و این:

- همین شما مردم کوفه بودید که در سخنرانی عبیدالله زیاد مسحور کلامش شده بودید.

✓ و صفت‌های بیانی که من و تو می‌گیرند:

- منِ سرگشته، توی دنیادیده، مای بیچاره

ضمیر اشاره

ضمیر اشاره کلمه ای است که جایگزین اسم می‌شود و برای اشاره به چیزی یا شخصی به کار می‌رود؛ مانند: بهزاد دیشب رسید. او بسیار خسته بود. به واژه‌هایی که با آنها چیزی را نشان دهیم و به آن اشاره کنیم، ضمیر اشاره می‌گوییم؛ برای مثال اگر از کسی بخواهیم کتابی را بردارد و کتاب نزدیک باشد، به جای جمله کتاب را بردار می‌گوییم: این را بردار. واژه این ضمیر اشاره است و به جای اسم کتاب نشسته است، حال اگر کتاب دور باشد، می‌گوییم آن را بردار. ضمیر اشاره مانند اسم می‌تواند جمع بسته شود: آنان، اینان، آن‌ها، این‌ها

ضمیرهای زیر را معروف‌ترین ضمیرهای اشاره دانسته‌اند:

این، آن، همان، چنین، چنان، این چنین، آن‌چنان، همچنین، همچنان، این سان، آن گونه، این طور، این قدر، آن اندازه، آن قدر، همان اندازه، این همه، آن همه، این یکی، آن یکی، این یک، آن یک، آن دیگری، آن دیگر

- از واجبات غرب‌زدگی یا مستلزمات آن، آزادی دادن به زنان است. (غرب‌زدگی، آل احمد)
- بنابراین ... همان آسان‌تر است که عقوبت خون اسفندیار پذیرفته شود. (داستان داستان‌ها، اسلامی ندوشن)

✓ ضمیرهای اشاره اگر با اسم بیایند صفت اشاره هستند، برای مثال:

- صفت اشاره: این قلم را بگیر. آن دفتر را بیاور.
- ضمیر اشاره: این را بگیر. آن را بیاور

✓ اگر به بر سر ضمیرهای اشاره این و آن بیاید، می‌توان به شکل بدین و بدان نوشته شود، همچنین دو ضمیر شخصی او و ایشان نیز به صورت بدو و بدیشان به‌کار می‌روند، مثال:

- این حرف را بدان جهت گفتم که سوءتفاهمی پیش نیاید.

✓ این و آن هر وقت ضمیر هستند، با ها و ان جمع بسته می‌شوند؛ به مثال‌ها دقت کنید:

- بابک و امین را دیدم و از آنان حال شما را پرسیدم.
- در کتاب فروشی چند کتاب خوب دیدم و آن‌ها را خریدم.

✓ این و آن هر وقت در کنار اسم آمده باشد و در نقش صفت اشاره باشد، در هر دو حالت جمع یا مفرد فقط به شکل مفرد می‌آیند:

- آن کتاب، آن کتاب‌ها
- همین قلم، همین قلم‌ها

ضمیر تعجب

واژه‌های چه، عجب، چقدر و مانند آنها وقتی در کنار اسم نباشند و معنی تعجب و شگفتی را برسانند، ضمیر تعجب خوانده می‌شوند. در ادامه مثال‌ها و کاربردهای ضمیر تعجب را به تفصیل بررسی می‌کنیم. دستورنویسان، ضمیر را با توجه به معنایی که دارند و یا مرجع ضمیرشان به انواع مختلفی تقسیم کرده‌اند. به ضمیر مشترک و ضمیر شخصی در بیشتر کتاب‌ها اشاره شده اما درباره ضمیر اشاره، ضمیر پرسشی، ضمیر مبهم و ضمیر تعجب، اختلاف نظر وجود دارد. اختلاف نظرها حکایت از تفاوت نگاه دستوردانان دارد، عده‌ای از آنها ضمیر را از کنایات می‌دانند و عده‌ای دیگر گروه مستقلی از کلمات، بنا به این که هر گروه ضمیر را چگونه تعریف کرده‌اند، دسته‌بندی‌هایشان نیز متفاوت بوده است. برای مثال ضمیر تعجب که موضوع این مبحث است یا ضمیر مبهم، مرجع ضمیرشان مستقیم نیست؛ اما از آنجا که اگر به همراه اسم نباشند معنای صفتی ندارند و وظیفه معنا بخشیدن به اسم معنا را به عهده دارند، به همین دلیل دستورنویسان آنها را در دسته ضمیرها قرار داده‌اند.

ضمیرهای تعجب کدامند؟ واژه‌های چه، عجب، چقدر و مانند آنها وقتی در کنار اسم نباشند و معنی تعجب و شگفتی را برسانند، ضمیر تعجب خوانده می‌شوند؛ برای نمونه:

- به به چه عجب!
- به به چه از این بهتر!

✓ کلماتی که تعجب را می‌رسانند اگر همراه اسم بیایند، صفت هستند که برای بیان چگونگی و کیفیت و کمیت موصوف به کار می‌روند.

- به به! چه سعادتی! صفا آوردید.

ضمیر مبهم

ضمیرهای مبهم هم مانند دیگر ضمایر جانشین اسم می‌شوند اما با این تفاوت که به چیز نامشخص و نامعینی اشاره می‌کنند. هر گاه کلمات و ترکیبات هم، همه، هیچ یک، یکی، دیگر، هر کس، هر یک، دگر، دگری، فلان، این و آن، قدری، بسیاری، اندکی، برخی، بعضی، چند، چندین، پاره‌ای، کسی و ... تنها و بی‌همراهی اسم در جمله آمدند، ضمیر مبهم هستند و بر کس یا کسان و چیز یا چیزها و مقدار مبهمی دلالت می‌کنند؛ مانند:

- هر که آمد عمارتی نو ساخت.
- هر یک از دایره جمع به جایی رفتند.

- (خدا) خودش می‌داند هر چه بکند ... هرکس را بگیرد ... هیچ‌کس حق چون و چرا ندارد. مقالات، دهخدا

✓ کلمات مبهم بالا نیز مانند دیگر ضمیرها، اگر همراه اسم بیایند صفت مبهم خواهند بود نه ضمیر مبهم.

✓ در مثال‌های زیر می‌توانیم ببینیم چطور ضمیرهای مبهم، مانند ضمیرهای پرسشی، جانشین واژه‌هایی شده است که از حیث دستوری همان نقش اسم را دارند:

- نقش نهادی: نمی‌خواهم کسی در امتحان رد شود ← نمی‌خواهم شاگردی در امتحان رد شود.
- نقش مفعولی: همه را دعوت کردم ← هم‌کلاسی‌هایم را دعوت کردم.

ضمیر پرسشی

ضمیر پرسشی واژه‌ای است که در جمله به جای اسم می‌آید و می تواند در جمله، نقش‌های اسم را بپذیرد و از چیستی و چگونگی اسم پرسش کند. ضمایر پرسشی در واقع همان کلماتی هستند که برای پرسش به کار می‌بریم و معروف‌ترین آن‌ها که، چه، کدام، کجا، کی، چگونه، چطور، چند و چندم هستند. باید توجه داشت که اگر این کلمات در کنار اسم بیایند، صفت پرسشی هستند.

- کدام را می‌پسندی؟
- که آمد؟
- کو آن همه فریاد دادخواهی؟

✓ در جمله پرسشی «که آمد؟ علی آمد.» کلمه که به جای علی قرار گرفته است که نهاد جمله بعد است، پس همان نقش نهادی علی را دارد یا در این جمله زیر که ضمیر پرسشی نقش مسندی دارد:

- موضوع چیست؟ موضوع، حق و باطل است.

- پس ضمایر پرسشی در جمله عموماً جانشین واژه‌ای هستند که همان نقش دستوری ضمیر پرسشی را دارد.

✓ دو ضمیر پرسشی که و چه اگر همراه فعل است بیایند، به ترتیب، به صورت کیست و چیست نوشته می‌شوند.

✓ اگر این ضمیر پرسشی بر چند پدیده دلالت کند، باید جمع بسته شود. از این راه ضمیر پرسشی چه‌ها، چی‌ها به دست می‌آید.

- گردون زِ شفق چه‌ها گرفته؟ زالی بر مو حنا گرفته (دیوان اشعار، زلالی خوانساری)

حرف در زبان فارسی

در زبان فارسی کلماتی وجود دارند که معنی مستقلی ندارند و وظیفه اصلی آنها ارتباط برقرار کردن بین گروه‌ها، کلمات و جمله‌هاست، در اصطلاح به آنها حرف یا نقش‌نما می‌گویند. یکی از انواع حرف در دستور زبان فارسی حرف اضافه است. علت این که حرف اضافه را نقش‌نما می‌خوانیم، این است که نقش کلمه را مشخص می‌کند.

انواع حرف: حرف‌ها به ۳ دسته تقسیم می‌شوند:

۱ـ حرف اضافه، ۲ـ حرف ربط، ۳ـ حرف نشانه

حرف اضافه: حروف اضافه یا حروف افزونه معنای مستقلی ندارند و معمولاً کلمه یا گروهی از کلمات هستند که کلمه یا گروهی را به فعل یا به صفت برتر یا به اسم‌های جمع و نظایر آنها نسبت می‌دهند و به آنها نقش متمم و وابسته می‌دهند؛ به عبارت دیگر، حرف اضافه نسبت کلمه‌ای را به فعل مشخص می‌کند، یا موقعیت کلمه‌ای را در جمله نشان می‌دهد.

پرکاربردترین حروف اضافه در فارسی: تعدادی از پرکاربردترین حروف اضافه در زبان فارسی در زیر آمده اند:

- از
- با
- بر
- در
- تا
- مگر
- بی
- الا
- از جمله
- از حیث
- سویِ
- در مقابلِ
- به اضافهِ
- غیرِ
- کسره اضافه

✓ در فارسی امروز علاوه بر حذف حرف اضافه پسین، تمایل به حذف حرف اضافه پیشین در گفتار نیز دیده می‌شود، برای مثال:

- کسی خونه نیس. (کسی در خانه نیست)
- رفتم شمرون. (به شمیران رفتم)

ساختمان حروف اضافه: از نظر ساختمان می‌توانیم حروف اضافه را به دو دسته تقسیم کنیم:

۱. حروف اضافه ساده: اجزای ساختمان حروف اضافه ساده قابل تفکیک نیستند؛ مانند:

- از، به، با، بی، در، بر، برای، تا، مگر، جز، الا، الّا، چون، اندر، زی و...

✓ واژه‌هایی مانند: مثلِ، مانندِ، غیرِ، رویِ، زیرِ، پهلویِ، بالایِ، سوایِ، بدونِ، بهرِ و ... نیز با کسره‌ای که در پایان آنها می‌آید، حروف اضافه ساده به حساب می‌آیند.

۲. حروف اضافه مرکب: از ترکیب یک حرف اضافه ساده با صفت یا حرف و یا اسم، حرف اضافه مرکب ساخته می‌شود که می‌تواند کلمات زیادی را بسازد. در ادامه برخی از حروف اضافه مرکب پرکاربرد را که با حروف و اسم‌های دیگر ساخته شدند، ببینید:

- به: به غیرِ، به غیر از، به اضافهِ، به علاوه، به وسیله، به استثنایِ، به مجردِ، به جهتِ، به خاطرِ
- از: از نظرِ، از رویِ، از سرِ، از قبیلِ، از لحاظِ، از حیثِ، از جمله
- در: در برابرِ، در مقابلِ، درباره، در موردِ، در میانِ، در خصوصِ
- بر: بر اثرِ، بر اساسِ، بر طبقِ، برحسبِ
- با: با وجودِ

✓ حروف اضافه مرکب اغلب با متمم یا گروه متممی خود می‌توانند نقش قیدی نیز پیدا کنند.

- بمجرد: ب + مجرد + ـِ (حرف اضافه + صفت + کسره): بمجرد رسیدن پیامک شما حرکت می‌کنم.
- تا به: تا + به (حرف اضافه + حرف اضافه): تا به حال خبری از او به دست نیامده است.

حرف ربط: حرف ربط، در کنار حرف اضافه و حرف نشانه، یکی از انواع حرف در دستور زبان فارسی است. حرف ربط با نام پیوند یا پیوندواژه هم شناخته شده است و کلمه‌ای است که گاهی دو یا چند کلمه، عبارت و یا چند جمله را به هم پیوند می‌زند و آنها را هم‌نقش (هم‌پایه) می‌کند. گاهی نیز جمله‌ای را به جمله دیگر می‌پیوندد و دومی را به اولی وابسته می‌کند.

پرکاربردترین حروف ربط در فارسی عبارتند از:

- و
- یا
- تا
- اگر
- که
- ولی
- اگرچه
- بلکه
- پس

✓ برای مثال به حضور حرف و در دو جمله زیر میان دو کلمه و دو جمله دقت کنید:

- کتاب و دفتر را از کیف درآوردم.
- کتاب را از کیف درآوردم و شروع به خواندن کردم.

ساختمان حرف ربط: حروف ربط از نظر ساختمان به دو گروه ساده و مرکب تقسیم می‌شوند:

۱. حرف‌های ربط ساده: ساختمان این حروف را نمی‌توان به اجزای کوچکتر تقسیم کرد؛ مانند:

- و، یا، پس، اگر، نه، را، چون، چه، تا، اما، باری، خواه، زیرا، که، لیکن، نیز، ولی، هم

۲. حرف ربط مرکب: مجموعه‌ای از دو یا چند واژه یا پیوند است که معمولاً یکی از آنها حرف ربط یا حرف اضافه ساده است. تعدادی از این حروف در ادامه می‌بینیم:

- بالعکس، ولو، به جز، سپس، از این گذشته، همچنین، چون که، چندان که، زیرا که، همان که، بلکه، چنانچه، تا این که، تا آن که، آنگاه که، از آن‌جا که، از این رو، از بس، از بهر آن که، اکنون که، اگرچه، اگر، مگر این که، با این حال، با این که، با وجود این، بس که، به شرط آن که

✓ حرف ربط ساختار دیگری نیز دارد به نام حرف ربط مزدوج یا گسسته ربطی که دارای مفهوم تساوی است؛ مانند کلماتی مانند خواه، چه، یا، نه، هم در جمله‌های زیر:

- خواه خوشت بیاید خواه بدت، من می‌روم.
- چه بخواهی چه نخواهی، من ماندنی شدم.
- یا تهران یا مشهد، یکی را برای رفتن انتخاب کن.
- نه پولت را می‌خواهم نه دردسرت را.
- هم فال بود و هم تماشا.

مهم‌ترین خطاهای رایج استفاده از حروف ربط

۱. استفاده از دو حرف ربط در جمله‌های مرکب

- نادرست: با آن که چرخه تولید در این کارخانه اندکی کند است، اما کیفیت کالا برتر است.
- درست: با آن که چرخه تولید در این کارخانه اندکی کند است، کیفیت کالا برتر است.

✓ این نوع کاربرد حشو به حساب می‌رود.

۲. که زائد: که موصولی زمانی به کار می‌رود که بخواهیم دو جمله را به هم متصل کنیم. هر گاه که را حذف کنیم و خللی در جمله ایجاد نشود، مشخص است که زائد است.

– نادرست: ممکن است که لازم شود، با هم گفتگو کنیم.

– درست: ممکن است لازم شود، با هم گفتگو کنیم.

۳. آنچه که: آنچه یعنی «آن چیزی که» و آوردنِ که با آن زائد است.

– آنچه باعث تعجب است، سرعت او در تایپ دوچرخه‌سواری است.

٤. تغییر جای اما در جمله: اما در جمله‌های مرکب در آغاز جمله پیرو می‌آید و در موارد استثنایی مثل شعر، ممکن است جایش تغییر کند.

– نادرست: وی با مردم سخن گفت و بسیاری از مردم اما از او استقبال نکردند.

– درست: وی با مردم سخن گفت؛ اما بسیاری از مردم از او استقبال نکردند.

تفاوت حرف ربط و حرف اضافه: حرف ربط و حرف اضافه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارند. وجه اشتراک حرف ربط و حرف اضافه در این است که هر دو برای ارتباط بین کلمات یا جمله‌واره‌ها یا گروه‌ها به‌کار می‌روند، برای مثال داریم کار و کوشش (ربط با حرف ربط) و داریم کار در مدرسه (ربط با حرف اضافه). تفاوت این دو حرف نیز در این است:

۱. رابطه‌ای که حرف اضافه ایجاد می‌کند، رابطه وابستگی است؛ اما حرف ربط هم‌پایه‌ساز رابطه همسانی ایجاد می‌کند. البته حرف ربط وابسته‌ساز با حرف اضافه کارکردهای مشترکی دارد و با اندکی تأویل گاهی می‌توانند به جای هم به کار روند، برای مثال در جمله:

– او برای تحصیل به دانشگاه رفت (وابستگی با حرف اضافه)

– او به دانشگاه رفت تا تحصیل کند (وابستگی با حرف ربط وابسته‌ساز)

– هوشنگ تا آمدن من آنجا ماند (وابستگی با حرف اضافه)

– تا وقتی که من آمدم هوشنگ آنجا ماند (وابستگی با حرف مرکب وابسته‌ساز)

۲. حرف اضافه تنها بین کلمات و گروه‌ها رابطه برقرار می‌کند، در حالی که حرف ربط هم کلمات، هم عبارات و هم جمله‌ها پیوند برقرار می‌کند.

حرف نشانه: حرف نشانه، وظیفه مشخص کردن نقش کلماتی را که مفعول، اضافه، صفت و منادا هستند به عهده دارد. از آنجایی که این حروف نقش کلمات قبل و بعد خود را تعیین می‌کنند، به آنها نقش‌نما نیز گفته می‌شود.

۱. را: حرف نشانه را، نقش‌نمای مفعول است و در فارسی امروز، تنها حرفی است که بر کلمه پیش از خود تأثیر می‌گذارد.

– کتاب را خریدم.

۲. حروف ندا: حروف ندا عبارتند از ای، یا، الف. این حروف نقش ندا را در جمله مشخص می‌کنند. ندا با قرار گرفتن در کنار اسم ساخته می‌شود و اسمی را که به همراه حرف ندا می‌آید، منادا می‌نامند.

✓ به غیر از این حروف، تغییر آهنگ کلام در بعضی از کلمات می‌تواند آنها را تبدیل به منادا کند.

کاربردهای حروف ندا

۱. ای قبل از اسم می‌آید، مانند: ای انسان! چرا بیدار باش سحرگاهی مرا پاسخ نگفتی! (تضادهای درونی، نادر ابراهیمی)

۲. یا یکی از حروف ندای عربی است که وارد فارسی نیز شده و پیش از اسم می‌آید، مانند: یا علی

✓ معمولاً این اسم همراه با اسم‌های مذهبی به کار می‌رود: یا ابوالفضل، یا ضامن آهو، یا غریب خراسان

۳. آ پس از اسم، مانند: خدایا، پروردگارا

- ✓ دستورنویسان مختلف، ندا و حروف آن را در دسته‌های مختلفی قرار داده‌اند. دستور خانلری، پنج استاد و شریعت حروف ندا را جز اصوات یا شبه جمله آورده‌اند، خیام‌پور و وحیدیان ندا را حروف اضافه (نقش‌نمای) مستقلی دانسته‌اند و انوری و گیوی آن را در مبحث نشانه حروف مطرح کرده‌اند.

۳. **نشانه کسره (ـِ):** این حرف یا تکواژ بعد از اسم یا هر واژه دیگری که در حکم اسم باشد، می‌آید و کلمه پس از آن نقش مضاف‌الیه یا صفت می‌گیرد، مانند:

- میشل سیگاری آتش زد. از یک پاکتِ سبز بیرونش کشید. (خون خورده، مهدی یزدانی خرم)

نهاد و گزاره: هر جمله، خبری را درباره کسی یا چیزی بیان می‌کند. این خبر از دو بخش نهاد و گزاره تشکیل شده است.

تعریف نهاد و انواع آن: نهاد، کلمه یا گروهی از کلمات است که درباره آن، خبری می دهیم و موجب عملی‌شدن فعل می‌شود. به طور معمول، نهاد پیش از گزاره قرار می‌گیرد و به دو صورت جدا و پیوسته در جمله حضور پیدا می‌کند و حتی می‌تواند به صورت اسم، ضمیر، صفت یا گروه اسمی به کار رود. برای تشخیص نهاد در جمله می‌توانید از کلمات پرسشی چه چیزی و چه کسی استفاده کنید.

- امیر به دانشگاه رفت. امیر: نهاد (اسم)
- او به دانشگاه رفت. او: نهاد (ضمیر)
- دختران کلاس نقاشی آمدند. دختران کلاس نقاشی: نهاد (گروه اسمی)
- زیبارویی از مسیری می‌گذشت. زیبارو: نهاد (صفت)
- ✓ نهاد همیشه در ابتدای جمله نمی‌آید.
- این لباس زیبا را علی برای من خریده است.
- ✓ برای تشخیص نهاد، از کلمات پرسشی چه چیزی و چه کسی بهره می‌گیریم و نباید آن را با چه چیزی را و چه کسی را که برای تشخیص مفعول مورد استفاده قرار می‌گیرد اشتباه کنیم.

نهاد جدا یا نهاد اختیاری

نهاد، کلمه‌ای است که به طور معمول در اول جمله قرار می‌گیرد و به کلمات دیگر نچسبیده است. نهاد جدا عموماً قابل حذف است.

- سارا به مدرسه رفت.
- سارا: نهاد جدا
- نهاد پیوسته یا نهاد اجباری
- شناسه‌ای است که به فعل پیوسته است و به لحاظ شمار و شخص، با نهاد جدا مطابقت دارد. نهاد پیوسته، قابل حذف نیست.
- ✓ گاهی نهاد از جمله حذف می‌شود. در این مواقع تشخیص نهاد با توجه به فعل جمله یا اجزای جمله قبلی امکان‌پذیر است.
- هر روز به دیدن او می‌رفتم.
- (من) هر روز به دیدن او می‌رفتم.
- ✓ در اینجا از شناسه «م» موجود در آخر فعل «می‌رفتم» پی به نهاد یعنی «من» می‌بریم.
- کتاب من را بیاور.
- محمد! کتاب من را بیاور.
- ✓ اگر نهاد، کننده کار باشد به آن فاعل می‌گوییم و اگر از وضعیت و حالت آن خبر دهد، نهاد مسندالیه خوانده می‌شود. حالت یا وضعیتی که به مسندالیه نسبت داده‌ایم نیز مسند نام دارد.

- علی به خانه آمد.
- علی: کننده کار و فاعل است.
- علی خوشحال بود.
- علی: نهاد مسندالیه است که درباره وضعیت آن (خوشحالی) خبر می‌دهیم.

✓ گاهی یک نهاد برای چند جمله به کار می‌رود؛ به این شکل که در جمله اول می‌آید و در جملات دیگر حذف می‌شود.

- احمد به خانه رفت، لباس‌هایش را برداشت و از خانه خارج شد.

مطابقت نهاد و فعل

معمولاً نهاد و فعل به لحاظ مفرد و جمع بودن با هم تطابق دارند؛ به این معنی که اگر نهاد مفرد است فعل هم به‌صورت مفرد به کار می‌رود و اگر نهاد جمع است، فعل به شکل جمع می‌آید.

- احمد به جنگل رفت.
- آن‌ها به جنگل رفتند.

تعریف گزاره و انواع آن: گزاره خبری است که درباره نهاد می‌دهیم. مهم‌ترین بخش گزاره، فعل است و اجزای اصلی جمله به‌وسیله آن شناخته می‌شود. قید، مسند و مفعول و... همگی در قسمت گزاره قرار دارند. گزاره می‌تواند تنها از یک کلمه تشکیل شود و در این حالت آن یک کلمه، معمولاً فعل است.

- علی آمد.
- هوا گرم بود.
- امیر خانه را خرید.
- خانه: مفعول است که در قسمت گزاره قرار دارد.
- او آهسته راه می‌رود.
- آهسته: قید که در قسمت گزاره قرار دارد.

ساختار جملات در زبان فارسی (جملات پایه و پیرو در دستور زبان فارسی)

در زبان فارسی، جمله به دو صورت ساده و مرکب به کار می‌رود. جمله ساده دارای یک فعل و معنای کامل است و جمله مرکب از چند جمله و دو نوع هم‌پایه و ناهم‌پایه تشکیل می‌شود. در جملات مرکب هم‌پایه هر جمله دارای معنای مستقل است و جملات مرکب ناهم‌پایه با دو بخش جملات پایه و پیرو و معنای غیر مستقل به کار می‌روند. جملات مرکب هم‌پایه از دو یا چند جمله مستقل تشکیل شده است که به‌وسیله پیوندهای هم‌پایه‌ساز به هم مرتبط می‌شوند. در صورتی‌که این پیوندها از میان آن‌ها برداشته شود، هرکدام یک جمله مستقل خواهند بود. برای درک بهتر، به جمله زیر نگاه کنید که چطور دو جمله مستقل با کلمه اما، به عنوان پیوند هم‌پایه‌ساز، یک جمله مرکب هم‌پایه ساخته‌اند.

- من شب گذشته به مسافرت رفتم، اما خواهرم در خانه ماند.

جملات مرکب ناهم‌پایه یا جملات پایه و پیرو، دست کم از دو جمله تشکیل شده‌اند که به لحاظ معنایی به یکدیگر وابسته هستند. جمله پایه یا هسته، منظور اصلی نویسنده را نشان می‌دهد. جمله پیرو یا وابسته نیز جمله ناقصی است که به همراه جمله پایه به کار می‌رود و معنای آن را کامل می‌کند. این جمله مفاهیمی همچون نتیجه، زمان، شرط، علت و... را به جمله پایه اضافه می‌کند. جمله پیرو می‌تواند پیش یا پس از جمله پایه به کار برود و ارتباط دو جمله با حروف ربط یا همان پیوندهای وابسته‌ساز برقرار می‌شود.

- من رفتم برای این که مادرم را ببینم.
- من رفتم، در مثال بالا جمله پایه است و با پیوند وابسته‌ساز (برای این که) به جمله پیرو در انتهای جمله مرتبط شده است.

محل قرارگرفتن پیوندهای وابسته‌ساز در جملات مرکب ناهم‌پایه

پیوندهای وابسته‌ساز همیشه در جمله وابسته یا پیرو قرار دارد. گاهی این پیوندها در ابتدا و قبل از دو جمله هسته و وابسته، گاهی بین دو جمله و گاهی نیز بین کلمات جمله وابسته قرار می‌گیرد. گاهی نیز ممکن است پیوندهای وابسته‌ساز حذف شوند و در این موارد، ماهیت وابستگی از بافت جمله و رابطه میان دو جمله آشکار می‌شود.

- اگر فردا باران ببارد، نمی‌توانیم به سفر برویم. (پیوند وابسته‌ساز در ابتدای جمله پیرو)
- هوا تمیز می‌شود، اگر باران ببارد. (پیوند وابسته‌ساز در میان دو جمله پایه و پیرو)
- باران اگر ببارد، کشاورزان شاد می‌شوند. (پیوند وابسته‌ساز در میان کلمات جمله پیرو)
- کوشش کنید، موفق شوید. (حذف پیوند وابسته‌ساز «تا» از جمله «موفق شوید» که جمله پیرو است)

عدم استقلال معنایی جملات پایه و پیرو

برخی جمله پایه را جمله‌ای مستقل معرفی می‌کنند که به لحاظ معنایی به جزء دیگری وابسته نخواهد بود؛ این صحیح نیست و جمله پایه اگرچه ظاهر مستقلی دارد اما وابسته به عملی است که در جمله پیرو انجام می‌شود و کل جمله به‌صورت کامل معنا پیدا می‌کند. این رابطه در هر دو طرف جملات پایه و پیرو صدق می‌کند.

- اگر زمان کافی داشته باشم، استراحت خواهم کرد.
- در اینجا «استراحت خواهم کرد» جمله پایه و برای معنارسانی به جمله قبلی خود به کار رفته است؛ یعنی «اگر زمان کافی داشته باشم» وابسته است.

✓ گاهی نیز فعل جمله پایه متعدی است که در این حالت جمله پیرو به‌عنوان مفعول آن عمل می‌کند.

- به من گفته بود که این متن را برای او بنویسم.

✓ در این حالت، جمله دوم در حکم مفعول «به من گفته بود» است. پس می‌توان گفت در جملات مرکب ناهم‌پایه، به لحاظ معنایی، جمله مستقلی وجود ندارد و تمام اجزا در کنار هم سازنده یک معنای واحد هستند.

فعل متعدی فعلی است که برای داشتن معنا، نیازمند مفعول است. برای تشخیص آن از دو عبارت «چه چیزی را» و «چه کسی را» در اول فعل مورد نظر استفاده می‌کنیم؛ اگر معنی صحیحی داشت، فعل متعدی و در غیر این صورت، فعل لازم است.

انواع پیوندهای وابسته‌ساز: جملات پیرو عموماً توسط پیوندهای وابسته‌ساز به جمله پایه متصل می‌شود. این پیوندها به دو نوع وابسته‌ساز بسیط یا ساده مانند که، اگر، چون، تا، مگر، زیرا و وابسته‌ساز مرکب که از ترکیب چند واژه تشکیل شده‌اند، تقسیم می‌شود. واژه که در اغلب وابسته‌سازهای مرکب به کار می‌رود. این‌گونه پیوند به لحاظ ساخت، اشکال گوناگونی دارند که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

پیوندهای وابسته‌ساز مرکب

۱. حرف اضافه ساده + این که / آن که
- با آن که، با این که، تا آن که، تا این که، مگر آن که، جز این که، جز آن که، در این که، در آن که، برای این که، برای آن که

۲. حرف اضافه ساده + اسمی که بر زمان و مکان دلالت دارد + ی + که
- از زمانی که، از وقتی که، تا زمانی که، تا وقتی که، تا جایی که

۳. حرف اضافه مرکب + این که / آن که
- پس از این که، پس از آن که، درباره این که، درباره آن که، با وجود این که، با وجود آن که، صرف نظر از این که، صرف نظر از آن که

٤. حرف اضافه مرکب + که
- در صورتی که، در حالی که

٥. گروه‌های قیدی یا گروه‌هایی در نقش قید + که

- آنجا که، هر وقت که، هر وقتی که، هنگامی که، در همان شبی که، دو سال پیش که، هرگاه که

۶. اسم اشاره + که

- این که، همین که، همان که، چنان که، چندان که

۷. ترکیب‌هایی که معنای اصطلاحی دارند.

- از آنجا که، اگرچه، هرچند

✓ برخی پیوندها مانند در صورتی که، اگرچه و چون، هم در جملات مرکب هم‌پایه و هم در جملات مرکب ناهم‌پایه به کار می‌روند. برای تشخیص هم‌پایه یا ناهم‌پایه بودن این‌گونه جملات باید به مواردی که در سطرهای پیشین گفته شد، استناد کرد.

مطابقت نهاد و فعل

به طور عادی نهاد از جهت شخص و شناسه با فعل مطابقت دارد. برای مثال در جمله زیر، کلمه آدم‌ها به صورت جمع به کار رفته است، پس فعل متناسب با آن نیز جمع است: آدم‌ها می‌توانند دروغ بگویند و می‌گویند

اما همیشه این طور نیست و مواردی وجود دارد که سبب اختلاف نهاد و فعل می‌شود که در ادامه به آنها اشاره می‌کنیم.

۱. اگر نهاد انسان و مفرد باشد، فعل می‌تواند برای ادای احترام به صورت جمع به کار برده شود.

- بازپرس محترم، برای تکمیل هرچه سریعتر این پرونده سوالاتی پرسیدند.

۲. اگر نهاد جمع و بی‌جان باشد، می‌تواند هم با فعل مفرد هم با فعل جمع به کار برود. اگرچه شکل جمع آن در فارسی امروز پرکاربردتر است.

- کتاب‌ها از دستم افتاد.
- کتاب‌ها از دستم افتادند.

✓ اگر نهاد جمله، جمع و بی‌جان باشد، اما با استفاده از آرایه‌های تشخیص، ویژگی انسانی به آن نسبت داده شود، فعل فقط به صورت جمع به کار می‌رود.

- ستاره‌ها نگاه می‌کنند.

۳. هر یک از اسامی جمع نیز درباره تطابق با فعل، قواعد خاصی دارند.

الف ـ برای اسم‌های جمع جاندار نظیر قافله، کاروان، لشکر، سپاه، دسته، مجلس، شورا، هیأت، گروه، مجمع، گله و رمه فعل مفرد به کار می‌رود.

- کاروان به مقصد رسید.
- گروه پنج به علاوه یک جلسه تشکیل داد.

ب ـ اگر کلمه مردم در جایگاه نهاد به کار رفته باشد، فعل به صورت جمع نوشته می‌شود.

- مردم برای اهدای خون آمده بودند.

ج ـ وقتی کلمه ملت به عنوان نهاد به کار می‌رود، فعل هم به صورت مفرد و هم به صورت جمع می‌آید.

- ملت کوشا نباید زیر بار ستم برود.
- ملت کوشا نباید زیر بار ستم بروند.

د ـ اسم جمع دسته اگر برای بی‌جان به کار رود و در جایگاه نهاد باشد، فعل فقط به صورت مفرد می‌آید.

- دسته‌ای پول پیدا شد.
- دسته گل‌ها آماده شد.

٤. هر یک از اسامی مبهم از قاعده‌ای خاص پیروی می‌کنند.

الف ـ اگر اسم‌های مبهم یکی، کسی و هرکسی، برای جاندار به کار رود و در جایگاه نهاد قرار بگیرد، فعل به صورت مفرد می‌آید.

- کسی اینجا نیست؟
- هر کسی می‌تونه با ما بیاد.
- فکر کنم یک نفر سر رسید.

ب ـ اگر نهاد، یکی از اسم‌های مبهم جاندار مانند هر یک، هر کدام، هیچ یک و هیچ کدام باشد، فعل می‌تواند هم به صورت مفرد و هم به صورت جمع بیاید.

- هیچ یک با من همراهی نکردند.
- هیچ یک با من همراهی نکرد.
- هرکدام به راهی رفتند.
- هرکدام به راهی رفت.

ج ـ اگر اسم مبهم بعضی برای جسمی بی‌جان و در موقعیت نهاد به کار رود، فعلش می‌تواند هم به صورت مفرد و هم به صورت جمع به کار رود.

- بعضی لباس‌ها، بادوام‌تر است.
- بعضی لباس‌ها بادوام‌ترند.

٥. فعل برخی از جمع‌های مکسر همیشه با فعل مفرد به کار می‌رود. مهمترین این کلمات عبارتند از: اخلاق، عواقب، روابط، احوال، وظایف، مخارج، مداخل.

- اخلاق او ناپسند است.
- عواقب این انتخاب، روزی گریبانگیر تو خواهد شد.

٦. درباره کلمه اینجانب باید توجه داشته باشید که در نامه‌های اداری وقتی به نشانه تواضع و ادب، در جایگاه نهاد به کار برود فعل آن به صورت مفرد و سوم شخص به کار می‌رود.

- اینجانب علی احمدی به استحضار می‌رساند که دوره آموزشی خوشنویسی را با موفقیت به پایان رسانده‌ام.

✓ باید توجه داشت که در برخی جملات، همراهی نهاد با حروف در مفرد یا جمع بودنِ فعل تأثیرگذار است:

- استاد و دانشجویان برای ارائه یک مقاله علمی به دانشگاه رفتند.
- استاد با دانشجویان برای ارائه یک مقاله علمی به دانشگاه رفت.

مضاف و مضاف الیه

مضاف و مضاف الیه دو نقش برای اسم‌هایی هستند که به دنبال هم می‌آیند. این دو اسم با هم و در کنار هم نقش اضافی یا مضاف الیهی می‌سازند. مضاف الیه در لغت به معنی اضافه شده به آن یا نسبت یافته به آن است. در دستور زبان، مضاف الیه (متمم اسم) اسم یا کلمه جانشین اسم (ضمیر) است که به اسم دیگری می‌پیوندد، چیزی را به آن نسبت می‌دهد و توضیحی درباره اسم ارائه می‌کند، به کلمات دوم در ترکیب‌های زیر دقت کنید:

مادر حسین

درخت همسایه

کوه دماوند

سرزمین ایران

در مثال‌های بالا وابستگی کلمه اول به کلمه دوم کاملا مشهود است. کلمه دوم به نحوی درباره کلمه اول توضیح می‌دهد؛ درخت متعلق به همسایه است، مادر متعلق به حسین است و کوه نامش دماوند است. این ترکیب‌ها در جمله علاوه بر نسبت دادن چیزی به اسم، معنای جمله و اسم را نیز کامل می‌کنند و انتقال پیام را کامل‌تر و دقیق‌تر می‌کنند. اسمی که مقصود اصلی گوینده بوده و مضاف الیه برای توضیح و تکمیل معنی آن آمده است، مضاف خوانده می‌شود، برای مثال در ترکیب‌های بالا مادر، درخت، کوه و سرزمین مضاف هستند. در ادامه به چند نکته مهم درباره مضاف و مضاف‌الیه اشاره می‌کنیم:

۱. در حالت عادی بعد از مضاف، کسره می‌آید و هر گاه مضاف، مختوم به الف یا واو باشد، بعد از مضاف و پیش از مضاف الیه، ی اضافه می‌شود:
- آوای بلبل، موی سر
✓ اما هر گاه مضاف، مختوم به ه غیرملفوظ باشد، این حرف به صورت ۀ در می‌آید و به شکل ی تلفظ می‌شود:
- خانۀ یوسف
✓ این در حالی است که در سایر حالات، بعد از مضاف یک کسره تلفظ می‌شود:
- دوستِ مریم

۲. مضاف الیه نیز مانند فاعل، مفعول و متمم همیشه اسم نیست، بلکه گاهی ضمیر یا صفت جانشین اسم است:
- کتاب او را گرفتم.

۳. گاهی ممکن است یک اسم چند مضاف الیه به همراه چند صفت داشته باشد که در بلاغت زبان فارسی به آن تتابع اضافات می‌گویند:
- ساکنانِ حرمِ سترِ عفافِ ملکوت با من راه نشین باده مستانه زدند. (حافظ)

٤. اگر مضاف الیه ضمیر شخصی غیر مفرد باشد (ـم، ـت، ـش)، کسرۀ مضاف بر اثر برخورد دو مصوت حذف می‌شود مانند:
- کتابم، کتابت، کتابش

انواع مضاف‌الیه: دستورهای سنتی معمولا ترکیب‌ها (گروها) ی اسمی اضافی را براساس نوع رابطه و مفهومی که دارند، به گروه‌های زیر تقسیم می‌کنند:

۱. **اضافه ملکی:** در این نوع اضافه، بین مضاف و مضاف الیه رابطه مالکیت برقرار است. در این معنا معمولا مضاف الیه مالک مضاف است و مخصوص جانداران و انسان‌ها یا اشیایی است که آنها را مانند جاندار و صاحب عقل تصور کنند و همچنین برای شش شخص ضمایر منفصل و متصل یا اسم اشخاص نیز به کار می‌رود، مانند:
- کتاب محمد، خودکار من
- یعنی کتابی که مالک آن محمد است و خودکاری که من صاحبش هستم.
✓ ضمایر منفصل و متصل، ضمایر مشارکت و تاکید برای هر شش صیغه و ضمایر مبهم هر گاه مضاف الیه واقع شوند، اضافه ملکی هستند:
- به چشم خویش دیدم در بیابان که آهسته سبق برد از شتابان (سعدی)
- عزم دیدار تو دارد جان بر لب آمده بازگردد یا برآید چیست فرمان شما (حافظ)
✓ اگر مضاف، کلمه‌ای مانند صاحب، خداوند و مالک باشد در ترکیبی مثل صاحب خانه، می‌بینیم که ترتیب برخلاف ترکیب یاد شده، مالک به ملک اضافه شده است.

۲. **اضافه تخصیصی:** در این نوع اضافه، مضاف مخصوص مضاف الیه است مثل:
- میز ناهارخوری، پنجره بیمارستان

- در این ترکیب می‌بینیم که ناهارخوری مالک میز نیست و فقط به میز اختصاص پیدا کرده است.

✓ تفاوت اضافه ملکی و تخصیصی در آن است که مضاف‌الیه در اضافه ملکی معمولا انسان است و می‌تواند مالک باشد و در مضاف تصرف کند؛ ولی در اضافه تخصیصی چنین نیست. برای مثال، ترکیب اضافی ملکی خانهٔ مادرم یعنی خانه‌ای که مالک و دارنده آن، مادرم است؛ اما ترکیب اضافی تخصیصی کتاب کودک یعنی کتابی که مخصوص کودک است.

۳. **اضافه توضیحی:** در این نوع اضافه، مضاف الیه نامی است برای مضافی که اسم عام است، مانند:

- شهر تهران، قارهٔ آسیا، کتاب گلستان

✓ شهر، قاره، کتاب اسم‌های عام هستند و نام‌های تهران، آسیا و گلستان دربارهٔ این اسم‌های عام توضیح می‌دهند یا آنها را مشخص و خاص می‌کنند.

٤. **اضافه بیانی (جنسی):** در این نوع اضافه، مضاف‌الیه جنس مضاف را مشخص می‌کند، مثل مشخص شدن جنس کلاه در ترکیب زیر:

- کلاه پشم

✓ یا نمونه‌های دیگر که در آن جنس جام یا سینی مشخص می‌شود:

- جام طلا، سینی نقره

✓ در این اضافه، مضاف الیه با وجود اسم بودن، ارزش و معنی وصفی دارد:

- کلاه پشم = کلاه پشمی
- جام طلا = جام طلایی

۵. **اضافه تشبیهی:** اضافه تشبیهی که بیشتر در متن‌های ادبی و شعر کاربرد دارد، اضافه‌ای است که میان مضاف و مضاف‌الیه‌اش رابطه شباهت و همانندی برقرار است، حال گاهی مضاف به مضاف الیه تشبیه می‌شود مانند ترکیب زیر:

- لب لعل، قد سرو
- لب در سرخی به لعل، قد در بلندی به سرو تشبیه شده است و گاهی مضاف الیه به مضاف تشبیه می‌شود مثل ترکیب لعل لب و سرو قد.

٦. **اضافه استعاری:** کاربرد اضافه استعاری نیز مانند اضافه تشبیهی در متون ادبی و شعر است. در این ترکیب مضاف در معنایی غیر از معنای حقیقی خود به کار می‌رود، مثل راه در این مصرع:

- دیشب به سیل اشک ره خواب می‌زدم.
- یا مثال‌های دیگری چون: دستِ روزگار، دیوارِ جدایی

✓ بعضی دستورنویسان این نوع اضافه را اضافه مجازی نیز نامیده‌اند.

۷. **اضافه اقترانی:** در این نوع اضافه معنای مقارنت و همراهی بین مضاف و مضاف الیه برقرار است، مثل:

- دستِ ادب (دستِ ادب بر سینه نهادم)
- زانوی تلمذ

۸. **اضافه بنوت (فرزندی):** در این نوع اضافه مضاف نام فرزند و مضاف الیه نام والدین است، مثل:

- رستمِ زال

۹. **اضافه مقلوب:** قانون در ترکیب‌های اضافی چنین است که مضاف با کسره به مضاف الیه متصل شود اما گاهی برعکس می‌شود و مضاف بدون هیچ کسره اضافه‌ای بعد از مضاف الیه می‌آید. این ترکیب که در نظر دستورنویسان متأخر، اسم مرکب نامیده می‌شود یکی از شیوه‌های ساخت واژه‌های جدید در زبان فارسی و فرهنگستان زبان فارسی بوده است؛ مثلا مهمان‌خانه، کارخانه، دانشسرا و ... از جمله این نوع ترکیب یا اسم مرکب هستند که در حقیقت مضاف و مضاف الیه بوده‌اند.

✓ کسره اضافه گاهی بدون اینکه مضاف و مضاف الیه جابک شده باشند در ترکیب‌های اضافی حذف می‌شود که به آن فک اضافه می‌گویند. این نمونه را در ترکیب‌های زیر که اسم مرکب هم نامیده شده‌اند، می‌بینیم:

- مادر زن

- برادر زن
- برادر شوهر
- خواهر شوهر

✓ در شعر و ادبیات کلاسیک گاهی را در میان مضاف و مضاف الیهی که جا به جا شده‌اند می‌آید که به آن را فک اضافه می‌گویند:

- یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود دیده را روشنی از نور رخت حاصل بود (که در حقیقت بوده روشنی دیده).

۱۰. **اضافه گسسته:** در این نوع اضافه، مضاف الیه بدون نشانه اضافه پیش از مضاف می‌آید و ضمیری در آخر آن به مضاف الیه برمی‌گردد:

- شهسوار من که مه آیینه‌دار روی اوست تاج خورشید بلندش خاک نعل مرکب است
- که در اصل چنین بوده است: خاک نعل شهسوار من که مه آیینه‌دار روی اوست مثل تاج خورشید بلند است. در اینجا میان مضاف و مضاف الیه فاصله افتاده است.

✓ در شعر فارسی جدایی مضاف از مضاف الیه رایج بوده و حتی در ترکیب‌هایی که مضاف الیه ضمیر شخصی هم باشد این اتفاق می‌افتد:

- گل عزیز است غنیمت شمریدش صحبت (در حقیقت صحبتش بوده است)

تفاوت اضافه تشبیهی و اضافه استعاری: تفاوت اضافه تشبیهی و اضافه استعاری در این است که در اضافه تشبیهی مضاف و مضاف الیه، هر دو مشبه و مشبهٌبه هستند. در حالی که در اضافه استعاری در ترکیب اضافی یا مشبه را داریم یا مشبهبه و به جای هر کدام از طرف‌ها که غایب است، لوازم و متعلقات آن ذکر می‌شود؛ چنانکه در ترکیب ره خواب، خواب عابری است که راهش زده شده است. در واقع خواب از متعلقات انسان یا همان مشبه است. همچنین است ترکیب دست صبا و زلف سمن در بیت‌های زیر که هر دو اضافه استعاری هستند:

دست صبا به زلف سمن، شانه می‌زند ابر بهار، نعره مستانه می‌زند

روش تشخیص مضاف و مضاف الیه از صفت و موصوف: ما در زبان فارسی علاوه بر ترکیب اضافی که دو اسم به هم اضافه می‌شوند و معمولا تعلق را نشان می‌دهند، ترکیب وصفی نیز داریم. در ترکیب وصفی یک صفت به اسم اضافه می‌شود و درباره چگونگی و کیفیت آن توضیح می‌دهد. اگر چه در ظاهر هم صفت و موصوف و هم مضاف و مضاف الیه حاصل ترکیب دو کلمه هستند اما معنای حاصل از این دو ترکیب متفاوت است؛ مقصود از صفت همان موصوف است ولی مقصود از مضاف الیه همان مضاف نیست. برای مثال اگر بگوییم آب گوارا مقصود از گوارا، آب (خاصیتی از آب) است ولی اگر بگوییم آب قنات می‌بینیم که قنات چیزی غیر از آب است. تشخیص این دو ترکیب از هم به دلیل نزدیکی معنایی گاهی دشوار است، برای تشخیص راحت‌تر آنها راهکارهایی وجود دارد که در ادامه با هم مرور می‌کنیم:

۱. افزودن علامت صفت تفضیلی تر و صفت عالی ترین: اگر در صورت افزودن تر و ترین به صفت (کلمه دوم ترکیب وصفی) ترکیب معنادار نبود، ترکیب، ترکیب اضافی است؛ برای مثال، عبارت در مسجد را نمی‌توانیم به صورت در مسجدتر استفاده کنیم؛ اما اگر در ترکیب (وصفی) گل زیبا، تر یا ترین را به صفت اضافه کنیم ترکیب همچنان معنادار خواهد بود، برای نمونه، گل زیبا را می‌توانیم بنویسیم گل زیباتر یا گل زیباترین.

۲. آوردن این و آن بین دو کلمه ترکیب: اگر این و آن را پس از مضاف و قبل از مضاف الیه بیاوریم جمله معنادار خواهد بود، برای مثال می‌توان گفت: در این مسجد؛ اما نمی‌توان این یا آن را بین دو کلمه موصوف و صفت آورد در حالی که معنادار باشد، برای مثال در این ترکیب: گل این زیبا

۳. استفاده از یای نسبت یا یای وحدت: اگر یای نسبت یا یای وحدت را در ترکیب اضافی به اسم اضافه کنیم، ترکیب معنادار نخواهد بود برای مثال: دری مسجد؛ اما اگر این دو یا را به اسم در ترکیب وصفی اضافه کنیم، ترکیب باز هم معنادار خواهد بود، برای مثال: گلی زیبا

✓ چنانچه به مضاف الیه اشیا، پسوند ی افزوده شود؛ اضافه به ترکیب وصفی یا صفت بیانی‌نسبی بدل می‌شود، مانند:

- کمربند چرمی

- گردنبند طلایی
- استکان چینی

٤. آوردن افعال است یا بود بعد از ترکیب: اگر است یا بود را در پایان ترکیب اضافی بیاوریم و کسره را از میان دو کلمه برداریم، جمله معنا نخواهد داشت، اما اگر است و بود را بعد از ترکیب وصفی قرار دهیم و کسره را به ساکن تبدیل کنیم جمله معنادار خواهد بود برای نمونه:

- ترکیب اضافی: در، مسجد است.
- ترکیب وصفی: گل، زیبا است.

شبه مضاف الیه: شبه مضاف الیه، اسم یا گروه اسمی است که با حرف اضافه‌ای غیر از کسره به اسم هسته خود مربوط می‌شود، مانند:

- کار در کارخانه
- تلاش برای سلامتی

اسمی که شبه مضاف الیه دارد، شبه مضاف نام دارد و ارتباط شبه مضاف و شبه مضاف الیه را شبه اضافه می‌گویند. شبه مضاف در بیشتر موارد اسم معنی است؛ از جمله، مصدر و اسم مصدر.

نکته: شبه مضاف الیه می‌تواند با کسره نیز همراه باشد یعنی کسره پیش از حرف اضافه دیگر بیاید. به خصوص در مصدرها، مانند:

- رفتنِ به بازار
- آمدنِ از دانشگاه

مفعول

مفعول کلمه‌ای عربی است که معنای آن، انجام داده شده است و اشاره به کسی یا چیزی دارد که فعل بر آن واقع شده باشد. در دستور زبان فارسی هم مفعول، اسم یا یک گروه اسمی است که کاری روی آن انجام می‌شود و معنی جمله را کامل می‌کند. برای مثال، به جمله‌های زیر دقت کنید:

- علی در را بست.
- زهرا چای را نوشید.
- میثم پنجره‌ها را رنگ کرد.

حتما می‌دانید که هر جمله از دو بخش نهاد و گزاره ساخته شده است. جزء اصلی نهاد، گاهی فاعل و جز اصلی گزاره، همیشه فعل است. همانطور که می‌دانیم، فاعل کسی است که فعلی را انجام می‌دهد؛ مانند آریا در جمله زیر:

- آریا نشست.

معنای جمله بالا به خودی خود کامل است و نیاز به هیچ کلمه دیگری ندارد تا مفهومی را در ذهن مخاطب روشن کند؛ اما در برخی مواقع جمله معنای کامل ندارد و شنونده منتظر می‌ماند تا اطلاعات بیشتری دریافت کند، به جمله زیر توجه کنید:

- به تو هدیه می‌کنم که روزی به خاطر بیاوری تا چه اندازه دوستت داشتم.

احتمالا پس از خواندن این جمله، به ذهن شما هم خطور کرد که چه چیزی را هدیه می‌کند؟ بنابراین جمله کامل نیست و فعل از فاعل تجاوز کرده و بر کسی یا چیز دیگری نیز واقع شده است. این کس یا چیز را مفعول می‌گوییم. جمله زیر را بخوانید:

- این کتاب را به تو هدیه می‌کنم که روزی به خاطر بیاوری تا چه اندازه دوستت داشتم.

* به چند مثال دیگر درباره مفعول دقت کنید:

- ستاره کارخانه را خرید.
- شهاب گل می‌فروشد.

✓ اگر خانه و گل را از دو جمله بالا حذف کنیم معنی کامل و رسایی نخواهند داشت.

✓ همانطوری که شاید تاکنون متوجه شده‌اید، مفعول اغلب در جمله‌هایی به کار می‌رود که فعل متعدی داشته باشند.

جایگاه مفعول در جمله: جایگاه مفعول در جمله معمولا پس از نهاد و پیش از فعل است. مفعول می‌تواند اسم، ضمیر شخصی یا ضمیر اشاره باشد:

- اسم: استاد ستاره را سرزنش کرد.
- ضمیر شخصی: مادر او را تحسین کرد.
- ضمیر اشاره: بچه‌ها آن را نیاوردند.

نکته: شاید بد نباشد که در این بخش، به محل صحیح قرار گرفتن را در جمله هم اشاره‌ای بکنیم. وقتی جمله‌ای متعدی را می‌نویسید تلاش کنید که حرف را (نشانه مفعول) بلافاصله پس از مفعول بیاید. به مثال زیر دقت کنید:

- نادرست: من کتابی که از دوستم گرفتم را به او پس دادم.
- درست: من کتابی را که از دوستم گرفتم، به او پس دادم.
- همانطوری که می‌بینید، کتابی مفعول است و بلافاصله پس از آن باید کلمه را بیاید.

روش تشخیص مفعول: برای تشخیص مفعول در جمله، علاوه بر توجه به حضور حرف نشانه را، می‌تواند از پرسشی با ساختار زیر کمک گرفت:

- چه چیزی / چه کسی + را + فعل = مفعول
- چرا مثل دیوانه‌ها با حیوانات و گیاهان صحبت می‌کنی؟ آنها که زبان تو را نمی‌فهمند؟
- برای تشخیص مفعول این جمله می‌پرسیم:
- چه چیزی را نمی‌فهمند؟ زبان تو را (مفعول)

✓ گاهی مفعول در جمله وابسته می‌آید که در این صورت سوال را از جمله هسته می‌پرسیم، مثال:

- گفتم ای سلطان خوبان رحم کن بر این غریب
- می‌پرسیم:
- چه چیزی + را + گفتم؟ = ای سلطان خوبان رحم کن بر این غریب.

نشانه‌های ظاهری مفعول در جمله

۱. مفعول معرفه (شناس) با همراهی را

- همه جزوه‌ها را پاکنویس کردم.

۲. با ی در صورتی که مفعول نکره (ناشناس) باشد

- کتابی آوردم.

۳. بدون را و ی، در صورتی که منظور از آن بیان جنس باشد

- کتاب آورده‌ام.
- یعنی آنچه آورده‌ام کتاب است نه چیز دیگر.

✓ یا وقتی در جمله‌ای پرسشی می‌پرسیم:

- نیما چه می‌خریدی؟
- سیب می‌خریدم.

✓ در اینجا چه به معنای چه جنسی است و آنچه در پاسخ آمده است جنسی است که خریده شده است.

٤. د) و در آخر گاهی همراه را و ی

- دوستان گویند سعدی! خیمه بر گلزار زن من گلی را دوست می‌دارم که در گلزار نیست. (سعدی)
- امروز دوستی را در خیابان دیدم که سال‌ها به دنبالش بودم.

✓ در بعضی دستورها، مفعول را مفعول بی‌واسطه یا مفعول صریح نامیده‌اند، در مقابل، از متمم با عنوان مفعول به‌واسطه یا مفعول غیرصریح یاد کرده‌اند.

✓ از کلمات و نقش‌های دستوری است که ممکن است در جمله حذف شود برای مثال در جمله زیر می‌توانیم مشاهده کنیم که مفعول حذف شده است:

- کتابم کو؟
- علی برد. (علی کتاب را برد)
- حامد نامه را برداشت و پست کرد. (حامد نامه را برداشت/ حامد نامه را پست کرد)

جمله معترضه

جمله معترضه یا میان‌جمله عبارتی است که در ضمنِ جمله اصلی می‌آید و اگر آن را حذف کنیم در معنا و مفهوم جملهٔ اصلی تغییری ایجاد نمی‌شود. جمله معترضه معمولاً بین دو خط تیره نوشته می‌شود و بر دو نوع است:

۱. **معترضه دعایی:** در این جمله‌های معترضه مفهوم دعا، نفرین یا آرزو وجود دارد؛ مانند:

- مادربزرگم- خدا رحمتش کند - خیلی مهربان بود.
- جمله - خدا رحمتش کند- معترضه دعایی است و اگر حذف شود پیام جمله یعنی مهربان بودن مادربزرگ به‌درستی منتقل می‌شود.

۲. **معترضه توضیحی:** در این میان‌جمله‌ها، درباره نهاد توضیح داده می‌شود؛ برای مثال؛

- حافظ -که در قرن هفتم می‌زیست- غزل‌های نابی دارد.

✓ ما در متن‌های کهن با جمله‌های معترضه بیشتر سروکار داریم؛ عباراتی نظیر:

- صلوات الله علیه، سلام الله، صلی الله علیه و آله و سلّم، رضی الله عنه، رحمت الله علیه، عزّوجل و...

✓ اغلب این جملات معترضه در روزگارِ ما، با علامت‌های اختصاری در متن دیده می‌شود.

✓ جمله‌های معترضه در شعر هم کاربرد دارد و برای درک مفهوم شعر باید این جمله‌ها را شناسایی کنیم.

- من نِیَم جنس شهنشه -دور از او- لیک دارم در تجلی نور از او (مثنوی معنوی، مولانا)

شبه جمله و صوت

شبه جمله: شبه جمله یکی از نام‌هایی است که عده‌ای از دستورنویسان برای نوعی از جملات بی فعل برگزیده‌اند. جمله‌های بی‌فعل اقسام مختلفی دارند و از پرکاربردترین جملات، در زبان گفتار و حتی نوشتار فارسی محسوب می‌شوند. در واقع، شبه جمله کلمه یا کلماتی است که معنای یک جمله کامل را با خود حمل می‌کند و عمل فعل را انجام می‌دهد؛ در صورتی که در ساختمان آن، فعلی وجود ندارد. مثال‌های زیر همگی شبه‌جمله هستند.

- دریغا: افسوس می‌خورم.
- بَه: تحسین می‌کنم.

- زینهار: دوری کن.
- بسم‌الله: بفرمایید.
- دقت: توجه کن.
- خاموش: حرف نزن.

- **شبه جمله ساده:** ساختمان شبه جمله ساده از یک کلمه تشکیل می‌شود.

- آفرین، لعنت

- **شبه جمله مرکب:** ساختمان شبه جمله مرکب معمولا تشکیل شده از دو یا چند جزء است.

- خیلی خوب، ای دریغ، هزار آفرین

کاربرد شبه جمله: شبه جمله‌ها برای بیان حالات مختلفی به کار می‌روند که در ادامه با مثال‌هایی آنها را ذکر خواهیم کرد.

- شادی: خوشا، به سلامتی، مژده، الحمدلله، چشمم روشن
- امر، دستور و خواهش: ساکت، آتش، خاموش، یواش، بسم الله، حمله، تندتر، زود، کمک، از نو
- دعا، آرزوی خوب و امید: آمین، کاش، ای کاش، کاشکی، به سلامت، پاینده، خداحافظ، به امید دیدار، شب خوش، سفر به خیر
- تبریک، تحسین و تشویق: آفرین بر تو، درود بر تو، عالی، چه عالی، ای‌والله، مرحبا، خیلی خوب، چه خوب، احسنت
- سپاسگزاری: متشکرم، سپاس
- آگاهی: زنهار، هین
- افسوس: دریغ، دریغا، داد، فریاد، امان، حیف، هیهات، واویلا
- قبول کردن: چشم، بله قربان، ای به چشم، به روی چشم
- ترحم: بیچاره، طفلکی
- دشنام و نفرین: زهر مار، کوفت، مرگ، لعنت، خاک بر سرش
- انکار: حاشا، هرگز، نه
- سوگند: به خدا، به جان خودم، به شرافتم قسم

✓ ترکیبات عربی نیز در فارسی می‌توانند به عنوان شبه جمله‌ها به کار بروند.

- الامان، الحذر، وامصیبتا، واحسرتا، بارک‌الله، استغفرالله، سبحان‌الله، نعوذبالله، ماشاءالله و...

✓ برخی از صاحب‌نظران، حروف ندا مانند ای، یا و الف بعد از اسم (مانند الف پروردگارا) را نیز شبه‌جمله می‌دانند.

✓ شبه جمله گاهی با اسم، صفت یا قید مشترک است و این نقش‌های دستوری را می‌پذیرد. بسیار خوب، حاشا

✓ اگر شبه جمله به وسیله ای یا پسوند الف یا تکرار و عدد یا هر دو مورد از این موارد ذکر شده به صورت همزمان به کار برود، بار معنایی آن دارای تاکید می‌شود. ای دریغ، دریغا، افسوس، افسوس، هزاران آفرین، هرگز هرگز و...

✓ زمانی که شبه جمله حاکی از شادی، امر، تحسین و ... باشد، معمولا پس از آن علامت تعجب می‌آید.

صوت: صوت نیز نوعی سخن معرفی شده است که مفهوم یک جمله را دارد، اما با واژه‌های معمول زبان ساخته نمی‌شود و کاربرد آن تنها برای بیان حالات عاطفی و روحی است. صوت در طبقه‌بندی نحوی وارد نمی‌شود و نمی‌توان آن را اسم، صفت، قید یا فعل دانست. این اصوات عموماً نقش فعل را بازی می‌کنند، بی آنکه شکل آن‌ها را داشته باشند. صوت را از جمله‌های استثنایی زبان فارسی دانسته‌اند و در کتاب بیشتر دستورنویسان، جزو شبه جمله‌ها تقسیم‌بندی شده است که در ادامه به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم.

- دستور: هیس، کیش کیش
- درد: آخ، اوخ، آی

- لذت: آه
- افسوس: وای، آه آه، ای وای
- ناخشنودی: اَه، امان
- تنفر: اَه‌اَه، پیف، عق
- هشدار: اُهوی، اهای، هی
- صدا زدن: آهای، هی
- اعتراض: اِ، اِهه، دِهه
- تمسخر و خوار کردن: اُهو، اِهه، هُو
- پاسخ منفی: نُچ

بدل

بدل اسم یا گروه اسمی است که شهرت، لقب، نام و یا یکی از خصوصیات اسم پیش از خود را بیان می‌کند. در واقع بدل برای توضیح یا تاکید اسمِ پیش از خود می‌آید .برای روشن شدن مفهوم بدل، به این مثال توجه کنید:

- حافظ، غزل‌سرای بزرگ فارسی، در شیراز به دنیا آمد.

در این جمله برای توضیح بیشتر دربارهٔ حافظ گروه اسمیِ غزل‌سرای بزرگ فارسی، آمده است. این گروه اسمی، حافظ را بیشتر معرفی می‌کند و بدل از حافظ است؛ بنابراین بدل واژه یا واژه‌هایی است که توضیحِ بیش‌تری درباره واژه یا واژه‌های پیش از خود می‌دهد که معمولاً بین دو ویرگول یا درنگ‌نما قرار می‌گیرد.

برای روشن‌تر شدن موضوع، به مثال زیر توجه کنید:

- ایران، میهن عزیز ما، سرزمین علم و فرهنگ است؛
- در این جمله، میهن عزیز ما، بدل است.

✓ در جمله‌هایی که ضمیر مشترک یا همان خود، خویش و خویشتن به کار رفته است، نیز بدل وجود دارد. به مثال زیر دقت کنید که واژه خودم، در آن نقش بدل دارد.

- من، خودم، امروز به پارک می‌روم.
- من، خودم، به او گفتم با تو تماس بگیرد.

✓ توجه داشته باشید، برای اینکه کلمه یا گروهی از کلمات نقش بدل داشته باشد؛ شرایطی لازم است:

۱. اسم قبل از بدل نباید کسره داشته باشد.
۲. بدل بین دو ویرگول یا درنگ‌نما قرار می‌گیرد.
۳. بدل و اسم قبل از آن باید درباره یک چیز یا یک شخص باشد، اگر دو چیز را بیان کند بدل نیست.

✓ لازم به یادآوری است که حذفِ بدل به معنای جمله آسیبی وارد نمی‌کند. برای مثال در جمله زیر اگر بدل یا مهد دلیران هم حذف شود پیام جمله درست منتقل می‌شود.

- ایران، مهد دلیران، دارای تمدن چندین هزار ساله است.

تفاوت بدل یا جمله معترضه

- جمله معترضه معمولاً بین دو خط تیره نوشته می‌شود و بدل بین دو ویرگول قرار می‌گیرد.
- معترضه جمله است ولی بدل تنها یک عبارت است و جمله نیست.

ندا و منادا

منادا، اسم یا حرفی است که معمولا به همراه حرف ندا می‌آید و برای مخاطب قرار دادن خدا، معشوق یا هر شخص یا شی دیگربه کار می‌رود و هدف گوینده معمولا تاکید بر آن است.

حروفی چون الف، ای و یا حروف نشانه ندا شناخته می‌شوند و اسمی که بعد یا قبل از این حروف می‌آید منادا خوانده می‌شود و پس از آن علامت تعجب می‌گذاریم.

- جانا! حدیث حسنت در داستان نگنجد (عطار)
- ای دوست! بیا تا غم فردا نخوریم.

✓ ندا و منادا ار انواع شبه جمله هستند که همواره یک جمله شمرده می‌شوند.

حروف ندا: چنانکه در بالا آمد حروف ای، یا، الف با آمدن در ابتدا یا انتهای اسم در ساختن ندا و منادا نقش دارند. در ادامه به شیوه ساخت و کاربرد هر یک از حروف برای ساخت شبه جمله ندا می‌پردازیم:

- **ای:** نشانه نداست که در ابتدای کلمه می‌آید و نقش منادایی دارد، مانند:
  - ای خدا، ای دوست و...
- **یا:** حرف یا نیز همچون ای در ابتدای کلمه (اسم) می‌آید و منادا می‌سازد، مانند:
  - یا رب، یا ابوالفضل و...
  - یا رب به وقت گل گنه بنده عفو کن وین ماجرا به سرو لب جویبار بخش (دیوان اشعار، حافظ)
- **الف (ا):** برخلاف دو حرف دیگر در آخر کلمه (اسم) می‌آید و حرف قبل از خود را منادا می‌کند، مانند:
  - دلا، یارا، حافظا و...
  - سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز (دیوان اشعار، سعدی)

✓ آی و آهای نیز در زبان محاوره همان حرف ندا هستند. همچنین ناسزاهایی چون بیچاره، بدبخت، احمق و کلام‌های محبت‌آمیزی مانند عزیزم و مهربانم نیز ندا هستند.

انواع واو در زبان فارسی

حرف واو سی‌امین حرف و یکی از پرکاربردترین حروف در زبان فارسی است. این حرف از جمله حروفی است که در ساختار جمله هم ایفای نقش می‌کند؛ یعنی نقش دستوری خاصی را می‌پذیرد و با توجه به موقعیت قرار گرفتنش در جمله، معنا و مفهوم یک یا چند کلمه را به تنهایی به عهده می‌گیرد. علاوه بر این، از مصوت‌های بلند زبان فارسی حرکت فتحه یا ضمه را (با توجه به کاربردش در جمله یا کلمه) می‌پذیرد و از آن به عنوان پایه همزه نیز استفاده می‌شود. دستورنویسان برای انواع واو در زبان فارسی دسته‌بندی‌های مختلفی در نظر گرفته‌اند؛ که قصد داریم در این مبحث آنها را برای شما بازگو کنیم.

در نگاه نخست انواع واو در زبان فارسی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد، یکی واوهایی که نقش‌های دستوری و زبانی دارند و به کلمات و جملات قبل و بعد خود نقش‌های دستوری می‌دهند، دوم واوهایی که علاوه بر نقش دستوری، معنا و مفهومی را نیز انتقال می‌دهند.

انواع واو با نقش دستوری

- **واو عطف:** هر گاه واو میان چند کلمه و اسم که نقش یکسانی دارند بیاید، آن را واو عطف می‌نامند. کلمه‌ای را که قبل از واو عطف می‌آید معطوف الیه و کلمه‌ای را که بعد از آن می‌آید معطوف می‌نامند، برای مثال:

- مریم و فاطمه گفتند.

✓ در این جمله مریم و فاطمه هر دو اسم هستند و هر دو نقش فاعلی دارند. از آنجا که واو میان این دو اسم، واو عطف است، مریم معطوف الیه و فاطمه معطوف است. یا مثال‌های زیر:

- آریا دانا و باتدبیر است.
- ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند.

✓ اگر تعداد کلمات معطوف، بیش از دو مورد باشد، فقط میان دو کلمه آخر، واو می‌آید و سایر کلمه‌ها را با ویرگول از یکدیگر جدا می‌کنند. ویرگول در این شرایط در معنای واو است و کلمات را به هم معطوف می‌کند:

- استان‌های فارس، گیلان، خراسان، آذربایجان شرقی و سمنان همچنان از استان‌های قرمز کرونایی هستند.

✓ باید توجه کرد که واو در گذشته با صدای «اُ» تلفظ می‌شده است. امروز در محاوره نیز به همین شکل خوانده می‌شود اما در پاره‌ای از موارد، در نوشتار زبان فارسی و تحت تأثیر از واو مفتوح در زبان عربی، با فتحه خوانده می‌شود. پس اگر بخواهیم برای سهولت کار، یک قانون کلی وضع کنیم؛ می‌توانیم بگوییم هر وقت حرف واو بین دو کلمه باشد، به صورت «وُ» و هر زمان بین دو جمله باشد به صورت «وَ» و در آغاز جمله نیز (به ویژه در شعر) به شکل مفتوح (وَ) تلفظ می‌شود.

- دیدم که نصیحت نمی‌پذیرد وَ دم گرم من در آهن سرد او اثر نمی‌کند. (گلستان، سعدی)
- و دیگر که اندر دلش راز شاه بدارد نگوید به خورشید وُ ماه (شاهنامه، فردوسی)

✓ واو در گفتار، محاوره و زبان شعر، گاهی کامل حذف می‌شود.

- پدر مادرش واکسن زدند: پدر و مادرش
- نگارینا روا داری بدین سان تو اندر خانه من در برف و باران (فخر گرگانی)

- **واو ربط:** واو ربطی، واوی است که میان دو جمله با معنای پیوسته به کار می‌رود. به همین دلیل عده‌ای آن را واو ربط هم‌پایه‌ساز هم نامیده‌اند.

- من واکسن زدم و به مسافرت رفتم.
- این دو جمله در عین حال که هر یک جمله‌های مستقلی هستند و هیچ یک جزئی از جمله دیگر نیست، با واو ربط، هم‌پایه شده‌اند.

✓ واوی که بین چند فعل به کار رود، واو ربط محسوب می‌شود.

- آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند.

✓ در میان جملاتی که با حرف واو ربط هم‌پایه می‌شوند، مانند واو عطف، می‌توان ویرگول را میان جملات آورد و دو جمله آخر را با واو به هم مربوط کرد، برای مثال:

- بقدر هر سکون راحت بود بنگر مراتب را دویدن، رفتن، استادن، نشستن، خفتن و مردن (صائب)

- **واو حالیه یا قیدساز:** مقصود از آوردن این واو بیان حالت است یعنی معنای در حالی‌که و حال آنکه را دارد.

- عاشقم و معشوقی ندارم.
- یعنی عاشقم (در حالی‌که) معشوقی ندارم.
- بلند آسمان پیش قدرت خجل تو مخلوق و (در حالی که) آدم هنوز آب و گل (بوستان، سعدی)
- وفا نکردی و (در حالی که) کردم! جفا ندیدی و دیدم
- شکستی و نشکستم! بریدی و نبریدم (مهرداد اوستا)

- **واو ضمیر:** واو ضمیر، نوعی ضمیر شخصی است که بیشتر در شعر و نظم با مخفف شدن الف از ابتدای اوی ضمیر در جمله می‌آید و از مرجعش خبر می‌دهد، مثل:

- کاو مخفف شده که او چنو مخفف شده چون او
- ورا در شبستان فرستاد شاه زهرکس فزون شد ورا پایگاه (شاهنامه، فردوسی)

- **واو معدوله:** معدوله در لغت به معنای تغییریافته است. در دستور زبان این واو را واو بیان حرکت نیز نامیده‌اند، یعنی آنچه نوشته می‌شود، ولی خوانده نمی‌شود. این واو بعد از حرف خ می‌آید، مثل کلمات زیر:
  - خواهر، خواهش، خوردن، خواسته و...

انواع واو از نظر معنایی و بلاغی

- **واو اختصار (ایجاز):** این نوع واو در جمله، معنای یک یا چند فعل را می‌رساند که بیشتر در معنای دریافتن و دانستن می‌آید.
  - اشک او دیدم و آن مه دلش از غم خون است.
  - به معنای اشک او را دیدم و [دانستم] دل او از غم خون است.
- **واو مقابله:** هرگاه واو در جمله، معنای در مقابل و در برابر بدهد به این واو، واو مقابله یا واو تقابل می‌گویند.
  - عمر برف است و آفتاب تموز؛ یعنی عمر مانند برف است که در مقابل آفتاب سوزان (تموز) است.
  - نتابند روی از نبرد اندکی هزار از شما گرد و ز ایشان یکی (گرشاسب‌نامه، اسدی)
- **واو سوگند:** این واو هر زمانی در شعر یا نثر بیاید به معنای سوگند است.
  - سفرت بخیر اما تو و دوستی خدا را؛ این بیت از استاد شفیعی کدکنی به این ترتیب معنا می‌شود: سفرت بخیر اما تو را به دوستیمان سوگند می‌دهم...
  - ✓ در زبان عربی و قرآن نیز واو با چنین کاربردی فراوان آمده است.
  - و التین و الزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین
  - به انجیر و زیتون سوگند و به طور سینا سوگند و به این شهر (مکه) امن سوگند
- **واو تکرار و تاکید:** در زبان فارسی برای تکرار بعضی حروف و عبارات در کلام از واو استفاده می‌شود.
  - خر برفت و خر برفت و خر برفت (ضرب المثل)
  - روشنان آسمانی در عبور نور و نور و نور و نور و نور و نور (مهدی سهیلی)
- **واو استبعاد:** کلمه قبل و بعد از واو استبعاد معمولا دورترین معنا و مفهوم را از نظر فکری و عملی در نظر گوینده دارند و در مجموع عبارتی پرسشی و بدون فعل را می‌سازند. این واو به واو جدایی هم معروف است.
  - نیکی و پرسش؟
  - من و تنبلی؟
- **واو استیناف:** استیناف به معنای از سرگیری است. این واو برخلاف واو عطف، برای قطع ارتباط کلامی جمله بعد با عبارت قبل از خود است.
  - وگرنه، و اما، و الا
- **واو معیت:** معیت یک واژه عربی است و به معنای همراه است با. ...
  - به حرص ار شربتی خوردم مگیر از من که بد کردم بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا (دیوان اشعار، سنایی)
- **واو حصر و قصر:** واوی که حصری بین معطوف و معطوف‌علیه ایجاد می‌کند، برای مثال:
  - اگر دعوتم رد کنی یا قبول من و دست و دامان آل رسول (بوستان، سعدی)
  - یعنی من تنها دست به دامان خاندان پیامبر می‌شوم.
- **واو برابری:** این واو در معنای یا به کار می‌رود و برابری را نشان می‌دهد.
  - عمر ما را مهلت امروز و فردای تو نیست دیگر اکنون با جوانان ناز کن با ما چرا (شهریار تبریزی)
  - واو در مصرع اول یعنی: من مهلتی برای امروز یا فردا کردن تو ندارم.

عیب جوانی نپذیرفته‌اند پیری و صد عیب چنین گفته‌اند (مخزن الاسرار، نظامی)

- **واو میانجی:** به این نوع واو که میان حروف صامت و مصوت و برای خوانش بهتر کلمه می‌آید، واو میانجی می‌گویند. حروف دیگر میانجی گاف، همزه، ی و ک هستند. واو میانجی را در کلمه‌های زیر می‌بینیم.
  - بانوان، بازوان، زانوان، معنوی
- **واو میان‌وند:** واو میانجی برای خوانا کردن صامت‌ها و مصوت‌ها به کار می‌رود. واو میان‌وند، بین تکواژهای واژه مشتق‌ـمرکب در کلمات و ترکیبات زیر می‌آید.
  - آموزش و پرورش
  - گفت و گو
  - پرس و جو
  - گفت و شنود
- **واو شک و تردید:** این واو، شک و تردید را می‌رساند و معروف‌ترین مثالی که برای آن آورده‌اند از گلستان سعدی است.
  - گل همین پنج روز و شش باشد
- **واو استدراک:** این واو معنای اما، ولی، ولیکن و لیکن می‌دهد.
  - دریای اشکم و تو مرا اینچنین مخواه!
  - واو در اینجا یعنی ولی، اما تو مرا اینچنین مخواه!
- **واو تحقیر:** واو تحقیر در پایان برخی از کلمات برای کوچک شماردن و کوچک دانستن کسی یا چیزی در محاوره به کار می‌رود.
  - پسرو، دخترو، بچو و...

✓ در بعضی از لهجه‌ها و زبان‌های ایرانی مانند شیرازی و لری نیز واو در آخر کلمات می‌آید که آنجا معناها و کارکردهای دیگری دارد. مثل اینکه برای مبالغه می‌گویند چاقالو.

- **واو مترادف-متضاد:** این واو در میان کلماتی می‌آید که با هم مترادف یا متضاد هستند.

دوستی و دشمنی

بد و نیک را بذل کن سیم و زر که این کسب خیر است و آن دفع شر (بوستان، سعدی)

✓ برای کلمات متضاد و ترکیب‌های زیر برای مثال دو کلمه مترادف قبل و بعد از واو:

- عطا و بخشش
- دانایی و آگاهی

- **واو علیت:** واوی است که میان دو کلمه قرار می‌گیرد، از این دو یکی علت و دیگری معلول است.
  - ورزش و شادابی

کاربردهای نابجای واو

واو در زبان فارسی برای ارتباط دو یا چند تکواژ، کلمه یا جمله است. گاهی این کاربردهای واو، در زبان محاوره در جاهای نامناسب و نابه‌جایی استفاده می‌شود که این اشتباه‌ها به علت کاربرد زیاد وارد نوشتار هم شده است، در ادامه نمونه‌هایی از آنها را مرور می‌کنیم.

- مرز و بوم: دهخدا این کلمه را از کلماتی دانسته که واو عطف به مرور در میان دو کلمه قرار گرفته است و صحیح آن را مرز بوم می‌داند. معین، نفیسی و ناظم‌الاطبا با مرز و بوم موافق هستند، با این استدلال که کشور و مملکت به هم عطف شده‌اند. شکل پر کاربردتر آن در نوشتار امروز همین مرز و بوم است.
- زاد و بوم: این ترکیب عطفی کاملاً غلط است و صحیح آن زادبوم است.

- چرخ و فلک: از دیگر ترکیب‌های عطفی اشتباه است. صحیح آن چرخ فلک به معنای آسمان است و امروز در معنای وسیله بازی در شهربازی‌ها نیز هست.
- زخم و زبان: صحیح آن زخم زبان است: ز زخم سنان بیش زخم زبان که این تن کند خسته و آن روان (اسدی)
- زیر و رو کردن: صحیح این ترکیب زیر را رو کردن است. در محاوره کاربرد غلط این ترکیب پر کاربرد شده اما بهتر است در نوشتار از تکرار چنین اشتباهی اجتناب کنیم.

بخش دوم: نگارش فارسی

ال عربی در املای فارسی

ال در زبان عربی، حرف تعریف و علامت معرفه است که وارد رسم‌الخط فارسی شده؛ برای مثال می‌توانیم به کلماتی مانند حق‌الوکاله، لوازم‌التحریر و ... اشاره کنیم. کاربرد علامت ال، در فارسی مناسب نیست و بهتر است از معادل فارسی این کلمات استفاده کنیم. در ادامه معادل‌هایی برای رایج‌ترین کلمات با علامت ال عربی را به شما معرفی می‌کنیم:

کلمات با ال در عربی	معادل پیشنهادی فارسی
ایرانی‌الاصل	ایرانی‌تبار
ابدالدهر	همیشه
آخرالزمان	پایان جهان
بالاخره	سرانجام
بالفرض	به فرض آنکه
بالکل	تمام / همه
بالنیه	با نیت
بنی‌العباس	بنی‌عباس
تحت‌الحمایه	زیر پوشش
تحت‌الحفظ	محافظت شده
جایزالخطا	اشتباه کننده
جدیدالاحداث	نوبنیاد
جدیدالتأسیس	نوبنیاد
جلیل‌القدر	محترم

حتی‌المقدور	در صورت امکان
حسب‌الاجازه	با کسب اجازه
حسب‌الخواهش	حسب خواهش / بنابرخواهش
حسب‌الدستور	به دستورِ
حسب‌السفارش	به سفارشِ
حسب‌الفرمایش	به فرمایشِ
حسب‌الفرمان	حسب فرمایش / حسب فرموده
حسب‌الفرموده	حسب فرموده / به دستور
حق‌الوکاله	حق وکالت / مزد وکالت
خاتمه‌الامر	آخر کار
دارالایتام	یتیم‌خانه
دارالملک	دار ملک / پایتخت
دائم‌الخمر	میخواره
دستورالعمل	شیوه‌نامه
دنی‌الطبع	فرومایه / پست
ذی‌الحجه	ذی‌حجه
سریع‌الانتقال	تیزهوش / زودگیر
سریع‌السیر	تندرو
سهل‌الوصول	آسان‌یاب
صریح‌اللهجه	رک
صعب‌العلاج	دیر درمان / سخت درمان
صعب‌العبور	سخت‌گذر
ضعیف‌النفس	سست بنیاد

طویل‌القامه	قد بلند / دراز
عظیم‌الجثه	عظیم جثه / تنومند
علی‌الحساب	بیعانه
علی‌الدوام	پیوسته
علی‌السویه	یکسان
علی‌الظاهر	به ظاهر
عندالزوم	هنگام نیاز
عندالمطالبه	هنگام خواستن
فارغ‌البال	فارغ‌بال / آسوده
فارغ‌التحصیل	دانش‌آموخته
فوق‌الذکر	یاد شده
فوق‌العاده	ویژه
فی‌الجمله	از جمله
فی‌الحال	در حال
فی‌الفور	زود
فی‌المثل	برای نمونه
قسی‌القلب	سنگدل
قلیل‌الخرد	کم‌خرد / کم‌عقل
قیاس مع‌الفارق	مقایسه نابجا
کثیرالانتشار	پرشمار
کریم‌النفس	بخشنده
کمافی‌السابق	مانند گذشته
لوازم‌التحریر	نوشت‌افزار

لیله‌القدر	شب قدر
متناسب‌الاندام	خوش‌اندام
مجهول‌الهویه	ناشناس / گمنام
مع‌الأسف	با تأسف
مع‌الوصف	با این توصیف
مفقودالاثر	گم‌شده
ممنوع‌الکار	ممنوع از کار
من حیث‌المجموع	از همه نظر / از همه جهات
نافذالفرمان	فرمانروا
ناقص‌العضو	ناقص اندام
نصب‌العین	پیش‌رو / چشم
واسطه‌العقد	گردنبند

شکل مفرد	شکل جمع	جمع جمع (نادرست)	جایگزین مناسب
امر	امور	امورات	امور
اَمل	آمال	آمال‌ها	آرزوها
بندر	بنادر	بنادرها	بندرها
جمله	جمل	جملات	جمله‌ها
جوهر	جواهر	جواهرات	جواهر، گوهرها
حال	احوال	احوال‌ها، احوالات	احوال
حرف	حروف	حروف‌ها، حروفات	حروف، حرف‌ها
حس	حواس	حواس‌ها	حواس
حق	حقوق	حقوق‌ها	حق‌ها، حقوق
خبر	خبرها	اخبارها	خبرها
خلق	اخلاق	اخلاق‌ها	خوی‌ها
درویش	دراویش	دراویش‌ها	درویش‌ها
رسم	رسوم	رسومات	رسوم، رسم‌ها
سانحه	سوانح	سوانح‌ها	سانحه‌ها، سوانح
سلاح	اسلحه	اسلحه‌ها	اسلحه، سلاح‌ها
سند	اسناد	اسنادها	سندها، اسناد
شأن	شئون	شئونات	شئون
شعاع	اشعه	اشعه‌ها	شعاع‌ها
طرف	اطراف	اطراف‌ها	اطراف
طلبه	طلاب	طلاب‌ها	طلبه‌ها
عجب	عجایب	عجایب‌ها	شگفتی‌ها
عمل	عملیات	عملیات‌ها	عملیات، اعمال
فایده	فواید	فوایدها	فواید، فایده‌ها

الف

قید	قیود	~~قیودها~~	قیدها
کسر	کسور	~~کسورات~~	کسور
لازم	لوازم	~~لوازمات~~	لوازم
مدرک	مدارک	~~مدارکات~~	مدرک‌ها
معامله	معاملات	~~معاملات‌ها~~	داد و ستد، معامله‌ها
نادر	نوادر	~~نوادرها~~	نوادر
نذر	نذور	~~نذورات~~	نذرها
وجه	وجوه	~~وجوهات~~	وجوه
ولد	اولاد	~~اولادها~~	فرزندها، فرزندان

مقصوره در زبان فارسی

الف مقصوره مانند تشدید و تنوین از علائم الفبای عربی است که به فارسی راه پیدا کرده است. این مطلب درباره املای درست و مسائل دستوری و نگارشی الف مقصوره در فارسی است...

املای الف مقصوره در فارسی: در املای فارسی، رعایت الف مقصوره حالتی بلاتکلیف دارد؛ بدین صورت که:

- اگر از اسامی خاص نباشد به صورت «ا» نوشته می‌شود؛ مانند:
  - نجوا، فتوا، تماشا، مبتلا، تقوا، شورا، کبرا، صغرا، ماجرا، مستثنا، محتوا، اعلا، مبرا، مصلا، مدعا، مجزا و منتها و هوا (مترادف با هوس)
- اما در کلمات خاص با همان الف مقصوره روی ی نوشته می‌شوند؛ مانند:
  - موسیٰ، عیسیٰ، حتیٰ، الیٰ، مصطفیٰ، مرتضیٰ، مجتبیٰ و...
- اگر هر یک از این کلمات به کلمه دیگری اضافه شوند ی تبدیل به ا می‌شود؛ مانند:
  - عیسای مسیح، موسای کلیم، مرتضای عزیز
- کلماتی هم هستند که الف مقصوره در وسط آنها به کار رفته است، به جای رحمٰن، هٰرون، اسمٰعیل و اسحٰق به صورت رحمان، هارون، اسماعیل و اسحاق نوشته می‌شوند.
- به تمامی این موارد، عبارات و ترکیب‌های عربی را که به همان شکل ی باقی‌مانده است، اضافه کنید؛ مانند:
  - سدرةالمنتهیٰ، علم‌الهدیٰ، اعلیٰحضرت

جمع الجمع کلمات فارسی

از مهم‌ترین قواعدی که در جمع بستن کلمات باید به آن توجه کرد، جمع نبستن مجدد کلمات جمع است. بسیاری از این کلمات ریشه عربی دارند و جمع الجمع آنها چنان در فارسی رخنه کرده است که به غلط رایج تبدیل شده‌اند. به مثال‌های زیر دقت کنید:

- با کسی ازدواج کردم که اخلاق‌های عجیبی دارد.

- اخلاق خودش یک کلمه جمع به معنی خُلق‌ها و خصلت‌ها است.
- نذورات خودتان را در صندوق بیندازید.
- نذور جمع نذر است. نذرهای خودتان را...
- با اینکه سن کمی دارد، اما حروف‌های انگلیسی را به خوبی می‌شناسد.
- حروف جمع حرف است. حروف انگلیسی را...
- مدارک‌هایم را در بانک جا گذاشتم.
- مدارک جمع مدرک است. مدارکم را...

در ادامه می‌توانید تعدادی از جمع الجمع‌های فارسی و جایگزین‌های پیشنهادی ما را در جدول زیر مشاهده کنید.

کاربرد تنوین در نگارش و ویرایش فارسی

تنوین را از نشانه‌های ثانویه الفبای فارسی می‌دانند که برگرفته از الفبای عربی است و به همان شکل نصبی (ـً)، جری(ـٍ) و ضمی (ـٌ) که در عربی به کار می‌رود، به فارسی راه پیدا کرده است. کلماتی که تنوین نصب دارند، بیشتر از دیگر کلمات تنوین‌دار در زبان فارسی رایج شده‌اند؛ اما در این میان، تنها تنوین نصب (ـً) است که در رسم‌الخط فارسی رعایت می‌شود و معمولاً کلماتی مانند مشارٌالیه، مضافٌالیه، منقولٌ‌عنه، بعبارةٍ اُخری، بأی نحوٍ کان، بدون تنوین نوشته می‌شوند. این علامت‌ها با آخرین حرف کلمات همراه می‌شوند تا به آنها معنای قیدی ببخشند.

رعایت، حذف یا تبدیل تنوین؛ کدام درست است؟ در سال‌های اخیر، رسم‌الخط تنوین در زبان فارسی دستخوش تغییراتی شده. برخی از نویسندگان آن را دقیقاً به همان شیوه که در زبان عربی به کار می‌رود، استفاده می‌کنند. عده‌ای تنوین را از انتهای کلمه حذف کردند و برای مثال، کلمه «اخیراً» را به صورت «اخیرا» می‌نویسند. دسته سوم که بیشتر نویسندگان وبلاگ‌ها و شبکه‌های اجتماعی هستند؛ تنوین را تبدیل به «ن» می‌کنند و برای مثال، کلمه «تقریباً» را به صوت «تقریبن» می‌نگارند.

بایدها و نبایدهای تنوین در فارسی (تنوین را به کلمات غیرعربی اضافه نکنیم): باید دقت داشت که تنوین در زبان فارسی یک علامت وارداتی به شمار می‌رود و نباید با کلمات فارسی، انگلیسی، فرانسوی و ترکی ترکیب شود؛ بنابراین به کار بردن کلماتی مانند جاناً، خواهشاً، تلفناً، تلگرافاً و گاهاً، نژاداً، غلط است و باید به این صورت به کار رود؛

- ✓ جاناً: تصادفی که دیروز رخ داد؛ تلفات جانی داشت.
- ✓ خواهشاً: خواهش می‌کنم دوچرخه‌سواری را یاد بگیر؛ تا بتوانی سرعتت را در دوچرخه‌سواری بالا ببری.
- ✓ تلفناً (تلگرافاً)؛ خبر را تلفنی به شهردار رساندیم.
- ✓ گاهاً: گاهی به ما سر بزن.
- ✓ نژاداً: نژاد این گیاه آفریقایی است.
- ✓ «اقلاً» و «اکثراً» از نظر قواعد عربی نادرست هستند. کلمات اقلاً و اکثراً در زبان عربی غیرمنصرف هستند و نباید تنوین بگیرند. حال آن در زبان فارسی با تنوین نوشته می‌شود و کاربرد آن به این صورت غلط است. به جای اقلاً از کلمه دست‌کم و به جای کلمه اکثراً می‌توانیم از کلمه بیشتر استفاده کنیم.

جایگزین‌های مناسب فارسی برای کلمات تنوین‌دار: درباره کلمات تنوین‌داری که از زبان عربی وارد فارسی شده، پیشنهاد برخی زبان‌شناسان و دستورنویسان فارسی این است که این کلمات تا جای ممکن، طبق قوانین ساخت قید در فارسی، جایگزین شوند. در ادامه، تعدادی از پرکاربردترین کلمات تنوین‌دار را ذکر کرده‌ایم. (برای سهولت کار در یافتن کلمات، این لیست طبق حروف الفبا مرتب شده است).

کلمات تنوین‌دار	جایگزین

ابتدائاً	در ابتدا/ در آغاز
ابداً	هرگز/ هیچ وقت
اتفاقاً	از قضا
اجباراً	به ناچار
اجماعاً	روی هم رفته
اجمالاً	مختصر/ اجمالی
احتراماً	با احترام
احتمالاً	به احتمال/ احتمال دارد/ شاید
احتیاطاً	برای احتیاط
اختصاراً	خلاصه/ به اختصار
اختصاصاً	اختصاصی
اخیراً	به تازگی/ تازگی‌ها
ارتجالاً	بی‌درنگ
اساساً	در اصل
اشتباهاً	به اشتباه
اصطلاحاً	به اصطلاح/ در اصطلاح
اصلاً	هرگز/ هیچ وقت
اضطراراً	ناگزیر
الزاماً	به اجبار
ایضاً	هم/ نیز/ همچنین
آناً	در لحظه
باطناً	در باطن
تدریجاً	رفته‌رفته/ کم‌کم/ به تدریج

تصادفاً	اتفاقی
تصریحاً	به صراحت
تعمداً	عمدی / خودخواسته
تقریباً	کم و بیش (کمابیش)
حتماً	به طور حتم / به یقین / بدون شک / بی‌شک
حضوراً	حضوری
حقیقتاً	به راستی
دقیقاً	به دقت
سریعاً	به سرعت / با سرعت
شفاهاً	شفاهی
صریحاً	صریح
ظاهراً	به ظاهر
عمیقاً	ژرف
عادتاً	از روی عادت
عامداً	عمدی، خودخواسته
عمدتاً	به طور عمده / در بیشتر موارد
فوراً	سریع، به سرعت
قاعدتاً	طبق قاعده
کتباً	کتبی
گاهاً	گاهی / گهگاه / هرچندگاه / گاه / گاه‌گدار
لزوماً	لازم است
متعاقباً	پس از این
متفقاً	گروهی / جمعی

متناوباً	به تناوب
متناسباً	به تناسب
مثلاً	برای مثال
مجاناً	مجانی
مجدداً	دوباره
مختصراً	به اختصار
مرتباً	مرتب
مسامحتاً	به تسامح
مستمراً	دائم / دائمی / همیشه
مسلماً	بی‌شک
مشترکاً	مشترک
مشخصاً	مشخص
معمولاً	همیشه / بیشتر اوقات
مفتخراً	با افتخار
مفصلاً	مفصل
مقدمتاً	در ابتدا / برای شروع
مکرراً	مکرر، به تکرار
منحصراً	منحصر / انحصاری
منظماً	منظم
موقتاً	موقت
ناچاراً	به ناچار / ناگزیر
نتیجتاً	در نتیجه
ندرتاً	به ندرت

نسبتاً	به نسبت
یقیناً	به یقین / بی تردید
نهایتاً	در نهایت
نیابتاً	به نیابت از

اگر در حین نوشتن یا ویرایش یک متن، تصمیم گرفتید به جای یکی از کلمات تنوین‌دار، معادلی برای آن به کار ببرید؛ به بافت متن دقت کنید؛ زیرا این جایگزینی ممکن است به معنای جمله آسیب برساند. از طرفی کلماتی مانند لطفاً، معمولاً، حتماً، صرفاً و ... در زبان فارسی بیش از دیگر کلمات تنوین‌دار استفاده می‌شوند و گاهی با جایگزین کردن آن مخاطب منظور شما را نخواهد فهمید.

ترکیب نویسی (جدا نویسی و پیوسته نویسی کلمات مرکب)

در باب پیوسته نویسیِ و یا جدانویسیِ ترکیبات در زبان فارسی سه فرض قابل تصوّر است:

۱. تدوین قواعدی برای جدانویسیِ همهٔ کلماتِ مرکّب و تعیین مواردِ استثنا.
۲. تدوین قواعدی برای پیوسته نویسیِ همهٔ کلماتِ مرکّب و تعیین مواردِ استثنا.
۳. تدوین قواعدی برای جدانویسیِ الزامیِ بعضی از کلماتِ مرکّب و پیوسته نویسیِ بعضی دیگر و دادنِ اختیار در خصوص سایر کلمات به نویسندگان.

✓ فرهنگستان در تدوین و تصویبِ «دستور خطّ فارسی» فرض سوم را، برگزیده و تنها مواردِ الزامیِ جدانویسی و یا پیوسته‌نویسی را به شرح زیر معیّن کرده است:

- **کلمات مرکّبی که الزاماً پیوسته نوشته می‌شود:**

۱. کلمات مرکّبی که از ترکیب با پیشوند ساخته می‌شود همیشه جدا نوشته می‌شود، مگر مرکّب‌هایی که با پیشوندهای «هم» و «بی»، «به» با رعایتِ استثناهایی، ساخته می‌شود.
۲. کلمات مرکّبی که از ترکیب با پسوند ساخته می‌شود همیشه پیوسته نوشته می‌شود، مگر هنگامی که:
* حرف پایانیِ جزء اوّل با حرفِ آغازی جزء دوم یکسان باشد: نظام‌مند، آب‌بان
* جزء اوّلِ آن عدد باشد: پنج‌گانه، ده‌گانه، پانزده‌گانه.

✓ پسوندِ «وار» از حیث جدا و یا پیوسته نویسی تابع قاعده‌ای نیست، در بعضی کلمه‌ها جدا و در بعضی دیگر پیوسته نوشته می‌شود:
– طوطی‌وار، فردوسی‌وار، طاووس‌وار، پری‌وار
– بزرگوار، سوگوار، خانوار

۳. مرکّب‌هایی که بسیط گونه است: آبرو، الفبا، آبشار، نیشکر، رختخواب، یکشنبه، پنجشنبه، سیصد، هفتصد، یکتا
٤. جزء دوم با «آ» آغاز شود و تک هجایی باشد: گلاب، پساب، خوشاب، دستاس

✓ جزء دوم، اگر با «آ» آغاز شود و بیش از یک هجا داشته باشد، از قاعده‌ای تبعیت نمی کند: گاهی پیوسته نوشته می‌شود، مانند دلاویز، پیشاهنگ، بسامد و گاهی جدا، مانند دانش‌آموز، دل‌آگاه، زبان‌آور

٥. هرگاه کاهش یا افزایش واجی یا ابدال یا ادغام و مَزج یا جابه‌جاییِ آوایی در داخل آنها روی داده باشد: هشیار، ولنگاری، نستعلیق، سکنجبین
٦. مرکّبی که دست کم یک جزء آن کاربرد مستقل نداشته باشد: غمخوار، رنگرز، کهربا
۷. مرکّب‌هایی که جدا نوشتن آنها التباس یا ابهام معنایی ایجاد کند: بهیار (به یار)، بهروز (به روز)، بهنام (به نام)

۸. کلمه‌های مرکّبی که جزء دوم آنها تک هجایی باشد و به صورت رسمی یا نیمه رسمی، جنبهٔ سازمانی و اداری و صنفی یافته باشد: استاندار، بخشدار، کتابدار، قالیشو، آشپز

- **کلمات مرکّبی که الزاماً جدا نوشته می‌شود:**

۱. ترکیب‌های اضافی (شامل موصوف و صفت و مضاف و مضاف الیه):

– دست‌کم، شورای عالی، حاصل ضرب، صرف نظر، سیب‌زمینی، آب‌میوه، آب‌لیمو.

۲. جزء دوم با «الف» آغاز شود:

– دل‌انگیز، عقب‌افتادگی، کم‌احساس

۳. حرف پایانیِ جزء اول با حرف آغازیِ جزء دوم همانند یا هم مخرج باشد:

– آیین‌نامه، پاک‌کن، کم‌مصرف، چوب‌بری، چوب‌پرده

٤. مرکّب‌های اتباعی و نیز مرکّب‌های متشکل از دو جزء مکرّر:

– سنگین‌رنگین، پول‌مول، تک‌تک، هق‌هق

٥. مصدر مرکّب و فعل مرکّب:

– سخن گفتن، نگاه داشتن، سخن گفتم، نگاه داشتم

٦. مرکّب‌هایی که یک جزء آنها کلمهٔ دخیل باشد:

– خوش‌پُز، شیک‌پوش، پاگون‌دار

۷. عبارت‌های عربی که شامل چند جزء باشد:

– معذلک، من‌بعد، علی‌هذا، ان‌شاءالله، معهذا، باری‌تعالی، حق‌تعالی، علی‌ای‌حال.

✓ هر دو صورت نوشتاریِ «بسمه تعالی» و «باسمه تعالی» جایز است.

۸. یک جزء از واژه‌های مرکّب عدد باشد:

– پنج تن، هفت گنبد، هشت بهشت، نه فلک، ده چرخه

✓ به استثنای عدد یک که بسته به مورد و با توجّه به قواعد دیگر، با هردو املا صحیح است:

– یکسویه / یک‌سویه؛ یکشنبه / یک‌شنبه؛ یکسره / یک‌سره؛ یکپارچه / یک‌پارچه

۹. کلمه‌های مرکّبی که جزء اوّل آنها به های بیان حرکت ختم شود: (های بیان حرکت در حکم حرف منفصل است):

– بهانه‌گیر، پایه‌دار، کناره‌گیر

✓ کلمه هایی مانند تشنگان، خفتگان، هفتگی، بچگی که در ترکیب، میانجی آمده «گِ» هایِ بیانِ حرکتِ آنها حذف شده و به جای آن است، از این قاعده مستثناست

۱۰. کلمه با پیوسته نویسی، طولانی یا نامأنوس یا احیاناً پردندانه شود:

– عافیت‌طلبی، مصلحت‌بین، پاک‌ضمیر، حقیقت‌جو

۱۱. هرگاه یکی از اجزای کلمهٔ مرکّب دارای چندگونهٔ مختوم به حرفِ منفصل و حرفِ متصّل باشد، چون جدانویسیِ گونه یا گونه‌های مختوم به حرفِ منفصل اجباری است به تبع آن جدانویسیِ گونه یا گونه‌های دیگر نیز منطقی‌تر است:

– پابرهنه / پای برهنه؛ پامال / پای مال

۱۲. یک جزء کلمهٔ مرکّب صفتِ مفعولی یا صفتِ فاعلی باشد:

– اجل‌رسیده، نمک‌پرورده، اخلال‌کننده، پاک‌کننده

۱۳. یک جزء آن اسم خاص باشد:

– سعدی صفت، عیسی دم، عیسی رشتهٔ مریم بافته

۱٤. جزء آغازی یا پایانیِ آن بسامد زیاد داشته باشد:

– نیک‌بخت، هفت‌پیکر، شاه‌نشین، سیه‌چشم

۱۵. هرگاه با پیوسته نویسی، اجزای ترکیب معلوم نشود و احیاناً ابهام معنایی پدید آید:
- پاک‌نام، پاک‌دامن، پاک‌رای، خوش‌بیاری

نیم فاصله

نیم فاصله یک فاصله با عرض صفر بین دو حرف فارسی است که از چسبیدن این دو حرف به هم جلوگیری می‌کند. از فاصله مجازی یا نیم فاصله در تایپ و نگارش فارسی در مواردی استفاده می‌شود که دو حرف به هم نمی‌چسبند، ولی فاصله مرئی هم ندارند. مثلاً کلمه «بهره‌وری» با نیم‌فاصله تایپ می‌شود، نه با فاصله «بهره وری». در این مبحث، سعی کرده‌ایم به تمام موارد استفاده از نیم فاصله در نگارش و تایپ فارسی اشاره کنیم. با خواندن این مبحث شما خواهید دانست که کجا باید از نیم‌فاصله استفاده کنید، کجا از فاصله معمول استفاده کنید و کجا هیچ فاصله‌ای درج نکنید.

چرا از نیم فاصله استفاده می‌کنیم؟ استفاده از نیم فاصله در متن فارسی دو دلیل دارد که یکی نگارشی و دیگری فنی است. دلیل نگارشی این است که نیم‌فاصله باعث می‌شود که ما متوجه بشویم با یک واحد معنایی سر و کار داریم و آن چه که در مقابل ماست، یک کلمه است نه دو کلمه. دلیل فنی نیز این است که اگر در متن به جای فاصله مجازی از فاصله استفاده کنید، مرورگرها و نرم‌افزارهای واژه‌پرداز آن کلمه واحد را دو کلمه در نظر می‌گیرند و ممکن است نیمی از کلمه در انتهای یک خط و نیم دیگر آن در ابتدای خط بعدی قرار بگیرد؛ اما اگر از نیم‌فاصله استفاده کنید، این دو بخش یک کلمه محسوب می‌شوند و در کنار هم قرار می‌گیرند. حتی اگر نرم‌افزار ناچار باشد کل کلمه را در خط بعدی قرار دهد، هرگز بین دو بخش آن فاصله نمی‌اندازد.

موارد استفاده از نیم فاصله در زبان فارسی: یک استثنای کلی: در مورد استفاده از نیم فاصله در تایپ فارسی یک استثنای کلی وجود دارد که در همه‌جا صادق است. اگر نیم فاصله تغییر ساختاری یا ظاهری در کلمه ایجاد نکند، نیازی به استفاده از آن نیست؛ مثلا، اگر چه ما بین اسم و ضمیر جمع «ها» نیم‌فاصله می‌گذاریم، اما برای نوشتن «پسرها» نیازی به درج فاصله بین «پسر» و «ها» نیست. پس با در نظر داشتن استثنای بالا، به تشریح موارد استفاده از نیم فاصله در نگارش و تایپ فارسی می‌پردازیم:

- بین «می» و ادامه فعل در افعال حال استمراری (مضارع)، ماضی استمراری
  - می‌آیم (حال استمراری)، می‌رفتم (ماضی استمراری)
- بین ریشه فعلی و ضمیر در افعال ماضی نقلی و ماضی بعید
  - آمده‌ام، رفته‌اید، دیده‌است، آمده‌بودم، رفته‌بود.
- بین کلماتی که به ه آخری که صدای ـِ بدهد ختم می‌شوند و ضمایر ملکی (ام، ات، اش و(...
  - خانه‌ام، مقنعه‌اش، جامعه‌تان
- بین کلماتی که به ه آخری که صدای ـِ بدهد ختم می‌شوند و «ای» نکره‌ساز
  - پروژه‌ای، خانه‌ای
  - ✓ اگر ه آخر صدای ـِ ندهد و همان صدا «هـ» را بدهد، نیم فاصله درج نمی‌شود. مثل «شاهی»
- در زمان جمع بستن کلمات با پسوند «ها»
  - کتاب‌ها، خانه‌ها
- بین پیشوندهای «بی» و کلمه پس از آن
  - بی‌دلیل، بی‌حوصله
- زمانی که با اضافه کردن ریشه فعلی به یک اسم، یک صفت فاعلی یا یک مصدر می‌سازیم:
  - ریاضی‌دان، پنجره‌ساز، گوشت‌خوار، سینه‌زن، راست‌گو، درون‌گرا، شاه‌زاده، دوچرخه‌ران، راه‌سازی، پیاده‌روی، جهان‌گردی

✓ این بند محل اختلاف است. بعضی‌ها ترجیح می‌دهند کلماتی مانند گوشتخوار، جهانگرد و ... را چسبیده بنویسند؛ اما به هر حال، اگر کلمه به ه آخری که صدای ـِ بدهد ختم شود، استفاده از نیم فاصله ضروری است. پس «پنجرهساز» و «دوچرخهسوار» به هر صورت غلط است.

- در صوتی که موصوف یا مضاف به «ـه» غیرملفوظ ختم شود، باید بعد از آن از «ی» اضافه استفاده کنیم و این «ی» با نیم‌فاصله از کلمه جدا می‌شود.

– خانه‌ی من، گربه‌ی سفید

✓ در این مورد اتفاق نظر وجود ندارد و این علامت به دو صورت نوشته می‌شود: «ـه‌ی» و «ـهٔ». اگر در متن از شکل اول استفاده می‌کنید، باید آن را با نیم‌فاصله از موصوف یا مضاف جدا کنید. به هر حال بعضی «خانه‌ی من» بعضی «خانـهٔمن» و بعضی «خانه من» را درست می‌دانند.

- ترکیب‌های وصفی عادی و مقلوب که به یک صفت واحد تبدیل شده‌اند:

– گوشت‌تلخ، دل‌نازک، پاک‌دامن، بزرگ‌منش، تلخ‌زبان

✓ برخی ممکن است این موارد را بدون فاصله درج کنند و مثلا «پاکدامن» و «بزرگمنش» را صحیح‌تر بدانند.

- بین صفت و موصوف مقلوبی که به یک کلمه تبدیل شده باشد.

– نرم‌افزار

- در پیوند اسمی به جای خط فاصله (-) از نیم‌فاصله هم می‌توانیم استفاده کنیم.

– سیاسی‌اجتماعی، سمعی‌بصری، قم‌تهران

✓ شاید «سیاسی-اجتماعی» و «سمعی-بصری» صحیح‌تر باشد. به هر حال بهتر است از درج فاصله بین این اجزا بپرهیزیم.

- بین صفت و پسوندهای تفضیلی «تر» و «ترین»:

– شیرین‌تر، شایسته‌تر، درست‌تر، آرام‌تر

✓ کلمه «بهتر» همیشه چسبیده است. چون به یک واحد معنایی مستقل تبدیل شده. به علاوه برخی معتقد به چسبیده‌نویسی «تر» و «ترین» هستند. البته به هر حال، در موارد زیر، اولویت با جدانویسی و درج نیم فاصله است.

- در کلمات مختوم به مصوت بلند «ی»

– قانونی‌تر، صمیمی‌تر

- در کلمات مختوم به «ه» که صدای ـِ بدهد

– خسته‌تر، دیوانه‌ترین

✓ «هم» به عنوان پیشوند اشتراک به کلمه بعد از خود می‌چسبد.

– همکلاسی، همسنگر، همسان

✓ اما در این مورد استثنا هم وجود دارد. در این موارد «هم» با نیم‌فاصله از کلمه بعد از خود جدا می‌شود:

- اگر کلمه‌ای با حرف «م» آغاز شود.

– هم‌مسلک، هم‌میهن

- اگر کلمه‌ای با حرف «الف» آغاز شود.

– هم‌اتاق، هم‌اسم

حشو

حشو یا زائدنویسی در لغت به معنای انباشتن و مملو کردن است و از منظر زبان‌شناسی، به کلمه یا عبارت زائدی گفته می‌شود که معنای جمله به آن نیاز ندارد و ممکن است تعادل لفظ و معنی را از بین ببرد و حتی با ایجاد اطناب در جمله، گاهی سبب انتقال نادرست معنا می‌شود.

انواع حشو: در تعدادی از منابع، حشو را به ۳ دسته ملیح، متوسط و قبیح تقسیم کرده‌اند؛

حشو ملیح: حشوی است که بر زیبایی سخن بیفزاید. تنها این نوع حشو است که از صنایع علم بدیع به شمار می‌رود؛ مانند تکرار عبارت «که از کار برده دست و دلم» در بیت زیر؛

– به غیرِ عشق که از کار برده دست و دلم نمی‌رود دل و دستم به هیچ کارِ دگر (غزلیات، صائب تبریزی)

حشو متوسط: حشوی است که بر زیبایی سخن چیزی نیفزاید، امّا آوردنِ آن عیب محسوب نشود؛ مانند عبارت «ای سرو گل‌اندام» در این بیت:

– با چنین شکل و شمایل که تو داری باشد همه کس را به تو ای سروِ گل‌اندام طمع

حشو قبیح: در این نوع حشو، دو کلمه در کنار هم ذکر می‌شوند که یکی دقیقاً هم‌معنای دیگری است. مثل کلمه نهان و مستتر در بیت زیر:

– از بس که بارِ منّتِ تو برتنم نشست در زیرِ منّتِ تو نهان و مُستَترم

- نوع دیگری از حشو قبیح آن است که دو واژه درکنار یکدیگر به کار می‌روند که هم‌معنی نیستند؛ امّا معنی یکی از دیگری استنباط می‌شود؛ مانند عبارت ساعد دست در بیت زیر که از کلمه ساعد، معنای دست دریافت می‌شود.

– گفتم هوسِ ساعدِ دستش نکنم اکنون که به گردنم درآمد چه کنم

- حشو در میان آثار مترجمان بیشتر به چشم می‌خورد. گاه یک کلمه از زبان مبدأ را با دو کلمه از زبان مقصد جایگزین می‌کنند تا کلامشان رساتر شود. این امر از نظر سبک‌شناسی متن را دچار اشکال می‌کند. مثلاً در بسیاری از موارد، کلماتی مانند به عنوان، انجام، امر، کار، چیز، مسأله، موضوع، نحوه و ... در متن، مفهوم عام و کلی دارند و وجودشان غیر ضروری است و فهم جمله را دشوار می‌کند. در مثال زیر به کلماتی که در قلاب آورده شده دقت کنید. می‌توان آنها را حذف کرد، بدون اینکه به معنا خللی وارد شود.

– شرط اساسی در (مسأله) آموزش (امر) تداوم و تمرین است. (کار) تدریس کاری دشوار و شامل فعالیت‌هایی هدفمند است.

✓ با آن که به کاربردن حشو قبیح در متون پسندیده نیست؛ اما باید توجه داشت که در متون کلاسیک فارسی گاه به ضرورت وزن و قافیه و ایجاد تأکید در متن کاربرد داشته است.

انواع حشو در زبان فارسی از نظر ساختار

۱۶. حشو کلمات مهمل: کلماتی مثل قاطی پاتی، چیز میز، غذا مذا، آجیل ماجیل، رخت و پخت، کاغذ ماغذ، پول مول، پول و پله، پت و پهن، کت و کُلُفت، کتاب متاب، کار و بار، خرت و پرت، چرند پرند و مانند آنها کلمات مهمل نامیده می‌شوند و تنها باید در زبان محاوره به کار بروند.

۱۷. حشو حروف اضافه و ربط

- الف ـ یکی از اشکال حشو، به کار بردن حروف اضافه است که گاهی به جای کسره اضافه میان مضاف و مضاف‌الیه به استفاده می‌شود.

– گاهی گونه‌ای (از) عدم تعادل میان جنبه‌های مختلف زندگی به چشم می‌خورد که با انتخاب هدف و برنامه‌ریزی می‌توان آن را ترمیم کرد.

- ب ـ چنانچه خللی در معنا ایجاد نشود؛ در بیشتر مواقع می‌توان حرف اضافه در را پیش از کلمه‌هایی مانند نزد، هنگام، حین، تحت، بین و میان حذف کرد.

– (در) میان جمعیت دنبال نشانه‌هایی از بدسلیقگی در لباس پوشیدن می‌گشت.

- ج ـ بر روی و بر بالای از دیگر کلماتی هستند که معمولاً به نادرست و با یکدیگر به کار می‌روند و با توجه به معنای آن می‌توان کلمه «بر» را حذف کرد.

- می‌توانیم خودمان را به خاطر عمل یا اظهارنظری سرزنش کنیم، اما نمی‌توانیم خود را به‌خاطر یک احساس سرزنش‌کنیم. کاملاً ساده است: چون ما ابداً هیچ کنترلی (بر) روی احساساتمان نداریم!

۱۸. **حشو در خطاهای زبانی**؛ آنچه که...: به گفته سمیعی گیلانی، یکی از رایج‌ترین خطاهای زبانی، آوردن که پس از کلمه آنچه است. این امر در متون معتبر فارسی دیده نمی‌شود و خطایی است که سبب حشو قبیح در متن می‌شود.

- آنچه (که) مردم به‌عنوان یک راز، پنهان نگه می‌دارند، عمومی‌ترین، عادی‌ترین و غالب‌ترین چیز است.

۱۹. **حشو کلمات مترادف:** شاید بتوان این نوع حشو را یکی از پرکاربردترین‌ها دانست که سبب طولانی شدن کلام می‌شود و متن را دچار اشکال می‌کند. تعداد این ترکیب‌ها در زبان فارسی در حال گسترش است. در این بخش به ذکر پرکاربردترین مثال‌ها بسنده کرده‌ایم:

- آدمک کوچک/ اتاقک کوچک (ک تصغیر نشان کوچکی سوژه است و نیازی به ذکر صفت کوچک نیست)
- اجازه رخصت/ اجازه مرخصی (رخصت به معنای اجازه است)
- از قبل پیش‌بینی/ از قبل پیش‌خرید کردن (پیش‌بینی یا پیش‌خرید قطعاً از قبل انجام می‌شود)
- اشتغال به شغل (اشتغال در خودش معنای شغل را دارد)
- امروزه روز (در این ترکیب هر یک به تنهایی معنای امروز را می‌دهند)
- اوج قله کوه/ ستیغ کوه (قله و ستیغ، بلندترین نقطه کوه است)
- با هم هم‌پیمان/ با هم هم‌عقیده/ با هم هم‌سفر بودن (لازم نیست کلمه هم دوباره تکرار شود)
- بازخوانی مجدد/ بازخوانی دوباره (پیشوند باز، معنی دوباره را در خود دارد)
- بدعت تازه (بدعت یعنی نوآوری و ذکر قید نو یا تازه ضرورتی ندارد)
- تاب تحمل (تاب آوردن به معنی تحمل کردن است)
- تجدید مجدد (تجدید به معنای مجدد است)
- تحدید حدود (تحدید به معنای محدود کردن است)
- تفاهم مشترک (تفاهم امری مشترک است)
- تهویه هوا (تهویه به معنای عوض کردن هواست)
- جنازه مرده/ جسد مُرده (جنازه و جسد فقط برای مرده به کار می‌رود)
- حسن خوبی (حسن و خوبی با یکدیگر مترادف هستند)
- حشو زائد (این دو کلمه با هم مترادف هستند)
- خاستگاه اولیه (از کلمه خواستگاه مفهوم اولیه استنباط می‌شود)
- خرمای رطب تازه/ رطب تازه/ خرمای رطب (به خرمای تازه رطب می‌گویند)
- خصوصیت ویژه (خصوصیت به معنای ویژگی است)
- درخت تاک/ تاک انگور (به درخت انگور، تاک می‌گویند)
- درخت نخل خرما (به درخت خرما، نخل می‌گویند)
- رایحه بوی خوش (رایحه به معنای بوی خوش است)
- روزنامه‌های روزانه (روزنامه یعنی اخبار روز)
- روغن چرب (روغن ذاتاً چرب است)
- زدن ضرب‌المثل (کاربرد زدن زائد است زیرا ضرب در زبان عربی به معنای زدن است)
- زن کدبانو/ خانم کدبانو/ دختر کدبانو (کدبانو به خانم خانه گفته می‌شود)
- سرمه چشم/ سرمه دیده/ سرمه بصر (سرمه فقط برای چشم به کار می‌رود)
- سقوط به پایین/ سقوط به زیر (سقوط به معنای افتادن چیزی از بالا به پایین است؛ بنابراین ذکر قید پایین یا زیر توجیهی ندارد)
- سن بیست‌سالگی (کلمه سن در جمله‌ای که کلمه سالگی باشد زائد است)

- سوابق قبلی/ سابقه قبلی (سابقه مربوط به گذشته است)
- سیر گردش کار (سیر و گردش یعنی روال و جریان)
- شاهد زیبارو (شاهد یعنی زیبارو)
- شاهد عینی (شاهد یعنی مشاهده‌کننده که با کلمه عینی مترادف است)
- شعله آتش/ شراره آتش (کلمات لهیب، شعله، افزوره، شراره، جرقه، اخگر و نظایر آن، مترادف هستند)
- صدر اول/ صدر نخست (صدر، اول و نخست به یک معنا به کار می‌روند)
- صعود به بالا/ عروج به بالا (صعود و عروج ذاتاً رو به بالا شکل می‌گیرد)
- طراح طرح (کار طراح صرفاً طراحی یک طرح است)
- عقیده عمومی بسیاری از مردم/ عقیده عمومی اغلب مردم (عقیده عمومی یعنی عقیده بسیاری از مردم، بنابراین با گفتن عقیده عمومی نیازی به گفتن بسیاری از مردم یا اغلب مردم نیست)
- فرد ضارب/ فرد مهاجم (ضارب یا مهاجم یک فرد است)
- قالیچه کوچک (چه، پسوند تحقیر است و نیازی به کلمات حقیر، کوچک و نظایر آن نیست)
- قحط‌الرجال مردان (رجال و مردان هم‌معنی هستند)
- کلبه محقر/ کلبه کوچک/ کلبه تنگ (کلبه به معنای خانه‌های کوچک است و صفاتی که با آن اشاره شد در کنار کلمه کلبه لزومی ندارد)
- کمدی خنده‌دار (به هر اثر نمایشی خنده‌دار کمدی می‌گویند. به جای این عبارت می‌توان از نمایش خنده‌دار یا نمایش کمدی استفاده کرد)
- لذا بدین سبب/ لذا از این رو/ لذا برای این (برای هیچکدام از این قیدها، نیازی به لذا نداریم)
- لزوماً باید (لزوماً، معنی باید را در خود دارد)
- متحدشدن با هم (اتحاد تنها میان دو یا چند نفر امکان‌پذیر است)
- متنِ نوشته (متن همان نوشته است)
- مثمر ثمر (مثمر یعنی ثمربخش)
- مجهز به تجهیزات (مجهز یعنی تجهیز شده)
- محاصره از هر طرف (کلماتی مانند احاطه، محاصره، محصور و ... معنای قیدی از هر طرف و از هر سو را در خود دارند)
- مدخل ورودی (مدخل یعنی محل وارد شدن)
- مسلح به سلاح (مسلح یعنی کسی که سلاح پوشیده)
- مشغله کاری (مفهوم کار در مشغله وجود دارد)
- معطر به عطر (معطر یعنی عطرآگین)
- مفید فایده (مفید یعنی فایده‌دار، سودمند. به جای مفیده فایده باید گفت دارای فایده، فایده‌دهنده، با فایده یا مفید)
- مقابله به مثل (مقابله به تنهای به معنی عمل متقابل است و معنای مثل، از آن دریافت می‌شود)
- ملبس به لباس (ملبس یعنی لباس‌دار)
- ملقب به لقب (ملقب یعنی لقب دار)
- ممهور به مُهر (ممهور یعنی مهرشده. ضمن آنکه کلمه مُهر فارسی است و نمی‌توان از آن کلمه مشتق عربی ساخت)
- منادی ندای... (منادی یعنی ندا دهنده)
- منتج به نتیجه (منتج یعنی نتیجه گرفته شده)
- منقش به نقش (منقش یعنی نقش‌دارشده)
- موارد مورد نیاز (کاربرد موارد همراه به مورد زائد است)

- نسیم باد خوشبو / نسیم خنک / نسیم ملایم (نسیم به معنای باد ملایم، خنک و آرام است)
- ورطه نابودی (ورطه یعنی جای نابودی)
- ویژگی خاص / ویژگی مخصوص (ویژگی نشانه یا خصلت ممتاز و خاص است)

۲۰. **حشو کلمات عربی یا انگلیسی که به فارسی وارد شده‌اند:** گاهی اوقات یک کلمه فارسی به یک کلمه انگلیسی یا عربی اضافه می‌شود، در حالی که همان کلمه انگلیسی یا عربی، معنای آن کلمه فارسی را نیز در خود دارد. در این موارد نیز حشو قبیح رخ داده است و باید از آن پرهیز کرد.

- اخوی من (کلمه اخوی تشکیل شده از دو بخش اخو+ی به معنای برادر من است)
- استادیوم ورزشی (استادیوم در زبان انگلیسی همان ورزشگاه است)
- استارت شروع (استارت در زبان انگلیسی به معنای شروع است)
- اظهار تمارض / اظهار تجاهل / اظهار تغافل (کلمات عربی بر وزن تفاعل معنای اظهار کردن را در خود دارد)
- بورسیه بگیر (کلمه بورسیه‌بگیر به معنای گیرندهٔ کمک‌هزینه تحصیلی است)
- تخته وایت برد (وایت برد در زبان انگلیسی به معنای تخته سفید است)
- جانشین خلف (خلف در زبان عربی به معنای پشت یا بعد به کار می‌رود)
- دست یداللهی (یدالله ترکیب دو کلمه ید به معنای دست و الله است)
- دو طفلان مسلم (طفلان به معنای دو طفل است)
- دهم عاشورا (کلمه عاشورا در زبان عربی به معنای دهم است)
- ریسک خطرناک (ریسک در زبان انگلیسی به معنای خطر کردن است)
- سال عام‌الفیل (عام به معنای سال است)
- سنگ حجرالاسود (حجر به معنای سنگ است)
- سوال پرسیدن (کلمه سوال همراه با فعل پرسیدن نباید به کار برود زیرا در کلمه سوال، معنای پرسیدن مستتر است. باید آن را به صورت می‌خواهم از شما سوالی بکنم یا می‌خواهم از شما چیزی بپرسم استفاده کنیم)
- شب لیله‌القدر / شب لیله‌المبیت (شب و لیله مترادف هستند)
- فرشته ملک‌الموت (ملک به معنای فرشته است)
- فینال آخر / فینال نهایی / فینال پایانی (کلمه فینال به معنای آخری است که در اصطلاحات ورزشی به عنوان مسابقه آخر گفته می‌شود)
- کلاه‌کاسکت (کاسکت یک کلمه فرانسوی است که به کلاه اطلاق می‌شود)
- کنسرت موسیقی (کنسرت مخصوص اجرای اثری موسیقایی در جمع است)
- گارد محافظ / گارد محافظت / گارد نگهبان (گارد به معنای محافظت، نگهبانی یا گروهی است که مأمور محافظت از کسی یا جایی باشد)
- ماجرای گذشته (ماجرا یعنی آنچه در گذشته رخ داده است)

۲۱. **کلمات مختص به یک مکان، زمان، مورد، شخص یا یک موقعیت:** گاهی اوقات، مشخص است که یک کلمه متعلق به یک مکان، زمان، مورد، شخص یا موقعیتی خاص است و نیازی به توضیح بیشتر درباره آن کلمه نیست و آن توضیح، حشو به حساب خواهد آمد.

- اتوبوس مسافربری (همه اتوبوس‌ها مسافربری هستند)
- ارکستر موسیقی (ارکستر گروه هم‌نواز موسیقی است)
- آتشکده زرتشتیان (آتشکده متعلق به زرتشتیان است)
- آخور چارپایان / طویله چارپایان / اسطبل چارپایان (آخور محل نگهداری چارپایان است)
- پارکینگ وسایل نقلیه (پارکینگ مخصوص وسایل نقلیه است)

- حوض آب (حوض فقط محل نگهداری آب است)
- خانقاه صوفیه (خانقاه فقط محل تجمع صوفیه است)
- ژنرال نظامی (ژنرال از مقامات نظامی است)
- صبحانه صبح/ ناهار ظهر/ شام شب (هر یک از وعده‌ها مختص به زمان مشخصی هستند)
- فریضه واجب (فریضه ذاتاً واجب است)
- قند شیرین/ عسل شیرین (قند و عسل ذاتاً شیرین هستند)
- کامیون باری (همه کامیون‌ها باری هستند)
- کشیش کلیسا/ راهب کلیسا/ ناقوس کلیسا (کشیش، راهب و ناقوس مخصوص کلیسا است)
- کندوی زنبور (کندو مخصوص به زنبور است)
- کنیسه یهودیان (کنیسه مختص به یهودیان است)
- گلبرگ گل/ کاسبرگ گل/ غنچه گل (گلبرگ، کاسبرگ و غنچه مخصوص به گل است)
- مسجد مسلمانان (مسجد مختص به مسلمانان است)
- ملاح کشتی/ ملوان کشتی/ ناخدای کشتی (ملاح، ناخدا و ملوان هر سه مختص کشتی هستند)
- نزول به پایین (نزول فقط به پایین اتفاق می‌افتد)
- واگن قطار (واگن فقط برای قطار به کار می‌رود)
- هق‌هق‌گریه (هق‌هق صدای گریه است)
- هلهله شادی (هلهله صدای شادی است)
- همهمه صدا (همه مخصوص به صداست)
- یقین قطعی (یقین بدون قطعیت محال است)

۲۲. حشو در ترکیب‌های مربوط به اعضای بدن: این حالت نیز، به نوعی یک حالت خاص از قسم پیشین است:

- بزاق دهان (بزاق مخصوص دهان است)
- پای پیاده (فقط با پا می‌توان پیاده رفت)
- پلک چشم (پلک بخشی از چشم است)
- ساعد دست (ساعد بخشی از دست است)
- خلخال پا (خلخال مخصوص پا است)
- پابند خلخال (هر دو به یک معنی هستند)
- دستبند دست/ دستکش دست (دستبند و دستکش هر دو متعلق به دست است)
- کفش پا/ جوراب پا/ ران پا/ زانوی پا (کفش، جوراب، ران و زانو همگی متعلق به پا هستند)
- گردنبند گردن (گردنبند مخصوص گردن است)
- گوشواره گوش (گوشواره مخصوص گوش است)
- انگشتر دست (انگشتر مخصوص دست است)
- لثه دندان (لثه فقط خاص دندان است)
- مردمک چشم/ مردمکِ دیده (مردمک متعلق به چشم است)
- نیم‌رخ صورت (رخ همان صورت است و از طرفی نیم‌رخ فقط مختص صورت است)

املای درست همزه در فارسی (املای درست همزه)

کلمات همزه‌دار از عربی وارد زبان فارسی شده‌اند؛ اما املای کلمات همزه دار در زبان فارسی با زبان عربی متفاوت است. در این مبحث، املای صحیح و درست همزه و کلمات همزه دار در زبان فارسی را بررسی می‌کنیم و املای صحیح کلمات همزه‌دار فارسی مانند مسئول، مسأله یا هیئت را بررسی می‌کنیم.

همزه در کلمات فارسی: کلماتی که ریشه فارسی دارند، گاهی با همزه نوشته می‌شوند که نادرست است؛ بنابراین در کلمات با ریشه فارسی، همیشه از «ی» به جا «ئ» استفاده کنید؛ مانند: پائیز، پائین، بوئیدن، روئیدن، می‌آئید که شیوه صحیح نگارش آن‌ها، پاییز، پایین، بوییدن و روییدن و می‌آیید است.

همزه در وسط کلمه: همزه اگر در وسط کلمه باشد، بر اساس حرکت خود یا حرف پیش و پس از خود، املای متفاوتی خواهد داشت:

- همزه کسره‌دار و همزه قبل از «ی» در وسط کلمه
- همزه‌ای که کسره دارد، روی پایه «ی» نوشته می‌شود؛ مانند: مسائل، مصائب، ارائه، قائل، تخطئه.
- همزه کسره‌دار در برخی موارد نیز کلاً تبدیل به «ی» می‌شود؛ مانند: دایره، فایده، جایزه، معایب، نایب، زایل.

این که آن را به صورت ئ یا ی بنویسید، بسته به این دارد که کدام رایج‌تر است و گاهی نیز سلیقه‌ای می‌شود. بهتر است به حالت گویشی آن رجوع کنید و ببینید کدام به گوش شما آشناتر است؛ اما مهم این است که اگر حالتی را برای یک کلمه انتخاب کردید، آن را در تمامی نوشتار خود مراعات کنید.

همین قاعده در مورد همزه‌ای که قبل از ی قرار دارد نیز صادق است. ممکن است به صورت ئ یا به صورت ی نوشته شوند؛ مانند: لئیم، رئیس، جبرئیل و اسرائیل که رییس، جبرییل و اسراییل نیز رایج هستند.

همزه فتحه‌دار در وسط کلمه؛ مسأله یا مسئله: برای این‌که بدانیم املای درست همزه مفتوح در وسط کلمه چیست، به حرکت حرف قبل از آن رجوع می‌کنیم:

- همزه مفتوحی که قبل از آن الف باشد، همه آن را به صورت ئ می‌نویسند؛ مانند: قرائت، دنائت، برائت.
- همزه مفتوحی که قبل از آن، حرفی با ضمه آمده باشد، بر پایه واو نوشته می‌شود؛ مانند: مؤدّب، مؤخّر، مؤلّف.
- همزه مفتوحی که قبل از آن حرفی با فتحه آمده باشد، بر پایه الف نوشته می‌شود؛ مانند: متأخّر، مستأصل.

✓ اما اگر حرف قبل از همزه مفتوح ساکن باشد چه؟ این مورد محل اختلاف است و اتفاق نظر در مورد آن وجود ندارد. بعضی همزه میانیِ مفتوحِ ماقبل ساکن را به صورت مسأله، نشأت و هیأت صحیح می‌دانند؛ اما برخی دیگر، از جلمه فرهنگستان زبان فارسی، مسئله، نشئت و هیئت را صحیح‌تر دانسته‌اند. نکته مهم، سازگاری در متن است. اگر یک روش نوشتاری را انتخاب کردید، همه جای متنتان از همان استفاده کنید و جایی از متن مسأله و جایی دیگر مسئله ننویسید.

✓ همزه پس از حرف ساکن یا فتحه‌دار و قبل از مصوت آ: اما اگر همزه ساکن یا فتحه‌دار باشد و پس از آن مصوت آ بیاید، آن را با علامت مد «آ» درج می‌کنیم؛ مانند: قرآن، مِرْآت، مَآخِذ.

✓ همزه ضمه‌دار و همزه قبل از واو در وسط کلمه؛ مسؤول یا مسئول: در مورد همزه مضموم و همزه قبل از واو هم اختلاف وجود دارد. برخی بر طبق قاعده‌ای کلی در عربی، مسؤول و رؤوس را صحیح می‌دانند؛ اما برخی معتقدند که املای رایج و درست این کلمات در فارسی، مسئول و رئوس است. پس می‌توان هر دو مورد را صحیح دانست.

همزه ساکن در وسط کلمه: زمانی که همزه در وسط کلمه ساکن است، برای این که بدانیم آن را روی چه پایه‌ای بنویسیم، به حرکت حرف قبل از آن نگاه می‌کنیم و برای فتحه الف، برای کسره ی و برای ضمه واو را پایه همزه قرار می‌دهیم؛ مانند:

- همزه ساکن ما قبل مفتوح: رأفت، مأمور؛
- همزه ساکن ما قبل مکسور: ائتلاف؛

- همزه ساکن ما قبل مضموم: سؤال، رؤیا.

همزه در کلمات واردشده از زبان‌های بیگانه: در مورد کلمات غیرعربی و غیرفارسی، همیشه همزه میانی را بر پایه ی درج می‌کنیم؛ مانند: ژوئن، پنگوئن، زئوس، نئون، ژئوفیزیک.

همزه در انتهای کلمه (همزه پایانی) (همزه پایانی بعد از الف ممدوه؛ املاء یا املا)

همزه بعد از الف ممدوده، در زبان فارسی حذف می‌شود. پس کلماتی مانند املاء، انشاء، اعضاء، استثناء به صورت املا، انشا، اعضا و استثنا نوشته می‌شوند.

نکته: هر گاه کلماتی که در بالا گفتیم، در نقش موصوف یا مضاف قرار گیرند، به جای کسره اضافه، به انتهای آن‌ها ی اضافه می‌شود و باز هم همزه حذف خواهد شد؛ مانند: املای درست، انشای بهروز، اعضای گروه، استثنای مهم.

املای درست ان شاء الله: عبارت ان شاء الله یک عبارت عربی است به معنی «اگر خدا بخواهد» که عیناً در فارسی استفاده می‌شود و همزه آن حذف نمی‌شود؛ بنابراین بهتر است آن را به صورت سه کلمه مجزا آورده و از نوشتن آن به صورت انشاالله یا انشاءالله خودداری کنیم چرا که معنی آن تغییر می‌کنید و معنی «انشای خدا» خواهد داد!

- ✓ همزه پایانی پس از ساکن یا بعد از مصوّت‌های «ی» و «او»: همزه پایانی که قبل از آن یک حرف ساکن یا یکی از مصوّت‌های «ی» و «او» باشد، بدون پایه نوشته می‌شود؛ مانند: شیء، سوء، جزء.
- ✓ همزه پایانی پس از حرف مفتوح: همزه پایانی که قبل از آن حرفی با فتحه وجود داشته باشد، بر پایه الف نوشته می‌شود؛ مانند: خلأ، ملجأ، مبدأ.
- ✓ همزه پایانی پس از حرف مضموم: همزه پایانی که قبل از آن حرفی با ضمه آمده باشد، بر پایه واو نوشته می‌شود؛ مانند: تلألؤ، لؤلؤ.

املای درست ه همزه دار (ۀ) یا هٔ ی (املای درست ه همزه دار یا ی و نیم‌فاصله)

املای درست یای اضافه در کلماتی که با ه تمام می‌شوند، چیست؟

در زبان فارسی، وقتی یک کلمه در نقش موصوف یا مضاف قرار می‌گیرد، ما به انتهای آن یک کسره اضافه می‌کنیم، که معمولاً هم نوشته نمی‌شود؛ مانند «مادرِ مهربان» یا «کتابِ فرنگیس»؛ اما وقتی در این ترکیب‌ها کلمه اول با ه ناملفوظ تمام شود، داستان شروع می‌شود. برخی آن را به ه همزه دار و «خالهٔ مهربان» می‌نویسند و برخی از نیم‌فاصله و «ی» استفاده می‌کنند و می‌نویسند «خاله‌ی مهربان»؛ برخی سخت‌گیرانه معتقدند که هم «ی» اضافه و هم کسره باید درج شوند و «خاله‌یِ مهربان» می‌نویسند. بعضی هم نهایت سادگی را ترجیح می‌دهند و به «خاله مهربان» اکتفا می‌کنند.

فرهنگستان زبان فارسی در آخرین توصیه خود، در دستور خط فارسی، دوباره، «ی» کوچک بر روی «ه» را به عنوان شیوه درست نگارش اعلام می‌کند: «برای کلماتِ مختوم به های غیرملفوظ، در حالتِ مضاف، از علامتِ «ء»* استفاده می‌شود: خانهٔ من، نامهٔ او» این علامت کوتاه‌شدهٔ «ی» است. (دستور خط فارسی/ مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ سیزدهم ۱۳۹۴، ص ۲۸)

مروری بر کلمات مشابه که به غلط به جای همدیگر به کار می‌روند

واژگان مشابه در فارسی، کلماتی هستند که گاهی به غلط به جای یکدیگر به کار می‌روند. تعدادی از آنها از یک ریشه و یا با املای نزدیک به هم هستند و تعدادی هیچ شباهتی به همدیگر ندارند. در جدول زیر، رایج‌ترین غلط‌ها در استفاده از واژگان به جای یکدیگر را برای شما شرح می‌دهیم.

کلمه اول	کلمه دوم	توضیحات
آپاندیس: یکی از اعضای بدن	**آپاندیست:** بیماری‌ای است که در آن آپاندیس ملتهب و چرکی می‌شود.	همه انسان‌ها آپاندیس دارند. پدرم دچار آپاندیست شده است.
آرایش: زیبایی با افزایش	**پیرایش**: زیبایی با کاهش	برای اینکه صورتش رنگ‌پریده نباشد، کمی آرایش کرد. موهایش کمی نیاز به پیرایش دارد تا مرتب به نظر برسد
احسنت: آفرین بر تو، مرحبا	**احسن**: نیکوتر	احسنت بر تو! باید خوشنویسی را به نحو احسن بیاموزی.
استعفا: درخواست کناره‌گیری از سمت یا موقعیتی. کاربرد این کلمه با فعل دادن اشتباه است و باید به صورت استعفا کردن به کار برود	**استیفا**: طلب کردن تمام حق	مدیر مجموعه از مقام خود استعفا کرد. احمد طلب خود را محمد استیفا کرد.
اعلام: اعلامیه، خبر دادن	**اعلان**: آشکار کردن، علنی و ظاهر ساختن، خبری که بر دیوار نصب می‌شود: تابلوی اعلانات	
افراط: از حد و اندازه تجاوز کردن، زیاده‌روی، افراط	**تفریط**: کوتاهی کردن در کاری	گاهی افراط و تفریط به عنوان هم‌معنی به کار می‌روند در حالی که این دو واژه متضادند.
افغان: اهل کشور افغانستان	**افغانی**: واحد پول افغانستان، منسوب به افغانستان	دیروز با یک مرد افغان آشنا شدم.
بخشودن: عفو کردن	**بخشیدن**: عطا کردن	قلمروی بخشودن گسترده است. تمام دارایی‌اش را به کودکان بی‌سرپرست بخشید.
بها: قیمت، ارزش هر چیزی	**بهاء**: روشنی، درخشندگی، رونق، زیبایی، فر و شکوه	برای به دست آوردن این تجربه، بهای سنگینی پرداختم. بهاءالدین: رونق و شکوه دین
تسریع: یعنی سرعت بخشیدن	**تصریح**: سخنی را به روشنی گفتن	برای موفقیت این پروژه در زمان مقرر،

و شتاب دادن به کاری		باید در مطالعات اولیه تسریع کنیم.
تصفیه: پاک کردن، صاف و صفر کردن	**تسویه**: مساوی کردن، برابر کردن و موازنه در حساب	
تصنیف: نگارش مطالبی بدون اتکا به منابع و تنها با اتکا به یافته‌های نویسنده است؛ مثل آثار ادبی یا داستانی.	**تألیف**: گردآوری و نگارش موضوعی به کمک منابع مختلف	
چنانکه: آن طوری که	**چنانچه**: اگر	چنانکه به شما گفتم باید طبق دستورالعمل رفتار کنید. چنانچه آمدید و من نبودم، تماس بگیرید.
خزینه: مخزن آب گرم حمام	**خزانه**: محل نگهداری پول	
درب: در عربی به در بزرگ و دروازه گفته می‌شود.	**در:** کلمه فارسی	میان فارسی‌زبانان به اشتباه این‌طور تصور می‌شود که کلمه درب از در، ادبی‌تر است.
رییس جمهوری: این عبارت، مصدر است و وقتی به کار می‌رود که از نقش و جایگاه رییس جمهور بخواهیم حرف بزنیم.	**رییس جمهور:** شخص رییس جمهور	
شامل: اسم فاعل، یک کل که زیرمجموعه‌هایی دارد.	**مشمول**: اسم مفعول، چیزی یا کسی که زیرمجموعه یک کل قرار می‌گیرد.	این سبد خرید شامل چند کالای ضروری است. نیازمندان به زودی مشمول یارانه می‌شوند
کاندید: کلمه انگلیسی به معنای بی‌پرده و رک	**کاندیدا**: نامزد	
گرام: کلمه انگلیسی به معنای نگارش و رسم	**گرامی**: محترم	
محدود: اندک	**معدود**: شمرده‌شده	تعداد محدودی صندلی خالی باقی‌مانده است. معدود دوستانی دارم که با آنها

		صمیمی هستم.
مژده: بشارت	**مژدگانی**: پاداشی برای خبر خوب	مژده بده یار پسندید مرا. برای خبر خوبی که داشت، مژدگانی گرفت.
مطرح: به جای طرح کردن، مورد بحث	**شاخص**: برجسته، شناخته‌شده	پس به جای اینکه بگوییم: او از چهره‌های مطرح سیاسی است، باید بگوییم او از چهره‌های شاخص سیاسی است.
مظنون: صفت مفعولی و به معنی کسی که به او شک کنند و بدگمان باشند.	**ظنین**: صفت فاعلی و به معنی کسی است که به دیگری بدگمان است.	جمله «او در این قضیه ظنین است»، در معنی «او در این قضیه مشکوک است»، نادرست است.

املای کلمات مشابه

بُرْهه: در لغتنامه‌های عربی دوره‌ای از زمان، زمان اندک، لحظه و آن معنی شده است.

برهه: در لغتنامه‌های فارسی به معنی روزگار و زمان طولانی، پاره‌ای یا بخشی از روزگار است که جمعش بُرَه می‌شود که در فارسی چندان هم رایج نیست.

نکته: برهه به معنی بخشی از زمان با توجه به ریشه عربی به همین صورت؛ یعنی با ة درست است و نوشتنش به صورت برحه غلط است.

مهاجر: کسی که وطنش را ترک می‌کند.

مهاجرت: ترک وطن

مهجور: کسی که به هجران و جدایی مبتلا است.

محجور: ممنوع از تصرف در مال خود

هجران: دوری، جدایی

حَجران: منع، بازداشت

هجر: دوری، جدایی

حَجَر: واژه‌ای عربی و به معنای سنگ

هجرت: سفر، کوچ

هجری: سال عرب‌ها

هلیم: نوعی غذا که با گوشت، گندم و حبوبات می‌پزند.

حلیم: از ریشه حلم و به معنای صبوری

همزه: یکی از حروف الفبا

حمزه: اسم خاص برای پسر و به معنای شیر، حیدر و هژبر

حوله: پارچه‌ای پرزدار برای خشک‌کردن صورت و بدن

ت یا ط؟

اتاق درست است یا اطاق؟ تهران یا طهران؟ اتو یا اطو؟ تپش یا طپش؟ شاید بتوان حرف ط را جنجالی‌ترین حرف در املای فارسی دانست. این حرف ویژه زبان عربی است و عباس اقبال آشتیانی در مقاله از طهران تا تهران می‌گوید: کلماتی که با این حرف نوشته می‌شوند عربی هستند و اگر ریشه عربی ندارند؛ در فارسی به غلط با ط نوشته می‌شوند. مطابق با نظر آشتیانی، تعداد دیگری از محققان زبان و ادبیات فارسی هم بر این باورند که در زبان عربی، وقتی واژه‌ای صدای ت دارد و از زبان دیگری وارد می‌شود؛ آن را با ط می‌نویسند تا بیگانه بودن آن مشخص شود. از این رو، به دلیل ارتباط تنگاتنگ زبان فارسی و عربی، تعدادی از این اسامی با املای ط، وارد زبان فارسی شده و مورد استفاده قرار گرفته است.

کدام کلمات با ط و کدام یک با ت نوشته می‌شوند؟ برای تشخیص املای صحیح کلماتی که در آنها ط به کار رفته است؛ به چند شیوه باید توجه کرد:

۱. **توجه به ریشه کلمه**: بر اساس این اصل، اگر ریشه کلمه فارسی باشد؛ باید با ت نوشته شود؛ مانند:
- اتو، تاس، تاس کباب، تپیدن، تپش، تراز، استخر، تاول، تباشیر، تبرزین، تپانچه، تشت، ترخون، تنبور.
✓ همچنین اگر کلمه‌ای از زبان‌های ترکی، انگلیسی یا فرانسه وارد زبان فارسی شده باشد؛ با ت نوشته می‌شود.
- ترکی: اتاق، اتراق، باتلاق، تالار
- انگلیسی: استبل، امپراتور
- فرانسه: باتری، بلیت

۲. **توجه به معنا و بافت جمله**: گاهی در تشخیص املای صحیح کلمات باید به معنای جمله دقت کرد. برای نمونه به کلمات تی و طی دقت کنید. اگر این کلمه به معنای وسیله‌ای که با آن زمین را می‌شویند به کار رفته باشد، تی نوشته می‌شود و اگر به معنای در طول و یا پیمودن به کار رود؛ طی صحیح است.
- به سختی توانستم لک خون را با تی از زمین پاک کنم.
- تلاش کردم خوشنویسی را طی یک ماه یاد بگیرم.
- مثال دیگر، کلمات تایر و طایر است که برای انتخاب املای صحیح، نیازمند دقت در بافت جمله هستیم؛ زیرا تایر به معنای لاستیک و طائر در عربی به معنی پرنده است.

۳. **شناسایی اسامی خاص:** اسامی خاص مانند مکان‌ها و افراد نیز با ت نوشته می‌شود؛ مانند:
- اترار، تالش، اتریش، ایتالیا، پترزبورگ، پتر کبیر، تبرستان، ترابلس، تسوج، توس، تهماسب، تهمورث، تیسفون، ختا و لوت.
✓ تبس و تارم دو اسم خاص فارسی هستند که همیشه به صورت طبس و طارم نوشته شده‌اند و چنانچه با ت نوشته شود؛ ممکن است مخاطب را دچار سردرگمی کند.
✓ برخی اسامی خاص از عربی وارد زبان فارسی شده است و املای آنها به گونه‌ای با ط مصطلح و رایج شده که اگر با ت نوشته شود؛ قابل‌فهم نخواهد بود؛ بنابراین در فارسی امروز نیز به همان صورت به کار می‌رود که عبارت‌اند از؛
✓ افلاطون، ارسطو، سقراط، بقراط

تهران یا طهران؟ شاید در مبحث املای اسامی خاص، بیشترین تشتت آرا درباره تهران باشد. کلمه تهران تا اوایل قرن پنجم به همین شکل رایج امروزی یعنی تهران نوشته می‌شد. به گزارش سعید نفیسی، کلمه طهران از قرن چهارم به بعد در کتاب‌های فارسی و آثار تعدادی از مورخان و سیاحان عرب به چشم می‌خورد. در سال ۱۳۲۰ و به دستور فرهنگستان، چنین معمول شد که نام طهران را به صورت تهران بنویسند و

احتمالاً مقصود افرادی که این موضوع را پیشنهاد کرده‌اند؛ این بود که حرف ط عربی را از زبان فارسی حذف کنند. امروزه کلمه تهران مصطلح‌ترین شکل نوشتاری این کلمه است بنابراین بهتر است به همین صورت تهران در متون به کار رود.

ق یا غ؟

برخلاف تصور عموم، واژه‌هایی مانند دقیقه، مقدار، قصه، قدرت، قاشق، بشقاب، قایق که در آنها قاف به کار رفته، فارسی نیستند و بیشتر از زبان ترکی یا عربی وارد زبان فارسی شده‌اند. در برخی منابع هم اشاره شده که واژه‌های اصیل فارسی اغلب با «غ» نوشته می‌شوند.

تلفظ یکسان، اما املای و معنای متفاوت: در املای کلمات با صدای «ق» باید دقت ویژه داشت؛ زیرا برخی از کلمات به هر دو صورت، یعنی هم با قاف و هم با غین نوشته می‌شوند. اگرچه تلفظ آنها در نهایت یکسان می‌شود؛ اما این تفاوت در نوشتار می‌تواند، معنای کلمه و در نتیجه معنای جمله را به کلی تغییر بدهد. در لیست زیر تعدادی از این کلمات را می‌توانید ببینید.

- پرتغال (کشور) و پرتقال (نوعی مرکبات)
- غباد (نوعی ماهی) و قباد (نامی مردانه)
- غال (لانه زنبور) و قال (گذاشتن)
- آغا (خاتون، بی‌بی) و آقا (مرد)
- غریب (دور) و قریب (نزدیک)
- تاغ (نوعی درخت) و تاق (در مقابل جفت) و طاق (سقف)
- غدیر (آبگیر) و قدیر (توانا)
- غش (حیله، بیهوشی) و قش (یار و رفیق)

کلماتی که هر در املای آن‌ها یکی از قاف یا غین ترجیح دارد: اما برخی از کلمات هستند که در سیر تطور زبان فارسی، با هر دو حرف غین و قاف نوشته شده‌اند و هیچ تفاوتی در معنا ایجاد نشده است. در نهایت هم با توجه به ریشه کلمه و یا معیار پذیرش فارسی‌زبانان، تعدادی از این کلمات با حرف «**غ**» نوشته می‌شوند؛ مانند:

- سوغات، بلغور، باباغوری، آروغ، غدغن، مغناطیس، ورغلمبیدن، مغان، غلیان (جوشش)، تغار، چلغوز، قورباغه، یالغوز، یغور، غصه.

و تعدادی دیگر از این کلمات نیز در نهایت با حرف «**قاف**» نوشته می‌شوند؛ مانند:

- قاتی، قدّاره، قراقروت، قرت (قورت)، قرتی، قرشمال، قرق، قورمه، قشرق، قشلاق، قلیان، قو، قوچ، قیسی، پاتوق، تپق، ساقدوش، سقلمه، لق و لوق، یاتاقان، یالقوز، آقاخان، بقچه، چارقد، قیماق، قورباغه، قلقلک، قوری، قصه.

یادآوری می‌کنیم که اصوات اغلب با حرف قاف نوشته می‌شوند؛ مانند:

- قار و قور،قدقد، قلپ، نق‌نق، ترق و توروق، لق‌لق، قل‌قل، قارقار.

غش کردن یا قش کردن؟

غش: کلمه غش با دو معنی در ادبیات به کار می‌رود.

۱. اصطلاح غلّ و غش را هم حتماً شنیده‌اید. غش در اینجا دقیقاً به معنی ناخالصی و ناصافی است. می‌گوییم:
- فلانی بی‌غل و غش است؛ یعنی بدون حیله و ریا است.
- خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غَش باشد (غزلیات حافظ)

۲. معنای دوم غش که همیشه به ذهن ما می‌رسد، بیهوشی و بی‌حواسی است. غش با این معنا از زبان عربی ریشه گرفته است. ترکیب غُشِیَ علیه در زبان عربی مصداق معنای از هوش رفتن است. در لغتنامه دهخدا به نقل از آنندراج آمده است: فارسیان یا را از آن حذف کردند و با لفظِ کردن استعمال کنند.

- در این بیت از سلمان ساوجی غش در مصرع اول به معنی بدون ناخالصی و صاف و در مصرع دوم بیهوشی است.
- زان شراب ناب بی‌غش ده که اندر صومعه صوفی صافی به بوی جرعه‌ای غش می‌کند
- ترکیب غش و ضعف معنای دوم را اراده می‌کند.
- در صورتی که فردی غش کند باید از او مراقبت شود. به معنای بیهوشی

قش: کلمه قش در زبان فارسی کم‌کاربرد است و به‌ندرت در ادبیات دیده می‌شود. در لغتنامه دهخدا شبیه و مانند، یار و رفیق معنا شده است.

ارجحیت یا ارجعیت؟

ارجحیت: ارجح، صفت تفضیلی از رجحان است و در لغتنامه دهخدا به معنی راجح‌تر، افضل، اولی، اقدم، بهتر و خوب‌تر ثبت شده است. ارجح در جمع با یت مصدری ارجحیت می‌شود؛ بنابراین به معنای برتر بودن، راجح‌تر بودن، بهتر بودن، افضل بودن و... است.

ارجعیت: اَرجَعَ فعلی از ریشه رَجَعَ به معنای بازگرداندن است و امکان جمع شدن با یت مصدری را ندارد؛ بنابراین اگر مشاهده می‌کنید که در فرهنگ‌های لغت کلمه ارجعیت در معنای مرجع قرار گرفتن و استفاده به عنوان مرجع نوشته‌اند، کاملاً نادرست است.

- بنابراین پس از این وقتی می‌خواستید معنای برتر بودن را اراده کنید، می‌توانید از کلمه ارجحیت استفاده کنید؛ مانند:
- شجاعت بر خردمندی ارجحیت دارد.
- ارجحیت با مصرف کالای داخلی است

تسویه حساب یا تصفیه حساب؟

تسویه حساب یا تصفیه حساب کلماتی هستند که در این مبحث قصد داریم تفاوت معناییشان را یک بار برای همیشه روشن کنیم؛ درست و غلط کاربردهای آن را یاد بگیریم و به کلمات مشابه آنها هم اشاره‌ای بکنیم. برای این کار ابتدا به سراغ لغتنامه می‌رویم.

تسویه: مساوی کردن، برابر کردن، تسویه حساب

تصویه: در لغتنامه وجود ندارد.

تصفیه: صاف کردن و روشن و پاکیزه نمودن. پاک کردن چیزی از آلودگی، تصفیه خون، تصفیه‌خانه، تصفیه کردن آب، تصفیه فاضلاب، تصفیه هوا، دستگاه تصفیه و ...

تسفیه: سفیه و بی‌خرد خواندن کسی

پس هر گاه معنای برابر کردن و مساوی کردن در نظر بود، تسویه و هر گاه معنای صاف و شفاف کردن مد نظر بود، تصفیه درست است. در امور مالی، هر دو کلمه تسویه حساب و تصفیه حساب کاربرد دارد ولی باید توجه داشته باشید که هر کدام از این کلمات بار معنایی خودشان را دارند و در مبادلات مالی و مخصوصاً قراردادها باید با دقت از آنها استفاده کرد. تصفیه فرایند و روندی است که تسویه، پایان آن است؛ یعنی برای تصفیه حساب، باید حساب و کتاب انجام شود و میزان بدهکاری و بستانکاری‌ها مشخص شود. در این فرآیند شفاف می‌شود که هر کسی چقدر بدهکار است. ولی هرگاه مانده حساب مورد تأیید طرفین، دریافت یا پرداخت شد، تسویه حساب صورت گرفته است. در این حالت بدهکار و بستانکار در موقعیتی مساوی قرار گرفته‌اند؛ بنابراین تصفیه حساب، مرحله اول و تسویه حساب دومین مرحله است؛ بنابراین وقتی شما پس از

فارغ‌التحصیلی تمامی بدهی‌هایتان را به دانشگاه پرداخت می‌کنید و دیگر هیچ مراوده مالی‌ای با آن مجموعه ندارید، یعنی تسویه حساب انجام داده‌اید.

- شب عید نگران تسویه حساب سنوات و مزایای کارگران بودم.
- برای تسویه حساب با دانشگاه، باید تمامی سندهای پرداخت را پیدا کنم.

بهترین راه برای اینکه تشخیص بدهیم که چه زمانی در امور مالی باید از تصفیه حساب یا تسویه حساب استفاده کنیم، باید به معنای اراده شده، توجه کنیم. آیا قرار است حساب‌ها شفاف شود (تصفیه حساب) یا پرداخت صورت بگیرد. (تسویه حساب)

تصفیه حساب یا تسویه حساب؟ در معنای انتقام‌جویی باید از کدام کلمه استفاده کنیم؟ حسن انوری و یوسف عالی عباس‌آباد در فرهنگ سخن، تسویه حساب را برای انتقام گرفتن مناسب می‌دانند.

- از دیروز همش فکر می‌کنم چه جوری می‌تونم باهاش تسویه حساب کنم که حداقل دلم خنک بشه.
- به خاطر کاری که با خانواده من کرد به زودی با او تسویه حساب می‌کنم.

جرات، جرعت، جرأت یا جرئت؟

در لغتنامه دهخدا کلمه جرأت و جرئت، هر دو در معانی زیر ثبت شده است؛

دلیری، یارا، دل، جگر، جسارت، گستاخی، تهور و زهره

نکته: باید بدانیم که اصلاً کلمه جرعت در لغتنامه دهخدا ثبت نشده است.

املای جرات درست است یا جرأت؟ در هر صورت نوشتن این کلمه به هر دو شکل جرأت و جرئت درست است؛ اما آخرین شیوه‌نامه‌های فرهنگستان زبان و ادب فارسی نشان می‌دهد که بهتر است این کلمه به صورت جرئت نوشته شود. ما نیز به شما توصیه می‌کنیم هر کدام از صورت‌های املایی جرات یا جرأت را انتخاب کردید، در کل متن از همان استفاده کنید.

جز یا جزء یا جزو؟

جزو تغییر یافته واژه عربی جزء است و از نظر لغوی در فارسی معنای هر دو کلمه یکسان است. اغلب ویراستاران کلمه جزو را در متون به جزء تبدیل می‌کنند؛ ولی باید در نظر داشته باشیم که اهل زبان میان این دو کلمه تفاوت قائل می‌شوند و هر یک را در معنای خاصی به کار می‌برند؛ یعنی:

- کلمه جزو معمولاً در معنای زیر مجموعه، ضمیمه یا اضافه شده به کار می‌رود
- و کلمه جزء به معنای پاره، بخش یا خرد و اندک است و در مقابل کل قرار می‌گیرد. به مثال‌های زیر دقت کنید:

- ببر مازندران، جزو حیوانات در حال انقراض است. (یعنی از حیوانات در حال انقراض است(.
- امروزه سلامت مردم، جزو مسائل ضروری کشور است.
- جزء ناشناخته ویروس کرونا کشف شد. (یعنی بخش ناشناخته ویروس کشف شد.)
- هوا از سه جزء اصلی تشکیل می‌شود که عبارت است از نیتروژون، اکسیژن و آرگون.

پس اگرچه این دو کلمه از نظر اهل زبان متفاوت و از نظر لغوی یکسان است؛ اما از نظر اغلب ویراستاران استفاده از جزء در متون رسمی، شیواتر است؛ خصوصاً اگر توجه کنیم که در فرهنگ‌های لغت، کلمه جزو به مدخل جزء ارجاع داده شده است. همچنین در بیشتر مشتقاتِ این واژه مانند جزئیات یا جزئی همزه باقی‌مانده است.

نکته: باید توجه داشته باشید که نوشتن کلمات جزئیات و جزئی به صورت جزویات، جزییات و جزوی نادرست است.

آیا جز با جزء و جزو تفاوت دارد؟ بله! کلمه جُز در فارسی به معنای به غیر از استفاده می‌شود و به کلی از جزء و جزو متفاوت است. به نظر رضا شکرالهی احتمال دارد این کلمه مخفّفِ «جدا از» باشد.

- جز خوشبختی، هیچ چیزی را جدی نگیرید. (مرگ شادمانه، آلبر کامو)
- در دوران پاندمی ویروس کرونا جز در موارد ضروری از خانه خارج نشوید.

خواست یا خاست؟

در لغتنامه دهخدا، خاستن به معنای برپا شدن و بلند شدن و خواستن به معنای خواهش کردن، آرزو داشتن، طلبیدن، اراده کردن و قصد داشتن است و یکی از ساده‌ترین راه‌های تمییز این دو کلمه از یکدیگر و صحیح‌نویسی آن، توجه به معنای آن است. برای روشن‌تر شدن موضوع، به ابیات زیر دقت کنید؛

- چو از خوان نخجیر برخاستند — سبک باره مهتران خواستند (شاهنامه، فردوسی)
- روزه یکسو شد و عید آمد و دل‌ها برخاست — می ز خم‌خانه به جوش آمد می‌باید خواست (دیوان، حافظ)

بر این اساس، در ترکیب‌هایی مانند برخاست و به پا خاست که معنای خیزش وجود دارد، واو معدوله درج نمی‌شود و «خاست» درست است؛ اما هنگامی که معنای طلب کردن منظور باشد، «خواست» درست است.

نکته دیگری که باید به آن توجه داشت؛ شکل محاوره‌ای مشتقات فعل خواستن است. با توجه به این که در زبان محاوره تقریباً همه‌جا معنای طلب کردن مد نظر است که باید این فعل به صورت می‌خوام، می‌خوای، می‌خواد، می‌خوایم، می‌خواید، می‌خوان نوشته شود و نگارش به صورت می‌خام و ... نادرست است.

خورش یا خورشت؟ کدام خوردنی است؟

خورش، در فرهنگ معین، به هر غذای نسبتاً آبداری گفته شده که با نان یا برنج خورده می‌شود؛ اما در شکل گفتاری زبان فارسی، به پایان برخی از کلمات، ت افزوده شده است و این کلمه هم احتمالاً تحت تأثیر آن بوده است؛ مثلاً؛

- بکی بالش می‌گویند؛ بالشت
- بکی خِرِف می‌گویند؛ خرفت
- بکی خورش می‌گویند؛ خورشت
- ✓ در لغتنامه، ذیل مدخل خورش، واژه خورشت هم ثبت شده است؛ بنابراین به کار بردن واژه خورشت غلط نیست اما بهتر است که در شکل نوشتاری، از واژه خورش استفاده کنیم.

راجب یا راجع به؟

راجب درست است یا راجع به؟ کلمه «راجب» یکی از رایج‌ترین غلط‌های املایی فارسی است که حتی افراد تحصیل‌کرده و معروف نیز به وفور آن را مرتکب شده‌اند. پاسخ کوتاه و سریع این است که «راجب» غلط است و «راجع به» صحیح است.

برای درک بهتر این مطلب، به معنای کلمه باید دقت کنیم. «راجب» از ریشه عربی «رَجَبَ» است و «ترجیب» به معنای احترام گذاشتن، خوش‌آمد گویی و بزرگ داشتن است. البته خود کلمه «راجب» حتی در زبان عربی نیز هیچ کاربردی ندارد.

اما «راجع» از ریشه «رَجَعَ» به معنای بازگشت است. ما وقتی می‌گوییم می‌خواهیم «راجع به» چیزی صحبت کنیم، منظورمان این است که می‌خواهیم به مطلبی بازگشت داشته باشیم و درباره‌اش صحبت کنیم.

شست یا شصت؟ (شست دست یا شصت دست؟ شست پا یا شصت پا؟ شصت تومان یا شست تومان؟)

حتماً برای شما هم پیش آمده که بسیار در نوشتن شکل صحیح دو کلمه شصت و شست تردید کرده باشید؛ زیرا یکی از حروفی که فارسی‌زبانان معمولاً در شکل نوشتاری آن اشتباه می‌کنند، واج‌های س و ص است؛ مانند کلمه سفیر (پیک) و صفیر (صدای گلوله و یا آواز پرندگان)، ساعد (بازو) و صاعد (صعودکننده)

شست به معنای کوتاهترین و پهن‌ترین انگشت دست و بزرگترین انگشت پا است؛ اما کلمه شصت شکل حروفی عدد ۶۰ است. برای درک بهتر تفاوت این دو کلمه، به دو مثال زیر دقت کنید:

- به دلیل بی‌احتیاطی شست دستم آسیب دیده.
- بی‌دقتی‌ام باعث شد شصت میلیون تومان ضرر کنم.

ضرب‌الاجل یا ضرب‌العجل؟

املای صحیح این کلمه، ضرب‌الاجل است که مرکب از کلمات ضرب + ال + اجل است. ضرب در زبان عربی به معنای تعیین کردن و قرار دادن به کار می‌رود. اجل نیز پایان زمان زندگی و مرگ است و معنای مدت و مهلت هر چیزی را به ذهن متبادر می‌کند. در زبان فارسی این کلمه به معنای مهلت و تعیین زمان انجام کاری مورد استفاده قرار می‌گیرد. البته متأسفانه در بسیاری از مطبوعات کشور، این کلمه به‌صورت ضرب‌العجل به کار می‌رود که نادرست است؛ زیرا عَجَل به معنای شتافتن است و در این ترکیب جایی ندارد.

کلمات با تلفظ یکسان و املای متفاوت

یکی از مواردی که باعث سخت شدن املای فارسی می‌شود، شباهت کلماتی است که در تلفظ یکسان هستند ولی در معنا متفاوتند. این کلمات اغلب در متون فارسی به اشتباه به جای یکدیگر به کار می‌روند با آنکه املای متفاوتی دارند.

نکته: در نوشتن این کلمات باید به بافت جمله و معنای آن توجه داشته باشید تا بتوانید کلمه صحیح را بنویسید؛ یعنی معنای دقیق هر کلمه را باید بدانید تا بتوانید درست تصمیم بگیرید. این کلمات مشابه گاهی دقیقاً معنای متضاد دارند؛ مانند قریب و غریب؛ که اولی به معنای نزدیک و دیگری به معنای دور است؛ بنابراین کاربرد نادرست هر یک از این کلمات می‌تواند متن را دچار درهم‌ریختگی معنا کند.

شکل اول	شکل دوم	شکل سوم/ توضیحات
آثم: گناهکار	عاصم: نگاه‌دارنده از گناه	
آج: برجستگی روی سطح چیزی مانند لاستیک چرخ ماشین	عاج: دندان فیل	

آجل: آینده، مدت‌دار	عاجل: شتابان، بی‌مهلت، سریع	
آذر: آتش، نهمین ماه شمسی	آزر: عموی حضرت ابراهیم	
ابلغ: رساتر، بلیغ‌تر	ابلق: هر چیز دو رنگ به ویژه تضاد دو رنگ سیاه و سفید	
اتلال: توده‌های خاک یا ریگ	اطلال: ویرانه‌ها (جمع کلمه طل)	
اثاث: لوازم خانه	اساس: بنیاد	پایه این کار از اساس خراب است. به زودی اثاث‌کشی خواهیم داشت.
اثمار: میوه‌ها (جمع کلمه ثمر)	اسمار: افسانه‌ها (جمع کلمه سمر)	
اثیر: کره آتش	اسیر: گرفتار به دست دشمن	عسیر: دشوار
ادیم: چرم، پوست دباغی‌شده	عدیم: نیست و نابود، نیازمند	
اذل: خوارتر، پست‌تر	ازل: همیشگی، بی‌آغاز	اضل: گمراه‌تر
اذکیا: هوشمندان (جمع ذکی)	ازکیا: پاکان، پاک‌نهادان (جمع زکی)	
اریکه: تخت	عریکه: سرشت	
ارض: زمین	عرض: پهنا (در مقابل طول)	
ارضا: راضی کردن، خشنود کردن	ارضاع: شیر دادن	
ازار: شلوار	عذار: رخسار	
اشیا: چیزها (جمع شیء)	اشیاع: پیروان (جمع شیعه)	
اشباه: مانند (جمع شبه)	اشباح: روح‌ها (جمع شبح)	
اقارب: نزدیکان	عقارب: عقرب‌ها	
اظهر: ظاهرتر، آشکارتر	ازهر: روشن و درخشان	
الم: درد و رنج	عَلَم: درفش پرچم، بیرق	
الیم: دردناک	علیم: دانا، آگاه	

اَمارت: امیری، حکومت	عمارت: ساختمان	
امارات: نشانه‌ها	عمارات: ساختمان‌ها	
امانت‌گذار: کسی که امانتی را به دست کسی می‌سپارد.	امانت‌گزار: کسی که امانت را ادا می‌کند.	
امل: آرزو	عمل: کار	
انزجار: بیزار شدن	انضجار: دلتنگ شدن	
انتساب: نسبت دادن	انتصاب: گماشتن	
انتفا: از میان رفتن	انتفاع: سود بردن	
اوان: آغاز، وقت، هنگام	عوان: پاسبان	
ایلام: یکی از استان‌های ایران	عیلام: کشوری در دنیای قدیم	
الغا: لغو کردن	القا: آموختن، تلقین کردن	
بالطبع: از روی میل	بالتبع: در نتیجه	
بأس: ترس	بعث: برانگیختن	
براعت: کمال فضل و ادبی، برتری در دانش	برائت: بیزاری جستن	
پرتقال: میوه	پرتغال: نام کشور	
تأثر: اندوه‌زدگی، غمگین بودن	تعسر: دشواری، سختی	
تألم: درد و رنج	تعلم: آموختن	
تأدیه: ادا کردن، پرداخت کردن	تعدیه: تعدی و تجاوز	
ثواب: مزد و پاداش	صواب: درست، بجا و مناسب	
تحلیل: تجزیه کردن	تهلیل: ذکر لا اله الا الله	
تراز: ابزار بنایی	طراز: حاشیه‌دوزی، ردیف	
تعویذ: دعا و طلسم	تعویض: عوض کردن	

تقلب: فریبکاری	تغلب: غلبه یافتن	
تهدید: ترساندن	تحدید: محدود کردن	
تهکم: مسخره کردن	تحکم: حکم راندن، فرمان	
ثمین: گران‌بها	سمین: فربه	
ثنا: ستایش	سنا: روشنایی	
جذر: ریشه، در ریاضی عددی است که آن را در خودش ضرب می‌کند.	جزر: پس‌رفت آب دریا و مقابل مد	
حال: اکنون	هال: قسمتی از خانه	
حایل: مانع، چیزی پرده‌وار میان دو چیز که مانع از اتصال آنها شود.	هایل: ترسناک	
حذر: پرهیز	حضر: در مقابل سفر	
حلیم: بردبار	هلیم: نوعی غذا	
حور: زنان زیبای بهشتی	هور: خورشید	
حوزه: ناحیه	حوضه: حوض، آبگیر	
حول: اطراف	هول: ترس	
حیات: زندگی	حیاط: محوطه خانه	
خرد: کوچک، ریز و اندک	خورد: سوم شخص مفرد از مصدر خوردن است.	سبزی خردکنی، پول خرد، خرد شدن، خردسال و خرده‌فروشی سالخورده و خوراک
خطا: لغزش	ختا: ناحیه‌ای در چین	
خان: مرحله و خانه در هفت خان (افزوده لقب و رئیس)	خوان: سفره	
خار: تیغ	خوار: پست و خفیف	
خاستن: بلند شدن و خاستگاه، نوخاسته، برخاستن	خواستن: اراده و طلب	

خویش: خود، قوم	خیش: گاوآهن (وسیله‌ای برای شخم زدن)	
دعوی: ادعا	دعوا: دادخواهی	
ذلت: خواری (در برابر عزت)	زلت: سهو، خطا، لغزش	
ذقن: چانه	زغن: زاغ	
ذکی: تیزهوش	زکی: پاک‌دامن	
ذمائم: بدی‌ها	ضمائم: پیوست‌ها	
رسا: بلند، صفتی برای صدا	رثا: گریستن بر مرده	
زرع: کاشتن	ذرع: مقیاسی برای طول	
ساعد: بازو	صاد: صعود کننده	
سباحت: شناگری	صباحت: زیبایی	
سد: مان، بند و حایل	صد: عدد.	در گذشته عدد صد به صورت سد نوشته می‌شد مانند: جشن سده اما اکنون آن را به صورت صد می‌نویسند که با واژه سد اشتباه نشود
سطور: سطرها	ستور: چهارپا	
سفیر: پیک	صفیر: صدای گلوله و آواز پرندگان	
سمر: افسانه	ثمر: میوه، نتیجه	
شبح: سیاهی از دور	شبه: سنگ سیاه	
شست: انگشت بزرگ دست و پا	شصت: عدد	
صریر: صدا و آواز	سریر: تخت پادشاهی	
طوفان: باد همراه با باران	توفان: غرنده، توفنده	
عسیر: دشوار	عصیر: عصاره، شراب	
غیظ: خشم و غضب	غیض: کاهش آب	

غذا: خوراک	قضا: تقدیر	غزا: جنگ
غرابت: شگفتی، مهجوری	قرابت: خویشاوندی	
فراق: جدایی، دوری	فراغ: آسودگی	
فطرت: سرشت، ذات	فترت: رکود و فاصله میان دو دوره	
قدر: ارزش، اندازه	غدر: حیله، فریب	
قدیر: توانا	غدیر: آبگیر	
قالب: کالبد	غالب: چیره	
قیاس: مقایسه	غیاث: فریادرس	
مأمور: کسی که انجام وظیفه می‌کند	معمور: آباد، پر رونق	
مأمول: خواسته، آرزو	معمول: متداول	
متبوع: پیروی شده	مطبوع: خوشایند، چاپ‌شده	
محذور: گرفتاری	محظور: ممنوع و حرام	
مذموم: نکوهیده	مضموم: پیوسته	
مرعی: رعایت شده	مرئی: دیده‌شده	
مزمزه: چشیدن و نرم‌نرم خوردن چیزی	مضمضه: گردانیدن آب در دهان برای شستشو	
مس: دست مالیدن	مسح: از اعمال وضو	
مستور: پوشیده	مسطور: نوشته‌شده	
معونت: کمک، یاری	مئونت: خرجی	
مغنی: آوازخوان	مقّنی: چاه‌کن	
مفروض: فرض شده	مفروز: جداشده	
منتفی: نابودشده	منطفی: خاموش	
منتها: اما، با این حال، ولی	منتهی: پایان	این خیابان به میدان منتهی

		می‌شود.
منسوب: نسبت‌داده‌شده	منصوب: گماشته شده	
نهار: روز، مقابل لیل	ناهار: وعده غذایی	
نواحی: جمع ناحیه	نواهی: نهی‌شده‌ها	

است، هست، می‌باشد؛ کدام درست است؟

اگر شما هم جزو آن دسته از افراد هستید که تفاوتی میان کاربرد است و هست قائل نیستند؛ باید بدانید که تنها نیستید؛ زیرا از نظر بسیاری از فارسی‌زبانان و تعدادی از محققان زبان و ادبیات فارسی مانند دکتر خسرو فرشیدورد، تفاوتی میان افعال است و هست وجود ندارد؛ اما با دقت در معنا و کاربردی که از این دو کلمه در طول زندگی زبان فارسی به دست ما رسیده؛ درمی‌یابیم که این دو فعل چندان شبیه به هم نیستند. این تفاوت را می‌توان از ریشه این دو فعل، کاربرد و معنای آن نیز فهمید.

تفاوت ریشه: است، به عنوان یک فعل اسنادی نقطه پایان جملات اسمیه است و به طور مشخص، ربط دادن چیزی را به چیز دیگر به مخاطب نشان می‌دهد؛ اما هست، فعل مستقلی است که از مصدر هستن به معنای وجود داشتن شکل گرفته است.

تفاوت معنا و کاربرد: شاید بهترین راه تشخیص برای استفاده صحیح هست یا است، توجه به معنای آن است. مثلاً وقتی می‌خواهیم درباره وجود داشتن خدا صحبت کنیم؛ می‌گوییم، خدا هست. در صورتی که اگر گفته شود خدا است، ابهامی در ذهن ایجاد می‌شود که خدا چه چیزی است؟ در کجاست؟ و این عبارت تنها در صورتی کامل می‌شود که صفتی به آن نسبت داده شود. مثلاً خدا مهربان است. با مشخص شدن تفاوت معنای این دو فعل به نظر می‌رسد که تمایز این دو، چندان هم دشوار نیست اما گاهی اوقات تفاوت در اراده معنا یا جملات طولانی می‌تواند سبب گمراهی باشد. برای روشن‌تر شدن این موضوع به پرسش زیر دقت کنید.

- آب در کوزه است؟
- آب در کوزه هست؟

در جمله اول، تأکید جمله بر روی موقعیت آب است که می‌تواند پاسخ به سوال آب در کجاست؟ باشد؛ اما در جمله دوم، صرفاً بودن یا نبودن آب در کوزه را از ما پرسیده شده است؛ بنابراین در حین ویرایش یک متن و برای تشخیص صحیح، بهتر است به معنای جمله در بافت متن دقت کافی داشته باشیم.

صرف افعال هست و است: فعل هست به صورت هستم، هستی، هست، هستیم، هستید، هستند صرف می‌شود اما فعل است باید از طریق پسوندهای م، ی، است، یم، ید و ند به کلمه قبل از خود اضافه شود؛ مانند:

گرفتارم؛ گرفتاری، گرفتار است، گرفتاریم، گرفتارید، گرفتارند.

همچنین باید توجه داشت که گاهی در صیغه جمع مجبور می‌شویم است را به شکل جمع به کار ببریم. پس به جای استند می‌نویسیم؛ هستند.

املای صحیح است: از آنجایی که حفظ استقلال کلمات، مبنای نگارش زبان فارسی قرار داده شده؛ در صرف و نگارش فعل است باید به دو نکته توجه کرد.

الف ـ اگر کلمه قبل از است، مختوم به صامت باشد به هیچ وجه به همدیگر نمی‌چسبد. مثال:

- خوشنویسی، راهی برای کسب درآمد است.
- املای درست کلمات فارسی چگونه است؟

ب ـ اگر کلمه قبل از است مختوم به مصوت بلند باشد؛ الف در است می‌تواند حذف شود و به کلمه پیش از خود بچسبد.

- او مردی داناست به جای او مردی دانا است.
- او سیاستمداری سودجوست به جای او سیاستمداری سودجو است.

آیا استفاده از فعل می‌باشد به جای است و هست، درست است؟

فعل می‌باشد از سوی بسیاری از نویسندگان و برای جلوگیری از تکرار فعل است و هست به کار می‌رود. حتی در آثار بزرگان ادب فارسی نیز چنین کاربردی از می‌باشد به چشم می‌خورد. برای مثال سعدی در بیت زیر، هنر نمی‌باشد را در معنای هنر نیست به کار برده است.

تا توانی دلی به دست آور که دل شکستن هنر نمی‌باشد (غزلیات، سعدی)

اگرچه امروزه استفاده از می‌باشد به معنای است یا هست در میان نویسندگان و روزنامه‌نگاران رایج شده است؛ اما این کار؛ به دلایل زیر چندان توصیه نمی‌شود:

۱. در گفتار روزمره از فعل می‌باشد، استفاده نمی‌شود. برای مثال فارسی‌زبانان در محاوره نمی‌گویند:
- بفرمایید؛ غذا روی میز می‌باشد.

۲. فعل می‌باشد، مضارع اخباری از مصدر باشیدن است و در زبان فارسی، صیغه‌های دیگر این فعل هیچ‌گاه استفاده نمی‌شود و تنها در جایی به کار می‌رود که دارای وجه فعل التزامی باشد؛ مانند:
- اگر بازار شلوغ و سرد باشد، برای خرید به آنجا نخواهم رفت.

۳. از طرفی، باشد در برخی متون به معنای بادا نیز به کار رفته است که گویای آرزومندی و امیدواری برای انجام چیزی است.
- در قیامت همه را چشم بسویی و مرا چشم سوی تو و گوشم به سلامت باشد (غزلیات، اوحدی مراغه‌ای)

٤. استفاده از می‌باشد سبک و لحن هر متن را دچار سختی و سنگینی می‌کند و توصیه می‌شود تنها در شعر و آن هم به ضرورت قافیه به کار گرفته شود.

نتیجه‌گیری: است معمولاً برای نسبت دادن چیزی به چیزی به کار می‌رود. هست معنای وجود داشتن دارد؛ و می‌باشد گاهی به جای دو فعل قبلی استفاده می‌شود، اما استفاده از می‌باشد چندان زیبا نیست و توصیه نمی‌شود.

گذار یا گزار؟ املای درست افعال گذاشتن و گزاردن

از رایج‌ترین غلط‌های املایی که برای درست‌نویسی فارسی باید از آن پرهیز کنیم در ارتباط با تفاوت دو مصدر «گذاشتن» و «گزاردن» یا پسوند فاعلی گذار یا گزار است. استفاده نادرست از مشتقات این دو مصدر به جای یکدیگر در افعال و ترکیباتی از آن‌ها ساخته می‌شود موجب بروز چنین اشتباهی است. یکی از رایج‌ترین این خطاها هم نوشتن گزار و گذار به جای یکدیگر است. مثلاً ممکن است به جای «سپاسگزار» نوشته شود «سپاسگذار».

زمانی که صحبت از زمان گذشته باشد، اشکال کمتری پیش می‌آید، زیرا حالت گذشته و مصدری این دو فعل با یکدیگر متفاوت است اما در زمان استفاده از افعال زمان حال یا امر مشکل بیشتر است زیرا دو مصدر گزاردن و گذاشتن در بن مضارع و در حالت امری صدای یکسانی دارند. گزار و گذار حالت امر و بن مضارع این دو مصدر است. به یاد داشته باشیم که معنی این دو واژه با هم متفاوت است.

راه سریع تشخیص گذار یا گزار : یک راه‌حل سریع و سرانگشتی این است که هر گاه معنای قرار دادن مد نظر بود از «گذاشتن» استفاده می‌کنیم (مثل: کتاب را روی میز بگذار.) و هر گاه معنای به جا آوردن مد نظر بود از گزاردن استفاده می‌کنیم (مثل: نمازگزاران به مسجد آمدند) اما این راه حل سرانگشتی چندان دقیق و کامل نیست. پس برای فهم و حل کامل این مشکل بهتر است به معانی درست هر کدام از این مصدرها توجه کنیم.

معنی لغوی «گذاشتن» و کاربردهای آن: با مراجعه به لغت‌نامه دهخدا و سایر فرهنگ‌های لغت، برای مصدر گذاشتن این معانی را می‌توان دریافت کرد: نهادن، هشتن، قرار دادن، وضع کردن، اجازه دادن، رخصت دادن، جای دادن، ترک کردن، عبور کردن، طی کردن.

اجازه دهید نگاهی به کاربردهای مصدر «گذاشتن» و افعال ترکیبی که با آن ساخته می‌شود، بیندازیم.

- **استفاده از فعل «گذاشتن» در معنایِ ملموسِ «قرار دادن»:** هر گاه سخن از امری عینی و ملموس باشد باید از فعل «گذاشتن» و ترکیبات آن استفاده کرد. همان‌طور که مشخص است «گذاشتن» به معنی «قرار دادن»، امری فیزیکی را بیان و تعریف می‌کند.

– کتاب را در کتابخانه گذاشتم.

– پولت رو بردار و بذار (بگذار) تو جیبت.

– سرم را بر بالینش گذاشتم.

- **«گذاشتن» در معنای مجازی، مفهوم «قرارداد کردن»، «وضع کردن» و «تأسیس کردن» دارد:** جدای از مفهوم اول، فعل گذاشتن در معنایی غیرملموس نیز به کار می‌رود؛ «قرارداد کردن»، «وضع کردن»، «تأسیس کردن» و «ایجاد کردن» از این دست است. این مفهوم نظر برخی از صاحب‌نظران که تفاوت دو فعل گذاشتن و گزاردن را در اشاره به مفهومی فیزیکی در اولی و امری غیرملموس در دومی مربوط می‌دانند، نادرست جلوه می‌دهد. مثال

– حاکم شهر قانون گذاشت که کسی نیمه‌شب در شهر پرسه نزند.

– اسم گذاشتن، به معنی نام‌گذاری کردن و یا به کسی لقبی دادن.

- **«گذاشتن» به معنای «اجازه دادن» و «رخصت دادن»:** استفاده از فعل گذاشتن به معنای اجازه دادن در زبان محاوره بسیار رایج است. یکی از رایج‌ترین غلط‌های املایی نیز به همین فعل مربوط است؛ بزار نادرست و بذار درست است. مثال

– بابام گذاشت با دوستام به سفر برم ولی بابای دوستم نمی‌ذاره (نمی‌گذارد) اون بیاد.

– بگذار تا مقابل روی تو بگذریم دزدیده در شمایل خوب تو بنگریم (غزلیات سعدی)

- **استفاده از فعل «گذاشتن» به معنای «رها کردن» و «ترک کردن»:** مثال

– نقل است که در تقوی تا حدی بود که یک بار در منزلی فرود آمده بود و اسبی گرانمایه داشت. به نماز مشغول شد. اسب در زرع شد. اسب را همان جای گذاشت و پیاده برفت. (تذکرةالاولیاء، عطار نیشابوری)

– بگذاشتیَم غم تو نگذاشت مرا حقا که غمت از تو وفادارتر است (دیوان شمس، مولانا)

- **«گذاشتن» به معنی «طی کردن» و «گذاراندن»**

– روزها به عبادت گذاشتی و شب‌ها به طاعت زنده داشتی. (سندبادنامه، سمرقندی)

– پس آنگه یکی هفته بگذاشتند همه ماتم و سوگ او داشتند (شاهنامه فردوسی)

✓ هرگاه مصدر گذاشتن با پیشوندهایی چون بر، در، فرو و مانند این‌ها همراه شود و معانی مختلفی می‌دهد. مثال

* فروگذاشتن یا فروگذاری کردن: در معنی اهمال و کوتاهی کردن، رها کردن و واگذاشتن است.

– از مکافات و قضاء حاجت تو هیچ فرونگذارم. (تاریخ طبرستان)

* واگذاشتن: به معنی بر کنار داشتن و محفوظ داشتن.

– دشمن جان است ترا روزگار خویشتن از دوستیش واگذار (نظامی)

* سر به سر کسی گذاشتن: کسی را آزار دادن با گفتار.

* سر به بیابان گذاشتن.

* صِحّه گذاشتن: امضا کردن، تأیید کردن.

* علامت گذاشتن: نشانه گذاشتن.

* بار گذاشتن ... دیگ را: دیگ را با لوازم آن بر روی آتش گذاشتن جهت طبخ (لغت‌نامه دهخدا، در شرح واژه گذاشتن)
* بارگذاری: این کلمه معادل فارسی آپلود است و به معمولاً معنای قرار دادن اطلاعات از کامپیوتر شخصی بر روی سرور است. البته گاهی به معنی دانلود و دریافت اطلاعات از سرور نیز به کار رفته است.
* وا گذاشتن: گاهی به معنی فروختن نیز به کار می‌رود: این خط واگذار شده است.

معنی لغوی مصدر «گزاردن» و کاربردهای آن: در مورد معنی این مصدر و فعل‌هایی که با آن ساخته می‌شود در لغت‌نامه دهخدا چنین آمده است: ادا کردن، انجام دادن، به جا آوردن چنان‌که در نماز، طاعت، حق، شکر، شغل، کار، مقصود، فرض، فریضه، حج. اکنون بیایید کاربردهای مصدر «گزاردن» و افعالی با آن ساخته می‌شود را بررسی کنیم.

به معنای «انجام دادن»، «اجرا کردن» و «به جای آوردن» مثال

استفاده از فعل «گزاردن» در معنی به «جای آوردن» و «ادا کردن»:

- از تلاش و همراهی شما بسیار سپاسگزارم. (ادای سپاس)
- تعداد زیادی نمازگزار به مسجد آمده بودند.
- حسن گفت اکنون وقت حج است برو حج بگزار. (انجام دادن حج) (تذکرةالاولیاء، عطار نیشابوری)

استفاده از فعل «گزاردن» به معنی «شرح دادن»، «رسانیدن»، «تعبیر کردن» و «ترجمه کردن»: «گزاردن» گاهی به معنای برگرداندن و رسانیدن از بیانی به بیانی یا ترجمه از زبانی به زبانی دیگر نیز به کار می‌رود. در واقع مفهومی به مانند «شرح دادن» و «تعبیر کردن» دارد. مثال:

- و هر کسی خواب داند گزاردن و استاد بوَد، چون کسی او را خوابی پرسد، اگر آن خواب بد بود او خاموش بوَد؛ نگزارد. (خواب‌گزار: تعبیر کننده و شرح‌دهنده خواب) (ترجمه بلعمی)
- من پیغام به تمامی بگزارم... بازگشتم و جواب بازبردم. (به معنی رسانیدن و شرح دادن) (تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی)

برگذار کردن یا برگزار کردن، کدام صحیح است؟ در مورد این مورد که «برگزار کردن» درست است یا «برگذار کردن» اختلاف نظرهای زیادی وجود دارد. «برگذاشتن» به معنی «انجام دادن» و «به اتمام رسانیدن» است و «برگزاردن» به معنی «به عهده گرفتن» و «تقبل کردن». به لحاظ معنایی این دو فعل با هم یکسان نیستند. امروزه در بیشتر متون از فعل «برگزار کردن» استفاده می‌شود زیرا «برگذاشتن» امروزه کمتر کاربرد دارد و ممکن است با معنی آن کمتر آشنا باشند (هر چند متضاد این فعل یعنی «فروگذاری» به معنی «کوتاهی کردن» و «انجام ندادن» هم‌چنان رایج است). از طرفی دیگر دلیل رواج بیشتر «برگزار کردن» در نوشته‌های معاصر را می‌توان این دانست که مفهوم آن را با «ادا کردن و به‌جا آوردن» یکی می‌گیرند.

به تفاوت بین واژه‌هایی که می‌توانند مفهومی دوگانه چون «وضع‌کننده» و «اجراکننده» داشته باشند توجه کنید: برخی واژه‌هایی که از مصدر «گذاشتن» و «گزاردن» ساخته می‌شوند، با هر دو صورت استفاده از «ذ» و یا «ز» درست هستند اما معانی متفاوتی دارند. در این مواقع، انتخاب بین گذار یا گزار به معنی مورد نظر گوینده بستگی دارد: مثال

- قانون‌گذار: وضع‌کننده قانون
- قانون‌گزار: اجراکننده قانون
- سنت‌گذار: آورده و وضع‌کننده سنت
- سنت‌گزار: به جا آورنده سنت

مواجه یا مواجهه؟ کدام درست است؟

اگر بخواهیم بدون معطلی به این سوال پاسخ بدهیم، باید بگوییم هر دو. در واقع بستگی دارد که در چه معنایی به کار رفته باشد. به توضیحات زیر دقت کنید.

- مواجه در عربی اسم فاعل است و در فارسی هم به عنوان اسم و صفت به کار برده می‌شود. مترادف کلمه مواجه در فارسی، کلمات روبرو، دچار، رو در رو و رویارو هستند و در کنار افعال اسنادی بودن و شدن به کار می‌روند.

– او در مسیر سنگ‌نوردی با خطر بزرگی مواجه شد.
– کار تحقیق با مشکلاتی مواجه شد.
– من با مشکل تازه‌ای مواجهم.
– افکار غیرارادی اولین افکاری هستند که وقتی با تجربه یا مشکلی مواجه می‌شوید، به ذهن شما می‌رسند. آن‌ها در واکنش به باورهای اصلی شما شکل می‌گیرند. (عزت نفس به زبان ساده، رنی اسمیت ـ ویویان هارت)

✓ حرف اضافه مناسب برای عبارت «مواجه‌شدن» و «مواجه کردن»، با است.

- و اما کلمه مواجهه در عربی مصدر است و در فارسی نیز به همین معنی مصدری، به معنای روبروی هم قرار گرفتن دو کس یا دو چیز، تقابل و مقابله به کار می‌رود.

– از سوی دیگر، اگر کمبود عزت‌نفس داشته باشید، آنگاه از مواجهه با دیگران می‌ترسید. (عزت نفس به زبان ساده، رنی اسمیت - ویویان هارت)
– مواجهه‌ای میان من و متهم این پرونده شکل گرفت که احتمالاً روند صدور حکم را دچار مشکل کند.

مشغول‌الذمه یا مشمول‌الذمه؟

مشغول‌الذمه از اصطلاحات عربی است که به فارسی راه پیدا کرده و درباره کسی به کار می‌رود که که تعهد خود را به جای نیاورده و دین خود را نپرداخته باشد. تلفظ صحیح این کلمه به صورت مَشغولُ‌الذِّمّه است.

– مشغول‌الذمه‌ای اگر شهادت دروغ بدهی.

✓ معمولاً این کلمه در میان فارسی زبان‌ها به صورت‌های دیگر هم تلفظ می‌شوند که البته همگی غلط هستند.

~~– مشمول‌الذمه~~
~~– مشغول زومه~~
~~– مشغول الزمبه~~
~~– مشمول الضمنه~~
~~– مشغول ذنبه~~

✓ بهتر است در گفتار و نوشتار خودمان از به کار بردن چنین کلمات پیچیده‌ای صرف نظر کنیم. مثلاً به جای مشغول‌الذمه می‌توانیم کلمه مدیون را به کار ببریم.

– مدیونی اگر شهادت دروغ بدهی.

پیش قاضی و معلق‌بازی؟ یا پیش غازی؟

ضرب‌المثل «پیش قاضی (غازی) و معلق بازی» را درمورد موقعیتی به کار می‌بریم که فردی مدعی بخواهد مقابل یک همه‌فن‌حریف ادعای زیرکی و کاربلدی کند. با دقت در این معنی متوجه می‌شویم که کلمهٔ قاضی در این ضرب‌المثل چندان با معنی به نظر نمی‌رسد؛ اما در متون کلاسیک کلمه غازی در معنای بندباز به کار می‌رفته و با توجه به این نکته، معنای این ضرب‌المثل روشن خواهد شد. بندبازی از مهارت‌های سرگرم‌کنندهٔ قدیمی است که هنوز هم در اغلب سیرک‌ها دیده می‌شود که راه‌رفتن و معلق‌زدن روی بندهایی است که در ارتفاع بسته شده. طبعاً چنین نمایشی نیاز به فردی بسیار چابک و ورزیده و ماهر دارد و هرکسی نمی‌تواند آن را انجام دهد یا با چنین فردی رقابت کند؛ بنابراین، پیش غازی و معلق بازی صحیح است.

کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است یا نیم‌کاسه‌ای زیر کاسه؟

ضرب‌المثل‌ها همواره میراث جدایی‌ناپذیر زبان فارسی به حساب می‌آیند و در زندگی روزمره ما جایگاه خاصی دارند؛ اما برخی از آنها به مرور زمان و دلیل کثرت استفاده، دچار تغییر شده‌اند. در این مبحث قصد داریم ضرب‌المثل کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است و شکل تحول آن را بررسی کنیم.

منشأ ضرب‌المثل نیم‌کاسه‌ای زیر کاسه است چیست؟ پیش از رواج تکنولوژی، عامل خنک‌کننده‌ای برای جلوگیری از فساد مواد غذایی وجود نداشت. هر خانه‌ای، قسمتی از زیرزمین خود را به سرداب و سردخانه برای نگهداری مواد قابل فساد اختصاص می‌داد. برای آنکه مواد غذایی از شر حیوانات و حشرات در امان باشند و همینطور در معرض هوا، گرما و سرمای شدید قرار نگیرند، کاسه‌ای بزرگ‌تر را روی کاسه کوچک‌تر یا همان نیم‌کاسه قرار می‌دادند. بعدها با گذر زمان که این ترفند رایج شد، هرکس کاسه‌ای بزرگ و برعکس را می‌دید می‌فهمید که کاسه‌ی کوچک و پُری در زیر آن پنهان است و زیرِ کاسه، نیم‌کاسه است.

ضرب‌المثل کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است یعنی چه؟ این ضرب‌المثل کنایه از وجود مکر و حیله‌گری است. در لغتنامه دهخدا ذیل این ضرب‌المثل، تعبیه‌کردن چیزی از راه فریب در چیزی نوشته شده است. در زبان عامیانه از این ضرب‌المثل زمانی استفاده می‌شود که فردی با استفاده از پوشش و سبک ظاهری، قصد انجام دادن کاری در خفا را داشته باشد و از پوشش خود به عنوان فریب دادن دیگران استفاده کند؛ یعنی وقتی خیانت یا عمل پلیدی در کار باشد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌شود. با همین توضیحات می‌توان پی برد که کاسه زیر نیم‌کاسه نبوده چون هیچ‌گاه جسم کوچک نمی‌تواند جسم بزرگ را پنهان نماید و در واقع شیوه درست آن به صورت زیرِ کاسه، نیم‌کاسه است بیان می‌شود.

کج دار و مریض یا کج دار و مریز؟

کج دار و مریز یا کژدار و مریز ضرب‌المثلی است که به معنای رفتار محتاطانه و محافظه‌کارانه یا مدارا کردن با یک مشکل است. ذهنیت بسیاری از فارسی‌زبانان، در گفتن و نوشتن این ضرب‌المثل به صورت کجدار و مریض است. در حالی که اگر از مریض استفاده کنیم، معنای این جمله چندان معقول و درست به نظر نمی‌رسد. به احتمال زیاد، این از آن ضرب‌المثل‌های تراش‌خورده زبانی است که کوتاه شده و به طور مثال در اصل به این شکل بوده: (پیمانه را) کج دار و «مریز»؛ یعنی پیمانه را کج نگه‌دار اما مراقب باش محتویات آن نریزد که با کاربرد این ضرب‌المثل به لحاظ مفهومی تطابق بیشتری دارد؛ بنابراین شکل صحیح این ضرب‌المثل به صورت کج دار و مریز است؛ همان‌طوری که در بیت زیر می‌بینیم:

گه فریب روس خورده گه فریب انگریز تا گذشت آن فرصت عالی به کجدار و مریز (ملک‌الشعرای بهار)

گرگ باران‌دیده یا گرگ بالان دیده؟

ما عبارت گرگ باران‌دیده را زیاد به کار می‌بریم که به معنای فردی است که سرد و گرم روزگار را چشیده و با پشت سر گذاشتن سختی‌ها، قوی، کارآزموده و باتجربه شده است؛ اما شکل صحیح این ضرب‌المثل، گرگ بالان دیده است. مجتبی مینوی هم در حاشیه کتاب کلیله و دمنه نیز ذکر کرده است که اساساً برای گرگ، تجربه باران نمی‌تواند پیامدهایی داشته باشد که او را دانا کرده باشد؛ بنابراین دور از ذهن است که این ضرب‌المثل به صورت گرگ باران‌دیده صحیح باشد؛ اما کلمه بالان در لغتنامه به معنای تله و دام برای حیوان ثبت شده است و شکل علی و معلولی داستان در این شکل املایی، صحیح‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا اگر حیوانی یک بار به تله افتاده باشد، احتمالاً تجربه‌ای در این باره خواهد داشت که آن را تکرار نخواهد کرد.

واجد شرایط یا واجب شرایط؟

واجد یعنی چه؟ واجد صفتی از ریشه وَجَدَ عربی است و به معنای یابنده. این واژه در لغتنامه در معنای قابل، شایسته، توصیف‌شده، دارا، دارنده ضبط شده است. برای درک بهتر معنی واجد خوب است بدانید واجد مقابل فاقد است.

واجب یعنی چه؟ واجب از وَجَبَ عربی ریشه گرفته است و در زبان عربی به معنای لازم، ضروری، اجباری، حتمی، اجتناب‌ناپذیر، مناسب، درخور، شایسته و درست به کار رفته است. در زبان فارسی هم این کلمه از نظر دستوری صفت است، در لغتنامه در معنای لازم، ناگزیر، حتمی، حتم، بودنی، لازم به کار رفته است.

واجب شرایط یا واجد شرایط؟ کدام درست است؟ واجد شرایط در فرهنگ لغت یعنی؛ مطلوب، انتخاب‌شدنی، مشروط، دارای شرایط لازم؛ بنابراین،

- در فرصت‌های شغلی از افراد واجد شرایط دعوت می‌کنند.
- وام‌های بانکی به افراد واجد شرایط تعلق می‌گیرد.

واجدالشرایط یا واجب‌الشرایط؟ ویراستاران و طرفداران درست‌نویسی، توصیه می‌کنند که این ترکیب را در فارسی بدون ال بنویسیم؛ زیرا ال، حرف تعریف در زبان عربی است و در زبان فارسی معنایی ندارد؛ بنابراین بهتر است این کلمه را به همان صورت واجدِ شرایط بنویسیم.

بخش سوم: آرایه‌های ادبی

آرایه‌های ادبی سری کلمات یا جملاتی هستند که اشعار و متون را به طرز شگفت‌آوری زیبا، خوانا و به‌یادماندنی می‌کنند. شاعران و نویسندگان با استفاده از چنین ابزارهایی تلاش می‌کنند تا بر زیبایی لفظی و معنایی شعر بیفزایند.

آرایه‌های ادبی به چند دسته تقسیم می‌شوند؟ آرایه‌های ادبی از دو بخش بیان و بدیع تشکیل شده است. بیان به آرایه‌های ادبی لفظی و بدیع به آرایه‌های ادبی معنوی اختصاص دارند.

بیان: بیان در اصطلاح ادبی، علومی است که با استفاده از آن می‌توان معنای واحدی را به شیوه‌های گوناگون بیان کرد. برای این کار می‌توان از این آرایه‌های استفاده کرد: تشبیه، استعاره، مجاز، کنایه

بدیع: صنایع بدیع در ادبیات فارسی مانند بیان، یکی از علوم بلاغت است. این آرایه‌ها، شعر را زیبا می‌کنند. به اعتبار تحقیقات، نخستین کسی که به این دانش توجه کرد عبدالله المعتز بود. قدامه‌بن‌جعفر، ابوهلال عسگری هم از افرادی بودند که به این موضوع پرداختند از هر کدام تألیفاتی به جا مانده است. از شاخص‌ترین کتاب‌هایی که از قرون قبل درباره این علوم نوشته شده است می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- مفتاح‌العلوم، سکاکی
- مطول کشاف اصطلاحات الفنون، رشید وطواط

- کشف‌الفنون، رشید وطواط
- حدائق‌السحر فی دقایق‌الشعر، رشید وطواط
- ترجمان‌البلاغه، محمد رادویانی

کدام آرایه‌ها جزو صنایع بدیعی هستند؟ آرایه‌های بدیعی به دو دسته لفظی و معنایی تقسیم می‌شوند.

آرایه‌های لفظی بدیع: آرایه‌های لفظی صرفاً به زیبا کردن متن در قالب بازی با املای کلمات می‌پردازد. این آرایه‌ها عبارت‌اند از:

واج‌آرایی، جناس، سجع، موازنه، ترصیع، تکرار / تصدیر / قلب

آرایه‌های معنوی بدیع: معنای واژه‌ها در این آرایه‌ها اهمیت ویژه‌ای دارد. این آرایه‌ها عبارتند از؛

اغراق / مبالغه / غلو، مراعات نظیر یا تناسب، ایهام / ایهام تناسب، تلمیح (اشاره)، تضمین، حُسن تعلیل، حس‌آمیزی، پارادوکس، لف و نشر

آرایهٔ تشبیه

تشبیه مانند کردن چیزی به چیز دیگر است و یکی از زیباترین آرایه‌های ادبیات فارسی است که شاعران در اشعار خود از آن بسیار استفاده می‌کنند.

معنای لغوی تشبیه در فرهنگ‌نامه معین اینطور نوشته شده است: (صورت چیزی را به چیز دیگری مانند کردن) پس تشبیه در آرایه ادبی، مانند کردن کسی یا چیزی به کسی یا چیز دیگر به وسیله ادات تشبیه است.خوب است بدانید که تشبیه یکی از پرکاربردترین آرایه‌های فارسی است که در محاوره هم بسیار از آن استفاده می‌کنیم. شاعرانی مانند فردوسی، حافظ و سعدی بیش از دیگران از آرایه تشبیه استفاده کرده‌اند.

ارکان تشبیه یا اجزای تشبیه

تشبیه از اجزای مختلفی تشکیل می‌شود، که عبارت‌اند از مشبه، مشبه‌به، وجه شبه، ادات تشبیه که در ادامه درباره هرکدام توضیحاتی را می‌خوانید.

مشبه: رکن اول تشبیه، مشبه است. مشبه چیزی است که آن را به چیز دیگری تشبیه می‌کنیم؛ به تعبیری دیگر، طرف اول تشبیه مشبه است. در مثال زیر همدردی به چسب تشبیه شده است و مشبه است.

- همدردی در ارتباط انسان، مانند چسب است و اجازه می‌دهد عمق احساس دیگران را دریابیم.

مشبهٌ‌به: رکن دوم تشبیه است. چیزی است که مشبهٌ‌بِه آن تشبیه شده است. به عبارتی طرف دوم تشبیه، مشبه‌به است. در مثال زیر زبان آدمیزاد به خود او (جسم و جانش) تشبیه شده است. پس عبارت خود او، مشبهٌ‌به است.

- زبان آدمیزاد مثل خود او ناقص و ناتوان است.

✓ کلمه یا صفتی که مشبهٌ‌به قرار می‌گیرد، باید شناخته‌شده‌تر و معروف‌تر از مشبه باشد که فهم آن برای خواننده راحت باشد. هر چه این ویژگی بیشتر در تشبیه رعایت شود، گیرایی و زیبایی متن بیشتر می‌شود.

وجه شبه: رکن سوم تشبیه، وجه شبه است که رابطه‌ای میان مشبه و مشبه‌به برقرار می‌کند؛ به عبارتی دیگر، وجه شبه همان ویژگی یا ویژگی‌های اشتراکی میان مشبه و مشبه‌به است. پس مشبه با داشتن این ویژگی شبیه به مشبه‌به می‌شود. در مثال زیر، تقسیم شدن، وجه اشتراک جهان سیاستمداران و کیک عروسی است و وجه شبه قرار گرفته است.

- سیاستمداران جهان را مثل کیک عروسی میان خود تقسیم کرده‌اند. (مسافرخانه بندر بارانداز، احمدرضا احمدی)

ادات تشبیه یا ارکان تشبیه: رکن چهارم تشبیه، ارکان یا ادات تشبیه است و اجزای تشبیه را به یکدیگر مرتبط می‌کند. ادات در زبان فارسی، حروفی هستند که معنی شباهت را به خواننده می‌رسانند. پرکابردترین ادات تشبیه در زبان و ادبیات فارسی عبارت‌اند از مثل، مانند، همچون، همچو، چون و چو. در مثال پایین، کلمه ما به وسیله چون، به شمع تشبیه شده است.

- امروز ما باید به لطف خداوند چون شمعی سوزان بتابیم.

✓ باید توجه داشت که کلمات چون و چو، هرگاه به معنای مثل و مانند در جملات ظاهر شوند، ارکان تشبیه به حساب می‌آیند و در غیر این صورت جزو ادات نیستند.

روش تشخیص اجزای تشبیه: بهترین کار این است که جمله را بر اساس قواعد دستور زبان فارسی مرتب کنید. چون در اشعار فارسی شاعر برای رعایت وزن و قافیه اجزای جمله را جابجا می‌کند. سپس با پرسیدن سوالی ساده و پیدا کردن جواب آن از داخل جمله به نتیجه مطلوب می‌رسیم؛ یعنی باید تشخیص بدهیم که چه چیزی مثل چه چیز دیگر است و چه چیزی باعث این شباهت شده است؟

حالا جواب سوال اول، مشبه و جواب سوال دوم، مشبه‌به و جواب بخش سوم، وجه شبه می‌شود و ادات تشبیه هم که مشخصاً در هنگام مرتب‌سازی اجزای جمله نمایان شده است.

- ستارگان همچون خورشیدی کوچک در آسمان می‌درخشند.
- اجزای این جمله از لحاظ دستوری مرتب‌اند. پس به سراغ پاسخ سوال می‌رویم:
- چه چیزی به چه چیزی و از چه جهتی به هم شباهت دارند؟
- ستارگان از جهت درخشش به خورشیدی کوچک شباهت دارند.

انواع تشبیه: ارکان لازم برای ساختن یک تشبیه مناسب رکن اول و دوم است. رکن سوم و چهارم می‌تواند به‌طور غیرمستقیم حضور پیدا کند یا اصلاً حاضر نشود. برخی از نویسندگان و شاعران معتقدند که اگر ادات و وجه شبه در تشبیه را حذف کنیم، ارزش تشبیه افزون می‌شود؛ یعنی تشبیه‌هایی که رکن سوم یا وجه شبه در آنها حاضر نشده باشند، بسیار گیراتر و رساتر خواهند بود؛ بنابراین تشبیه‌ها بر اساس اجزای حاضر خود می‌توانند اقسامی داشته باشند که در این مبحث ما پرکاربردترین تشبیه‌ها را به شما معرفی می‌کنیم:

۱. **تشبیه مرسل:** تشبیه مرسل تشبیهی ست که در آن ادات تشبیه وجود دارد.

- روی چون ماهش در تاریکی می‌درخشید.

✓ در مثال بالا، کلمه چون، ادات تشبیه است و روی به ماه تشبیه شده است که می‌درخشد.

۲. **تشبیه مؤکد:** اگر ادات تشبیه از جمله حذف شود به آن تشبیه مؤکد گفته می‌شود. در برخی کتب از این تشبیه با نام‌های مؤکد یا بالکنایه یا محذوف‌الادات نیز یاد شده است. برای آنکه تشبیه مؤکد را بهتر درک کنید، شعر زیر را از نادر نادرپور بخوانید:

- دلی به ظلمت شب دارم غمی به وسعت ویرانی (نادر نادرپور، اشعار)

✓ مشبه مصرع اول کلمه دل، مشبهٌ‌بِه آن، کلمه شب و وجه شبه آن، ظلمت است و هیچ ادات تشبیهی را نمی‌توانیم بیابیم.

✓ به یاد داشته باشید که ارزش ادبی تشبیه مؤکد از تشبیه مرسل بیشتر است؛ زیرا حذف ادات تشبیه باعث می‌شود کلام طبیعی‌تر به نظر برسد و از طرفی ذهن مخاطب با معنا بیشتر درگیر می‌شود.

۳. **تشبیه بلیغ:** در تشبیه بلیغ، وجه شبه و ادات تشبیه ذکر نمی‌شود. پس این تشبیه تنها از مشبه و مشبهٌ‌بِه ساخته می‌شود. تشبیه بلیغ در فن بیان، یکی از زیباترین انواع تشبیه است.

- درخت دوستی، پنجه تقدیر، دست روزگار

✓ باید بدانید که در کتاب‌ها، نام دیگر تشبیه بلیغ با عنوان اضافه تشبیهی نیز به کار برده شده است؛ زیرا این ترکیب از نظر دستوری از مضاف و مضاف‌الیه تشکیل شده است که بر پایه تشبیه شدن به یکدیگر در کنار هم قرار گرفته‌اند.

- دریای محبت، خورشید صلح، ابر مهربانی و...

- ✓ نباید اضافه استعاری را با اضافه تشبیهی یکسان دانست. روش تشخیص ساده است. می‌توانیم در ابتدا جای کلمات را با هم عوض کنیم و سپس مابین دو کلمه، لغت مانند را اضافه کنیم و در انتها، فعل است را قرار بدهیم. بدین‌صورت اگر جمله معنی داشت، ترکیب اضافه تشبیهی است.
  - مهد زمین؛ یعنی زمین مانند مهد است که این جمله معنا دارد پس اضافه تشبیهی است.
- ✓ اما اگر جمله معنایی نداشت، اضافه استعاری است که در مبحث آرایهٔ استعاره، آن را به صورت مفصل شرح می‌دهیم.
  - دست سرنوشت؛ یعنی سرنوشت مانند دست است.

٤. **تشبیه بلیغ اسنادی:** نوعی از تشبیه بلیغ وجود دارد که به آن تشبیه بلیغ اسنادی گفته می‌شود؛ یعنی در آن مشبهٌبِه به مشبه اسناد داده می‌شود.

- علم نور است.
- صورتش ماه بود.

٥. **تشبیه مفرد:** هرگاه طرفین اول و دوم تشبیه از یک چیز تشکیل شده باشند و کلمات یا صفاتی وجه شبه آن باشد، تشبیه مفرد است.

- برق چشمانش همچون ستاره درخشان و روشن بود.
- ✓ در این جمله، مشبه ترکیب برق چشمانش و مشبهٌبِه کلمه ستاره است. همچون، ادات تشبیه و درخشان و روشن وجه شبه است. دقت کنید این جمله دو وجه شبه دارد.

٦. **تشبیه مرکب:** در تشبیه مرکب هیأتی به هیأت دیگر تشبیه شده است. در اشعار می‌توانید مشاهده کنید که مصرع اول در بیت، به‌کلی مشبه قرار گرفته و مصرع دوم مشبهٌبِه است.

- دیده اهل طمع به نعمت دنیا پُر نشود همچنان که چاه به شبنم (سعدی)

استعاره

معنی لغوی استعاره، ایما یا اشاره است. در واقع استفاده از کلمه در جایگاهی به‌جز معنی اصلی و حقیقی‌اش را استعاره می‌گویند. به تعبیر دیگر، قرض گرفتن معنای یک کلمه از کلمه‌ای دیگر را استعاره می‌گویند. به اختصار می‌توان گفت استعاره نوعی تشبیه است که در آن یکی از ارکان اصلی تشبیه (مشبه یا مشبهٌبِه) حذف شده باشد. در واقع استعاره کلمه‌ایست که بین معنی واقعی و معنی به کار برده‌شده آن، شباهتی وجود دارد. به این مثال توجه کنید: ماه من آمده است. در اینجا ماه استعاره است. معنی اصلی ماه یک سیاره است اما به دلیل زیبایی زیاد، آن را به زیبایی‌های دنیایی (معشوق) نسبت می‌دهیم؛ اما در دنیای استعاره، منظور از ماه، انسانی زیباروست؛ زیرا همانطور که گفته شد شباهتی بین معنی واقعی و معنی به کاربرده شده در جمله وجود دارد. ماه زیباست، معشوقه زیباست، پس معشوقه همانند ماه است. تا اینجا با یک تشبیه سر و کار داریم اما زمانی که ادعا می‌کنیم معشوق از فرط زیبایی، خود ماه است، یک استعاره ساخته‌ایم.

انواع استعاره: هر استعاره فقط یکی از ارکان اول یا دوم تشبیه را دارد و به همین دلیل به دو نوع تقسیم می‌شود.

١. **استعاره آشکار یا مصرّحه:** استعاره مصرحه استعاره‌ای است که در آن فقط مشبهٌبِه حضور دارد. این نوع استعاره را استعاره‌ای حسی دانسته‌اند. منظور از حسی بودن، یکی از حواس پنج‌گانه بینایی، بویایی، چشایی، لامسه، شنوایی است. استعاره مصرحه خود ٣ حالت مجرد، مرشحه و مطلقه دارد.

٢. **استعاره مصرحه مجرد:** استعاره مجرد، ساده‌ترین نوع آن است و ذهن نیاز به تلاش زیادی برای درک آن ندارد. در این استعاره، مشبهٌبه با یکی از ویژگی‌ها یا نشانه‌های مشبه همراه می‌شود. برای مثال در بیت زیر، معشوق (مشبه) همانند سروی (مشبهٌبه) خرامان (وجه شبه) تصویر شده است.

- سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند همدم گل نمی‌شود یاد سمن نمی‌کند (حافظ)

استعاره مصرحه مرشحه: درک استعاره مرشحه نسبت به همه استعاره‌ها دشوارتر است. ذهن برای درک چنین استعاره‌هایی نیاز به تخیل فراوان دارد. برای تشخیص این نوع از استعاره باید بدانید که مشبهٌبِه، با ویژگی‌ها یا نشانه‌های مشبهٌبه همراه می‌شود. برای مثال در بین زیر لعل، استعاره از لب است؛ زیرا لب (مشبه) را به لعل انگشتر (مشبهٌبِه) تشبیه کرده است و کلمات انگشتری و نگین از ویژگی‌های مشبهٌبه هستند.

- از لعل تو گر یابم انگشتری زنهار صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد (حافظ)

استعاره مصرحه مطلقه: استعاره مطلقه از حیث زیبایی و سختی چیزی میان استعاره مجرد و مرشحه است؛ استعاره‌ای متعادل و طبیعی است و ذهن از آن لذت بسیار می‌برد. در این استعاره، مشبهٌبِه با یکی از ویژگی‌های مشبه‌به و مشبه همراه می‌شود.

- نزیبد مرا با جوانان چمید که بر عارضم صبح پیری دمید (سعدی، بوستان)

✓ صبح استعاره از ریش و موی سفید است. عارض به معنای چهره و رخسار است. همانطوری که می‌دانیم صبح بر چهره نمی‌دمد. شاعر رنگ سفید را که نشانه پیری است به نور صبح تشبیه کرده است که بر صورتش تابیده است.

استعاره پنهان یا مکنیه: استعاره مکنیه استعاره‌ایست که در آن مشبه به‌جای مشبهٌبه آمده و نشانه‌ای از مشبهٌبه حاضر می‌شود؛ یعنی فقط مشبهٌبه صورت واضح حضور دارد. برای آنکه این مفهوم را بهتر درک کنید، به جمله زیر دقت کنید:

- چشم‌هایش می‌خندید.

✓ در این جمله، اینطور تصور شده که چشم‌های یار همانند لب‌های انسان می‌خندید؛ بنابراین، چشم‌هایش مشبه است و مشبهٌبه حذف شده. پس استعاره مکنیه است.

✓ می‌توان گفت هر تشخیص نوعی استعاره مکنیه است ولی هر استعاره مکنیه‌ای، تشخیص نیست.

انواع استعاره مکنیه

۱. نسبت دادن ویژگی انسان به غیرانسان:
- گل گریان، خورشید خندان، درخت بخشنده

۲. نسبت دادن ویژگی انسان به اعضای خودش
- قطار رفت و پاهای او در ایستگاه جا ماند.
- دست‌هایش می‌رفتند.

۳. نسبت دادن ویژگی جانداران به غیر جاندار یا همان جان‌بخشی به اشیا
- دست طبیعت، پنجه تقدیر، چشم روزگار

٤. مناداهای غیرانسانی
- ای خورشید

اضافه استعاری: یکی از انواع ترکیبات اضافی، اضافه استعاری است. اگر نویسنده مضاف‌الیه را به مضاف تشبیه نکند، بلکه به چیزی تشبیه کند که مضاف از زیرشاخه‌های مضاف‌الیه باشد آنگاه آن ترکیب یک اضافه استعاری است. در واقع مضاف در این ترکیب‌ها به معنای واقعی خود نمی‌آید و ما مضاف‌الیه را به چیز یا کسی تشبیه می‌کنیم که زیر مجموعه‌ای از مضاف باشد ولی برای مضاف‌الیه به معنای واقعی به‌کار نرود و یک تصویر یا خیال باشد. به روایتی دیگر اضافه استعاری زمانی رخ می‌دهد که پدیده‌ای طبیعی، صفتی انسانی بگیرند.

- دیشب به سیل اشک ره خواب می‌زدم نقشی به یاد خط تو بر آب می‌زدم (حافظ)

نحوه تشخیص اضافه استعاری: اضافه تشبیهی و استعاری با هم مرتبط و مشابه هستند. همانطور که در بخش تشبیه گفته شد یکی از ساده‌ترین راه‌های تشخیص اضافه تشبیهی آن است که در ابتدا جای کلمات را با هم عوض کنیم و سپس بین دو کلمه، مانند را اضافه کنیم و در انتها، فعل است را قرار می‌دهیم، اگر جمله معنا داشت، این ترکیب اضافه تشبیهی است و اگر معنایی نداد اضافه استعاری است.

نحوه پیدا کردن استعاره: فرمول کلی برای پیدا کردن استعاره وجود ندارد ولی برای آنکه استعاره‌ها را تشخیص بدهید، بهترین کار آن است که جمله را ساماندهی کنید و تشبیه‌های احتمالی را پیدا کنید، سپس می‌توانید استعاره‌ها را بهتر بیابید؛ اما حقیقتی هم وجود دارد که افرادی که کمی به شم ادبی و تجربه مطالعاتی بالاتری دارند می‌توانند برخی از استعاره‌های پرتکرار فارسی را فوراً شناسایی کنند. برای مثال لعل، همک استعاره از لب معشوق و سرو، استعاره از قد بالای او است. در ادامه لیستی از پرکاربردترین استعاره‌های فارسی را فراهم کرده‌ایم و تلاش می‌کنیم این لیست را به مرور کاملتر کنیم.

کلمه/ کلمات	استعاره از...
آب/ مروارید/ جویی روان	اشک
آتش/ صیاد	عشق
بادام/ نرگس	چشم
پری/ ماه/ ستاره/ سرو/ بهار	معشوق
پسته/ حقه/ لعل/ غنچه/ گنج مروارید	دهان
پولاد/ آهن	شمشیر
تیر/ ناوک/ نیزه	مژه
چرخ/ سقف/ طاق مینا/ گنبد مینا	آسمان
چمن/ دامگه/ دامگه دیو/ بازار/ قفس/ کاروانسرا/ زندان	دنیا
خانه	ایران/ کشور/ دل
دشت/ شهر	مردم
دود	آه/ ناله/ یأس
سرو	یار بلندقامت
سنبل/ شب	موی
شیر/ کوه	انسان قوی/ انسان با جرأت/ پهلوان/ رستم
عناب/ لعل/ یاقوت/ شکر/ قند	لب

عندلیب / بلبل / پروانه /	عاشق
فرش زمردین	سبزه
کافور	برف
کمان / هلال / طاق / محراب / چوگان	ابرو
گل زرد / گوی آتشین	خورشید
گل / خورشید / ماه گلبرگ	رخ / صورت
گل / غنچه خندان / بت / شاخ صنوبر / صنم / ماه / نگار /	یار
مادر سرسپید / دیو سپید	کوه دماوند
مرغ گرفتار	شاعر
نرگس	ستاره / چشم
نقاش / ملک	خداوند
نور چشم	فرزند
ورم	برآمدگی / کوه

آرایهٔ مجاز

مجاز واژه‌ای عربی و در لغت به معنای غیرواقعی است. آرایه ادبی مجاز به معنای به کار بردن کلمات در معنایی غیر از معنای حقیقی خود است. بگذارید اندکی دقیق‌تری به این بحث وارد شویم و مثال‌های بیشتری ذکر کنیم. هر کلمه می‌تواند معانی متفاوتی داشته باشد؛ یعنی یک معنی اصلی و چندین معنی فرعی. گاهی کلمه دقیقاً معنای اصلی خود را به مخاطب منتقل می‌کند که در اصطلاح به آن حقیقت می‌گویند؛ اما در مواقعی ممکن است، کلمه در جایگاهی حاضر شود که هنگام معنی‌کردن و یا بازنویسی، معنای دیگری از آن اراده شود. در این صورت نویسنده یا شاعر از صنعت مجاز یا آرایه ادبی مجاز استفاده کرده است. صنعت مجاز نقش ویژه‌ای در خیال‌انگیز شدن شعر یا متن ادبی ایفا می‌کند. محمدرضا شفیعی کدکنی معتقد است که «در عنصر مجاز، شوق و اشتیاقی در خواننده برای جست‌وجو و طلب مفهوم تازه است و این یک عامل درونی است که سخن را تأثیر و نفوذ بیشتری می‌بخشد.»

علاقه در مجاز: ارتباطی را که میان دو معنی یک کلمه به وجود می‌آید، علاقه می‌گویند و آرایه مجاز باید یکی از دو حالت علاقه یا قرینه را دارا باشد. علاقه‌های مجاز انواعی دارند که عبارت‌اند از:

۱. **علاقه کلیت** (ذکر کل و اراده جزء): در مجاز کلیت، یک موضوع کلی مطرح می‌شود ولی مقصود بخش کوچکی از آن است؛ مثلاً در جمله زیر، مقصود از ایران، تیم فوتبال ایران است.

- ایران به مسابقات جام جهانی راه یافت.

- یا در بیت زیر، مقصود از واژه شهر، مردم شهر است.
- تمام سایه‌ها را می‌کشم بر روزن مهتاب حضورم را ز چشم شهر حاشا می‌کنم هر شب (محمدعلی بهمنی)

۲. **علاقه جزئیت** (ذکر جزء و اراده کل): این مجاز، برعکس مجاز کلیت است؛ یعنی، جزئی از کل اراده می‌شود ولی مقصود کل است. برای مثال:

- عینک من کثیف شده است.
- در این مثال عینک در معنای شیشه عینک به کار رفته است و یا در بیت زیر مقصود از گوش، وجود انسان است.
- پیش دیوار آنچه گویی هوش دار تا نباشد در پس دیوار گوش (سعدی، گلستان)

۳. **مجاز به علاقه محلیه یا ظرف و مظروف:** در این نوع از مجاز، محل یا ظرف را اراده می‌کنند ولی مقصود چیزی است که درون ظرف وجود دارد. در مثال زیر مقصود از ظرف، غذایی است که در آن وجود دارد.

- آنقدر گرسنه هستم که می‌توانم تمام ظرف را بخورم.
- و یا در مثال زیر که از کلمه سر، معنای فکر اراده شده است زیرا سر، ظرف فکر است.
- سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی چه خیال‌ها گذر کرد و گذر نکرد خوابی (سعدی، غزلیات)

۴. **علاقه عموم و خصوص:** در علاقه عموم و خصوص مورد خاص ذکر می‌شود و معنای عام آن را اراده می‌کنند. این مورد می‌تواند برعکس هم رخ بدهد. در مثال زیر، کلمه رستم (معنای خاص) گفته شده و معنای گردن‌کلفت یا پهلوان (معنای عام) اراده شده است.

- رستم شدی؟
- و یا در این مثال عراقی‌ها (معنای عام) ذکر شده است. عراقی‌ها به دنبال صلح نبودند.

۵. **علاقه لازمیت و ملزومیت:** این رابطه برای به کار بردن لازم و ملزوم به جای یکدیگر معرفی شده است. لازم و ملزوم کلماتی مانند مهتاب و ماه، خورشید و نور و ... است. گاهی ممکن است ملزوم اراده شود و گاهی لازم. به مثال‌های زیر دقت کنید:

- بدون عینک به خورشید (یعنی آفتاب) نگاه نکن.
- اینجا بنشین تا آتش (یعنی حرارت آتش) تو را گرم کند.

۶. **علاقه علیت و معلولیت** (علاقه سببیت): برای اینکه این علاقه را به‌خوبی درک کنید، توصیه می‌کنیم مثال‌ها را با دقت بررسی کنید.

- لطفاً چشمت به کیفم باشد. در این مثال علت را ذکر کردند و معلول اراده شده است؛ یعنی لطفاً نگاهت به کیفم باشد.
- بیا اینجا و آب رو ببند؛ یعنی شیر آب رو ببند. در این مثال معلول یعنی کلمه آب ذکر شده و علت که شیر آب است را اراده کرده‌ایم.

۷. **علاقه جنس:** در مجاز به علاقه جنس، نویسنده جنس چیزی را می‌گوید و خود آن چیز را اراده می‌کند.

- برای مهمانی امشب همه نقره‌هایت را استفاده کن؛ یعنی برای مهمانی امشب از ظروفی که با جنس نقره هستند، استفاده کن.

✓ = توجه داشته باشید که در ادبیات فارسی علاقه‌های مجاز به همین ۷ مورد خلاصه نمی‌شوند ما تنها سعی کردیم پرکاربردترین آنها را برای شما گردآوری کنیم.

قرینه در آرایه مجاز: در مجاز، شاعر برای آنکه خواننده متوجه معنای دوم کلمه شود، نشانه یا سرنخی را ارائه می‌کند که به آن قرینه می‌گویند. قرینه می‌تواند به دو شیوه در متن نشان داده شود:

۱. **قرینه لفظی:** زمانی با قرینه لفظی روبرو هستیم که یک کلمه به‌وضوح در متن وجود دارد و به واسطه آن به‌راحتی می‌توانیم مجاز را در جمله پیدا کنیم. برای مثال کلمه پیمانه در زیر بیت مجاز از شراب به علاقه ظرف و مظروف است.

- چو آشامیدم این پیمانه را پاک در افتادم ز مستی بر سر خاک (محمود شبستری، گلشن راز)

۲. **قرینه معنوی**: قرینه معنوی قرینه‌ای است که ذکر نمی‌شود و ما با کمک زمان و مکان یا شباهت می‌توانیم آن را تشخیص دهیم. به مثال زیر دقت کنید:

- اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد گناه بخت پریشان و دست کوته ماست (حافظ)
- دست در مصراع دوم، مجاز به قرینه معنوی توانایی اندک ماست که از جمله حذف شده و ما تنها از فحوای کلام می‌توانیم آن را تشخیص بدهیم.

نحوه تشخیص آرایه مجاز: برای تشخیص مجاز در جمله باید به دنبال کلمه‌ای باشیم که بتوانیم جایگزینی برای آن قرار بدهیم و مفهوم جمله را از طریق این کلمه کامل کنیم، یعنی کلمه معنای اصلی خود را نداشته باشد.

اگر یک لحظه امشب دیر می‌جنبید، حتماً تصادف بدی رخ می‌داد.

در این مثال، ترکیب یک لحظه، مجاز از مدت‌زمان کوتاهی است؛ زیرا می‌توان به جای یک لحظه کلمه مدت کوتاهی را جایگزین کرد. اکثر مجازها در ادبیات فارسی، اغلب با علاقه کلیت و جزئیت بیان می‌شود که تشخیص آن ساده‌تر هم هست.

تفاوت مجاز با کنایه: مجاز و کنایه دو تفاوت اساسی با یکدیگر دارند.

۱. مجاز اصولاً یک کلمه است اما کنایه معمولاً یک جمله یا ترکیب است.
۲. در کنایه ممکن است معنی ظاهری که مدنظر ما نیست تحقق پیدا کند، اما این اتفاق هیچگاه در مجاز نمی‌افتد.

رابطه آرایه مجاز و استعاره: در استعاره هم کلمه‌ها در معنای واقعی خودشان به کار نمی‌روند. پس همه استعاره‌ها به نوعی مجاز هم هستند اما عکس آن درست نیست؛ یعنی هر مجازی را نمی‌توان استعاره نامید. اگر کلمه‌ای در معنای دیگری حاضر شود و مجاز باشد، اما با معنی اصلی خود رابطه شباهت داشته باشد نوعی از مجاز را ایجاد می‌کند که به آن استعاره می‌گویند. به مثال زیر دقت کنید که ایران مجاز از سپاه ایران با علاقه محلیه و به قرینه برآشفتن و استعاره مصرحه است.

- برآشفت ایران و برخاست گرد همی هر کسی کرد ساز نبرد (فردوسی، شاهنامه)
- زیرا در این بیت یک معنای تشبیهی مستتر است؛ مردم همانند ایران هستند. در این جمله اجزای تشبیه قابل تفکیک است.
- مردم: مشبه
- ایران: مشبه‌به
- وجه شبه: غیور و جنگاور بودن
- همانند: ادات تشبیه
- همانطور که می‌بینید مشبه و وجه شبه حذف شده و یک استعاره مصرحه ساخته است. از طرفی، بین مردم و ایران رابطه قرینه و شباهت برقرار است، پس ایران مجاز از مردم ایران است.

آرایهٔ کنایه

»کنایه» واژه‌ای عربی به‌معنای سخن مبنی بر طعنه، توهین، یا ریشخند و همچنین، بیان پوشیده و غیرصریح سخن است. در اصطلاح ادبی، کنایه جمله یا ترکیبی وصفی، ترکیبی اضافی، صفتی مرکب یا مصدری مرکب است که منظور و مقصود گوینده از بیان آن، معنای ظاهری‌اش نیست. همچنین، در کنایه «قرینه صارفه» که مخاطب را از معنای باطنی آگاه کند، وجود ندارد. قرینه صارفه یعنی نشانه‌ای که با آن بتوانیم معنای باطنی سخن گوینده را با آن تشخیص دهیم. در آرایه کنایه، این نشانه وجود ندارد. به دلیل این عدم وجود قرینه و نشانه، کنایه یکی از آرایه‌های حساس است، زیرا فهم آن مستلزم آشنایی کامل با زبان است. به همین دلیل است که دشواری یا عدم تشخیص و درک کنایه‌های ادبیات قدیم برای فارسی‌زبانان امروزی امری طبیعی است.

در ارتباط با کنایه دو اصطلاح وجود دارد: مَکْنیّ‌بِه و مَکْنیّ‌عَنه. «مکنی‌به» به لفظ و معنی ظاهری و «مکنی‌عنه» به معنی مقصود گوینده می‌گویند. برای مثال، مقصود از بیان کنایه «آب از سر گذشتن»، نهایت سختی و گرفتاری است. در این کنایه، مکنی‌به «گذشتنِ آب از سر» و مکنی‌عنه «سختی فراوان» است.

تفاوت استعاره با کنایه چیست؟ گاهی ممکن است استعاره مرکب و کنایه با هم اشتباه گرفته شوند. طبق آنچه گفتیم، کنایه یک عبارت و جمله است و هیچ‌وقت یک کلمه تنها نیست. یک تفاوت دیگر این است که استعاره مرکب نوعی مَجاز است و قرینه و نشانه‌ای دارد که از آن مخاطب می‌فهمد جمله در معنای اصلی خود به‌کار نرفته است. مثلاً همان «آب در هاون کوبیدن» که مشخص است معمول و عادی نیست. برای آشنایی با استعاره، پیشنهاد می‌کنیم به آموزش «استعاره چیست و چه انواعی دارد؟ به زبان ساده و با مثال» مراجعه کنید.

چند مثال از آرایه کنایه: در ادامه، مثال‌های متنوعی از آرایه کنایه را ارائه می‌کنیم:

کلمه	کنایه از
آب از سر گذشتن	نهایت گرفتاری و سختی
آب در هاون کوفتن	کار بیهوده کردن، کار ناممکن کردن
آستین بالا زدن	آماده شدن برای انجام دادن کاری
آش برای کسی پختن	نقشه کشیدن برای آزار کسی. در فکر آزردن کسی بودن.
در پوستین خلق افتادن	غیبت کردن، عیب‌جویی کردن از دیگران
ژاژ خاییدن	کار بیهوده کردن
از پای افتادن	ضعیف و ناتوان و خسته شدن
از پای درآوردن	هلاک کردن و شکست دادن
پنبه در دهان فشردن	سکوت کردن
از دهان بوی شیر آمدن	بچه بودن
حلق بستن	سکوت کردن
از خر شیطان پیاده شدن	دست کشیدن از کار خطرناک و احمقانه، لجبازی نکردن
دهان دوختن	وادار به سکوت کردن
از کوره در رفتن	خشمگین و عصبانی شدن
به خاک سیاه نشاندن	خوار و حقیر کردن، بدبخت کردن
بی‌سر و پا بودن	بی‌ادب و فرومایه بودن

خود را گم کردن	مغرور بودن، مضطرب و سراسیمه بودن، پریشان بودن
پا در کفش کسی کردن:	دخالت در کار کسی کردن، مزاحم کسی شدن
پنبه از گوش درآوردن	هوشیار بودن، گوش دادن
مرد راه بودن	توانایی و قدرت و همت داشتن
تیر به سنگ خوردن	به مقصود نرسیدن و ناامید شدن، اشتباه کردن در کاری و موفق نشدن
چند مَرده حلاج بودن	توانایی داشتن در انجام کاری
خود را به کوچه علی چپ زدن	خود را به نادانی زدن در کاری
در گل ماندن (گیرکردن)	درماندن، عاجز شدن و گرفتار شدن
دست کسی را گرفتن	کمک کردن، یاری‌کردن
زخم‌زبان زدن	طعنه زدن و سخن تلخ گفتن به کسی
شاخ و شانه کشیدن	ترساندن و تهدید کردن، قُلدری کردن
جامه دریدن	بسیار غمگین و اندوهگین شدن
سر نهادن	حرکت کردن، قبول کردن
از جهان آزاد بودن	دل نبستن به دنیا
بال و پر گشودن	شوق داشتن
دلی از عزا در آوردن	بهره فراوان بردن از چیزی
قند در دل آب شدن	شادی فراوان
زبان باز کردن	صحبت کردن
از دهن افتادن	سرد و بی‌مزه شدن غذا
بالا کشیدن	تصاحب کردن به زور و دغل
هفت‌خط بودن	نهایت نیرنگ‌بازی
از خود راضی بودن	مغرور بودن

خون ریختن	کشتن
خواب دیدن برای کسی	نقشه کشیدن
جام باده جفت بودن	عیاش و خوشگذران بودن و مرد جنگ نبودن
سنگ را بر سبو زدن	آزمایش و امتحان‌کردن
دست و پا کردن	تلاش‌کردن
دست به سیاه و سفید نزدن	هیچ کاری انجام ندادن، تن‌پرور بودن
روی کسی را به زمین انداختن	جواب رد دادن
شکم را صابون زدن	به خود وعدهٔ خوش‌دادن
زبان در کشیدن	سخن خودداری‌کردن
سر ز خاک بر آوردن	دوباره زنده‌شدن
دست روی دست گذاشتن	کاری نکردن، وقت تلف کردن
دهان دوختن	خاموشی گزیدن و سکوت ورزیدن
پای در دامن آوردن	گوشه‌گرفتن

آرایه‌های لفظی بدیع

آرایهٔ واج‌آرایی: واج‌آرایی یکی از آرایه‌های رایج در زبان و ادبیات فارسی است که باعث گوش‌نوازتر شدن کلام می‌شود. برای درک بهتر معنی واج‌آرایی، به معنای دو بخش کلمه به صورت مستقل می‌پردازیم.

واج: کوچک‌ترین بخش و یکای مستقل سخن را واج می‌گویند. به طوری که با جابجایی واج‌ها معنی کلمه تغییر می‌کند. به‌طور مثال «ما» از دو واج «م» و «ا» تشکیل شده است.

آرایی: از مصدر آراستن به معنا زینت دادن و آباد کردن و نظم دادن است.

پس می‌توانیم بگوییم که واج‌آرایی به معنای زینت و سر و سامان دادن به واج‌های حاضر در کلمه است. به زبان ساده، واج‌آرایی به تکرار بیش از حد چندین صامت یا مصوت گفته می‌شود، به صورتی که این تکرارها به زیبایی و اثرگذاری شعر کمک کنند. نام دیگر این آرایه، نغمه حروف است که بسیاری از شاعران گاه خواسته و گاه ناخواسته در اشعار خود از آن استفاده می‌کنند.

یکی از مثال‌های معروف واج‌آرایی حروف بیت شعری از منوچهری است

خیزید و خز آرید که هنگام خزان است باد خنک از جانب خوارزم وزان است

در این بیت بیشترین صامتی که به گوش می‌رسد «خ» و «ز» است.

روش تشخیص واج‌آرایی: این آرایه چون حالت لفظی دارد پیدا کردن آن چندان دشوار نیست. می‌توان آن را از راه دیدن حروف و یا شنوایی تشخیص داد. در نظر داشته باشید، برای اینکه واج‌آرایی در بیتی تأیید شود باید حداقل ۳ واج تکرارشونده مشابه در آن بیت حضور داشته باشد.

شبست و شاهد و شمع و شراب و شیرینی غنیمت است چنین شب که دوستان بینی (سعدی)

در این شعر به وضوح تکرار بیش از حد صامت «ش» را داریم که بسیار به زیبایی شعر افزوده است و یا در بین زیر تکرار مصوت -ِ را داریم که هنگام خواندن کاملاً در ذهن مشخص می‌شود.

آرایهٔ جناس: جناس: آرایه جناس، آوردن دو کلمه یا کلماتی است که ظاهری شبیه به هم داشته باشند، اما در معنا با هم تفاوت داشته باشند. جناس حداقل بین دو کلمه است که به آنها ارکان جناس یا پایه‌های جناس گفته می‌شود. جناس یکی از زیباترین آرایه‌های لفظی است که کلام را دلنشین می‌سازد.

انواع جناس: آرایهٔ جناس به طور کلی، دو نوع است: «جناس تام» و «جناس ناقص». جناس ناقص، خود چند نوع است که در ادامهٔ بحث، به برخی از انواع آن اشاره می‌شود.

جناس تام: «جناس تام»، آن است که دو کلمه در حروف و حرکات (در گفتن و نوشتن) یکی باشند و در معنی مختلف باشند.

- چنان بی بیم و ایمن کرد گرگان که میشان را شبان بودند گرگان (فخرالدین گرگانی)
- میان واژگان «گرگان» در مصراع اول و دوم، جناس تام هست؛ اولی به معنی «شهر گرگان» است و دومی جمع واژهٔ «گُرگ» است.
- تار زلفت را جدا مشاطه‌گر از شانه کرد دست آن مشاطه را باید جدا از شانه کرد (امیرخسرو دهلوی)
- میان واژگان «شانه» در مصراع اول و دوم، جناس تام هست؛ اولی به معنی «ابزار دندانه‌دار حالت‌دهندهٔ مو» است و دومی به معنی «کِتف» است.
- بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت (خیام)
- میان واژگان «گور» در مصراع اول و دوم، جناس تام هست؛ اولی به معنای «گورخر» و دومی به معنای «قبر» است.
- بردوخته‌ام دیده چو باز از همه عالم تا دیده من بر رخ زیبای تو باز است (حافظ)
- میان واژگان «باز» در مصراع اول و دوم، جناس تام هست؛ اولی به معنی «نوعی پرنده شکاری» است و دومی به معنی «گشوده» است.

جناس ناقص: «جناس ناقص» یا «جناس مُحَرَّف»، آن است که دو پایهٔ جناس در تعداد حروف و شیوهٔ نگارش یکسان، ولی در حرکتِ حروف، مختلف باشند؛ مانند «خَلق و خُلق» در شعر زیر:

زَبونِ خَلق ز خُلق نکوی خویشتنم چو غنچه، تنگدل از رنگ و بوی خویشتنم (رهی معیری)

انواع جناس ناقص

جناس ناقص افزایشی (زاید): آن است که یکی از کلمات متجانس را حرفی بر دیگری زیادت باشد و آن حرف زاید، گاه در اول کلمه باشد؛ مانند: (طاعت و اطاعت، صاف و مصاف، تاب و عتاب). گاهی آن زیادت در آخر کلمه باشد؛ مانند: (خام و خامه، جام و جامه، نام و نامه). گاه زیادت در وسط کلمه باشد مانند: (کف و کنَف، نرد و نبَرد، قامت و قیامت) مثال جناس ناقص افزایشی:

- اگر پای در دامن آری چو کوه سرت ز آسمان بگذرد در شکوه (بوستان سعدی)
- در این بیت، میان واژگان «کوه» و «شکوه» جناس ناقص افزایشی هست.
- به یکی لطیفه گفتی ببرم هزار دل را نه چنان لطیف باشد که دلی نگاه داری (سعدی)
- در این بیت، میان واژگان «لطیفه» و «لطیف» جناس ناقص افزایشی هست.

جناس ناقص اختلافی: آن است که دو رکن جناس، در یک حرف با هم اختلاف داشته باشند. این اختلاف ممکن است در حرف اول یا پایانی یا یکی از حروف میانی واژگان باشد. مثال جناس اختلافی:

- آرزو می‌خواه، لیک اندازه خواه برنتابد کوه را یک برگِ کاه (مولوی)
- میان واژگان «کوه» و «کاه» جناس ناقص اختلافی هست.
- این جهان کوه است و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صدا (مولوی)
- میان واژگان «ندا» و «صدا» که به معنی انعکاس و پژواک است، جناس ناقص اختلافی وجود دارد.
- من امروز نَز بهر جنگ آمدم پیِ پوزش و نام و ننگ آمدم (فردوسی)
- میان واژگان «جنگ» و «ننگ» جناس ناقص اختلافی هست:
- زاغی از آنجا که فراغی گزید رخت خود از راغ به باغی کشید (جامی)
- میان واژگان «زاغ» و «راغ» جناس ناقص اختلافی وجود دارد. همچنین کلمهٔ «باغ» با کلمات «زاغ» و «راغ» جناس دارد و بین کلمات «فراغ» و «راغ» هم جناس ناقص افزایشی است.

جناس ناقص حرکتی: به جناسی اشاره دارد که در شکل حروف (حرکت یا سکون آن‌ها) اختلاف وجود دارد. مثلاً «تَرک» و «تُرک» یا «خَلق» و «خُلق». مثال جناس ناقص حرکتی:

- عدو را به جای خسک، زر بریز که احسان کُنَد کُنْد، دندان تیز (بوستان سعدی)
- میان واژگان «کُنَد» و «کُنْد» جناس ناقص حرکتی وجود دارد.
- شکر کند چرخ فلک، از مَلِکُ و مُلکُ و مَلَک کز کرم و بخشش او، روشن و بخشنده شدم (مولانا)
- میان واژگان «مَلِکُ» و «مُلکُ» «مَلَک» جناس ناقص حرکتی وجود دارد.
- ای مِهر تو در دلها، وی مُهر تو بر لبها وی شور تو در سرها، وی سّر تو در جانها (سعدی)
- میان واژگان «مِهر» و «مُهر» جناس ناقص حرکتی وجود دارد.

تفاوت جناس با سجع: کلماتی که با یکدیگر آرایه جناس را می‌سازند از نظر ظاهری کاملاً شبیه به هم هستند (جناس تام) ولی معنای متفاوتی دارند؛ نظیر شیر (حیوان) و شیر (خوراکی) و یا هر دو کلمه تفاوت بسیار کوچکی با هم دارند و فقط در یکی از حروف خود با هم متفاوت‌اند (جناس ناقص)؛ مانند: کار ـ بار، مست ـ هست، نام ـ کام و...، و این آرایه در شعر به کار می‌رود نه در نثر؛ اما کلماتی که با یکدیگر یک سجع را تشکیل می‌دهند، از نظر ظاهری تفاوت‌های آشکاری با هم دارند (مثل کلمات قافیه در شعر که فقط حروف پایانی مشترک دارند) و ممکن است اصلاً شبیه نباشند و فقط هم‌وزن باشند؛ مثل سجع متوازن. این آرایه هم مربوط به نثر است و معمولاً در پایان جملات یا فقره‌های متن منثور به کار می‌رود.

آرایهٔ سجع: سجع واژه‌ای عربی و از مصدر تسجیع است. این کلمه در زبان عربی در معانی بانگ کبوتر، کلام موزون و قافیه مورد استفاده قرار می‌گیرد .در اصطلاح ادبی می‌توان گفت سجع در نثر همانند قافیه در نظم است؛ یعنی، وزن یا آهنگ کلمات پایانی جمله با هم یکسان باشند. در این صورت به آن واژه‌ها، واژه مسجع و به آهنگ برخاسته از واژه‌ها سجع می‌گویند .در گلستان سعدی و آثار خواجه عبدالله انصاری، نمونه‌های شاخصی از نثر مسجع را می‌توان یافت.

حرف رَوی یعنی چه؟ برای آنکه بتوانیم سجع را بشناسیم ابتدا باید با اصطلاح حروف رَوی آشنا شویم. به تعبیر شمس قیس رازی، یکی از ادبیان مهم ادبیات فارسی، حروف روی همان حروف پایانی یک کلمه هستند که اگر با حروف پایانی کلمه‌ای دیگر یکسان باشند، می‌توانیم آن را به‌عنوان قافیه و یا سجع بشناسیم. برای مثال در کلمه آمیخت و ریخت، حروف ی، خ، ت، حروف رَوی هستند؛ یا در کلمات سمن و چمن، حرف‌های م، ـَـ، ن را به‌عنوان حروف روی می‌شناسیم.

انواع سجع: سجع به سه نوع متوازی، مُطَرَّف و متوازن تقسیم می‌شود. علت این تقسیم‌بندی، تفاوت در وزن و یا طول کها در نظر گرفته شده است.

۱. سجع متوازی: در این نوع از سجع باید تعداد کها و یا بلندی و کوتاهی کلمه‌ها، با هم برابر باشند.
- سلاح از تن بگشادند و رخت و غنیمت بنهادند.
- باران رحمت بی‌حسابش همه رسیده و خوان نعمت بی‌دریغش همه کشیده.
- هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید.

۲. سجع مطرف: در حالت کلی کلماتی که وزن مختلف و حرف رَوی متفاوت دارند، با عنوان سجع مطرف شناخته می‌شوند. سجع مطرف ۲ قسم دارد:

۱. تعداد کها برابر هستند ولی کلمه از نظر کوتاهی یا بلندی کهای حروف روی متفاوت است. برای مثال دو کلمه خدا و گویا، هر یک دو ک دارند، اما در کلمه خدا، کی اول بلند است و کی اول کلمه گویا کوتاه است.

۲. تعداد کها در دو کلمه متفاوت است؛ به‌طور معمول، یک کلمه تک‌کیی و یک کلمه دوکیی‌ست و صامت ابتدایی قافیه متغیر است. مثل کلمات شانه و نشانه یا کار و شکار.
- دوستی را که به عمری فرا چنگ آرند، نشاید که به یک دَم بیازارند.

۳. سجع متوازن: سجع متوازن سجعی است کلمات تنها در وزن یکی هستند؛ مانند کلمات: شریف و کریم، بهار و نهال؛ برای درک بهتر این نوع از سجع، به مثال‌های زیر توجه کنید:
- فلان را اصلی است پاک و طینتی است صاف
- بحری است مواج و شخصی نقاد
- دقت کنید که در مثال بالا، دو سجع وجود دارد؛ یکی میان بحری و شخصی و دیگر میان مواج و نقاد.

یافتن سجع در کلمات: از آنجایی که آرایه سجع، آرایه‌ای لفظی است، یافتن آن در جمله، بسیار بستگی به شیوه خواندن آن دارد. برای آنکه تشخیص سجع برای شما راحت‌تر باشد، می‌توانید از فرمول سه‌گانه سجع هم استفاده کنید:

سجع متوازی: برابر وزن و رَوی یکسان

سجع مطرف: تفاوت وزن و رَوی یکسان

سجع متوازن: برابر وزن و رَوی متفاوت

سجع در جملات: وقتی در جملات یک نثر تعداد سجع زیاد شود، می‌تواند باعث پدیدار شدن آرایه‌های دیگری مانند ترصیع، موازنه، تضمین‌الامزدوج و مزدوج نیز باشد که مختصر اشاره‌ای به آن هم خواهیم داشت.

۱. ترصیع: زمانی ترصیع در نثر رخ می‌دهد که بین کلمات دو جمله به صورت نظیر به نظیر سجع متوازی برقرار شده باشد و به کلامی که در آن آرایه ترصیع به کار رفته باشد، مرصّع می‌گویند.
- شد مزین به تو مقام و محل شد مبین به تو حرام و حلال
✓ اگر کلمات آخر مصراع یک بیت به جای سجع متوازی، سجع متوازن به وجود آمده بود، باز هم آرایه ترصیع داریم.

۲. موازنه: وقتی در بین کلمات نظیر به نظیر جملات، سجع متوازن برقرار باشد، آرایه موازنه خواهیم داشت.
✓ گاه در موازنه، به جای سجع متوازن از سجع متوازی استفاده می‌شود و حتی استفاده از ترکیب دو سجع متوازن و متوازی در کلمات نیز مجاز است. نام دیگر این آرایه، ممالثه است.
- ای اژدهای چرخ دلم بیشتر بخور وی آسیای نحس تنم نیک‌تر بسای
✓ جالب است بدانید، موازنه از سبک‌های شخصی و بارز مسعود سعد سلمان است.

۳. تضمین‌المزدوج: وقتی در انتهای دو جمله، از سجع متوازی یا مطرف استفاده شود و همینطور در اواسط جملات نیز انواع سجع به کار رفته شده باشد، تضمین‌المزدوج یا اعنات‌القرینه اتفاق می‌افتد. باید توجه داشت که در این حالت نیازی نیست که دو بخش قرینه مساوی باشند.

– فلان به سیرت گزیده و عادت پسندیده، معروف است و به‌خدمتکاری دولت و طاعت‌داری حضرت موصوف است.

٤. مزدوج: مزدوج یا قرینه به حالتی می‌گویند که نوعی سجع در بین جملات برقرار است که فقط با یک یا دو مورد اختلاف کیی جزئی، توصیف می‌شود.

– هر که بر زیردستان نبخشاید به جور زبردستان گرفتار آید

آرایهٔ تکرار (آرایهٔ تصدیر یا قلب): وقتی یک کلمه در متن یا شعر دو یا چندبار عیناً تکرار شود می‌گوییم آرایه تکرار رخ داده است. به مثال زیر نگاه کنید:

– یار مرا غار مرا عشق جگر خوار مرا یار تویی غار تویی خواجه نگه دار مرا (مولانا)

✓ «آرایه تکرار» رو با «جناس تام» اشتباه نگیرید. در جناس تام دو کلمه ظاهراً یکی هستند ولی در معنا متفاوت‌اند مانند روان (جاری) با روان (روح و روان). در واقع دو کلمه هستند با مضامین مختلف ولی ظاهری مشابه؛ ولی در تکرار همان طور که از اسمش پیداست تنها یک کلمه تکرار می‌شود.

آرایه‌های معنوی بدیع

آرایه‌های اغراق، مبالغه، غلو

اغراق در فرهنگ لغت عمید به معنای زیاده‌روی در توصیف کسی یا چیزی است. این کلمه از مصدر غرق؛ به معنای پُر کردن کاسه است. در زندگی روزمره نیز هنگامی که یک حادثه یا رخداد را بیش از آنچه که هست نشان می‌دهیم، گفته می‌شود که اغراق می‌کنیم. این آرایه در بدیع به این شکل توصیف شده است: «افراط در مدح یا ذم کسی یا چیزیست که شاعر با فکر و خیال شاعرانه خود آن را می‌نویسد»

اقسام بزرگ‌نمایی و اغراق: به‌طور عادی عوام برای اغراق هیچ دسته‌بندی خاصی را درنظر نمی‌گیرند و اغراق، غلو و مبالغه را یکی می‌دانند؛ اما اغلب ادیبان معتقدند که اغراق به دو صورت شدنی یا نشدنی و منطقی یا غیرمنطقی (اینکه با عقل جور در بیاید یا نیاید) اتفاق می‌افتد و این آرایه را به سه دسته مبالغه، غلو و اغراق تقسیم می‌کند.

- **مبالغه**: فکر و خیال شاعرانه در آرایهٔ «مبالغه» دخیل است اما از نظر زیبایی در کلام یا همان زیبایی‌شناسی شاعرانه، نسبت به «اغراق» و «مبالغه» کم‌ترین ارزش ادبی را دارد. «مبالغه» تعریف افراطی از چیزی است. ویژگی این آرایه این است که هم با عقل جور درمی‌آید و مثال‌هایی برای آن وجود دارد.

– هرچه ماهی باشد اندر قعر دریا خون شود گر سموم هیبتش بر قعر دریا بگذرد (فرخی یزدی)

– این بیت به طور واضح مبالغه دارد؛ زیرا همه ماهی‌ها تنها به دلیل گذر هیبتی از دریا نمی‌میرند و این بیت بیشتر به تعریفی افراطی از هیبت فرد موردنظر شاعر پرداخته است.

- **اغراق**: اغراق از نظر فکر و خیال شاعرانه در جایگاه دوم قرار می‌گیرد. در این حالت شاعر بحثی را پیش می‌کشد که منطقی است و با عقل جور درمی‌آید ولی اتفاق‌افتادنِ آن در زندگی روزمره غیرممکن است. نمونه بارز اغراق، نبردهایی است که در شاهنامه نوشته شده:

– همه دشت پر کشته و خسته بود بخون بزرگان زمین شسته بود

– اغراق در این بیت به معنی خون و خون‌ریزی شدید و مرگ بسیاری از سپاهیان است و زمین با خون بزرگان سپاه شسته شده است.

- به زیورها بیارایند وقتی خوبرویان را تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی
- در شدت زیبایی معشوق اغراق شده است؛ یعنی جواهرات، زیبایی خود را از معشوق گرفته‌اند و در برابر شکوه معشوقه رخ می‌بازند.

- **غلو**: غلو یا گزافه هنری به معنای گزافه‌کاری و زیاده‌روی در توصیفات است. این حالت نسبت به مبالغه و اغراق از نظر زیبایی‌شناسی هنری‌تر، شاعرانه‌تر و شگفت‌انگیزتر است؛ زیرا شاعر چیزی را بیان می‌کند که از نظر عقل جور در نمی‌آید و منطقی نیست و همینطور هیچگاه در زندگی روزمره رخ نمی‌دهد. این آرایه راهی برای خیال‌پردازی باز می‌کند.

- از ضعیفی چنان شدم که ز تن در دل من ببینی اسرارم
- یعنی در اثر شدت ضعف بدنی، درون فرد هم دیده می‌شود. می‌توان از بیت این‌طور برداشت کرد که از ناتوانی و ضعف جسمی، دیگر نمی‌تواند اسرار خود را پنهان نگه دارد.

آرایهٔ مراعات نظیر یا تناسب

مراعات نظیر یا مراعات‌النظیر در لغت به معنای رعایت تناسب و در اصطلاح بدیع از آرایه‌های ادبی، آن است که در نظم و نثر کلماتی نظیر همدیگر را بیاورند و چیزهایی را که با هم متناسب باشند جمع کنند، مانند کلمه‌های کمان و تیر در بیت زیر:

- از آن به خاک نشستم که آن کمان ابرو مرا چو تیر سوی خود کشید و دور انداخت
- و یا کلمات شب‌دزد، عیار، تاج و کمر در بیت زیر:
- تکیه بر اختر شب‌دزد مکن کاین عیار تاج کاووس ببرد و کمر کیخسرو (غزلیات، حافظ)

✓ آرایه مراعات نظیر همیشه در نظم مشاهده نمی‌شود بلکه در نثر هم کاربرد دارد.

چند نکته قابل توجه درباره مراعات نظیر

۱. کلماتی که مراعات نظیر می‌سازند، مترادف نیستند. مترادف، کلمات هم‌معنی به حساب می‌آیند در صورتی که ما در مراعات‌النظیر به دنبال تناسب بین معانی کلمات هستیم نه معنای مشترک.
۲. واژگانی که به عنوان تناسب در نظر می‌گیریم باید جزئی از کل باشند. به طور مثال کبوتر، کلاغ و طوطی همگی جزیی از دسته پرندگان هستند.
۳. هر چه تناسب میان واژگان پیچیده‌تر و معانی کلمات گسترده‌تر باشد، مراعات نظیر هوشمندانه و زیباتر خواهد بود و خواننده را به فکر و اندیشه عمیق وا می‌دارد.

آیا مراعات نظیر همان تناسب است؟ نظرات متفاوتی درباره اینکه مراعات نظیر و تناسب باهم برابر هستند یا نه وجود دارد؛ عده‌ای از صاحب‌نظران معتقدند که این دو آرایه یکی هستند و تفاوتی میان آن‌ها نیست. گروهی دیگر معتقدند این دو صنعت ادبی، مجزا از هم واقع شده‌اند عقیده دارند اگر این هماهنگی و مناسبت میان دو کلمه باشد، آرایه تناسب برقرار است و اگر میان سه یا چندین کلمه برقرار باشد، آرایه مراعات نظیر موجود است. همچنین معتقدند، زیبایی، گیرایی، خلاقیت ذهنی و چالش‌هایی که از طریق مراعات‌النظیر به وجود می‌آید بسیار بیشتر از تناسب است. چون خواه‌ناخواه پیدایش و برقراری ارتباط میان چندین کلمه، بسیار سخت‌تر از دو کلمه است و یافتن دو کلمه آن‌چنان تلاشی برای ذهن به ارمغان نمی‌آورد. به همین دلیل صاحب‌نظرانی هستند که آرایه تناسب را از مراعات نظیر سطحی‌تر می‌دانند.

آرایهٔ ایهام: آرایه ایهام که به آن توریه، توهم و تخیل نیز می‌گویند از مصدر وهم می‌آید و در فرهنگ لغت دهخدا، در معنای شک و گمان انداختن آمده است. در اصطلاح ادبی، آرایه ایهام، آوردن کلمه‌ای است که دو معنی دور و نزدیک داشته باشد و مراد گوینده معنی دور باشد. به این ترتیب، ذهن خواننده ابتدا به طرف معنی نزدیک‌تر و بعد، به سمت معنیِ اصلی و دورتر می‌رود که مقصود نویسنده بوده است.

این آرایه در زبان و ادبیات فارسی بسیار پرکاربرد و مهم است و شاعران زیادی از آن استفاده کرده‌اند. از بین تمام شاعران، حافظ بهترین ایهام‌ها را در شعر خود ساخته است. حال برای آنکه با مفهوم ایهام بیشتر آشنا شوید، لطفاً به بیت زیر دقت کنید:

- با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم؟ وه زین کمان که بر بیماری می‌کشی. (حافظ، غزلیات)
- در این بیت کلمه کمان ایهام دارد. معنای اول کمان ابرو و معنای دوم تیر و کمان است.
- ✓ خواننده نزدیکی یا دور بودن معنی کلمات را تعیین نمی‌کند و خود شاعر است که این کار را انجام می‌دهد. ما با خواندن شعر و بررسی مفهوم آن ناخودآگاه متوجه می‌شویم که کدام معنی زیرکانه‌تر، شاعرانه‌تر و در واقع مقصود شاعر بوده است.
- دیشب صدای تیشه از بیستون نیامد شاید به خواب شیرین، فرهاد رفته باشد (فیض کاشانی، غزلیات)
- شیرین در معنای اول: خوش و شیرین؛ شیرین در معنای دوم: معشوقه فرهاد؛ بدین ترتیب بیت را به دو شیوه می‌توانیم معنا کنیم که:

۱. شاید فرهاد به خواب شیرین و خوشی رفته باشد
۲. شاید شیرین (معشوقه فرهاد) به خواب فرهاد رفته باشد.

- گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید (حافظ، غزلیات)
- بو در معنای اول: رایحه؛ بو در معنای دوم: آرزو و آمال؛ پس این بیت را هم به دو صورت می‌توانیم معنا کنیم:

۱. گفتم که بو و رایحه زلفت گمراه عالمم کرد
۲. گفتم که آرزوی زلفت گمراه عالمم کرد

انواع ایهام: ایهام نیز همانند بقیه آرایه‌ها انواعی دارد. شبه ایهام، ایهام تناسب، ایهام تضاد، ایهام ترادف، ایهام تبادر، ایهام استخدام و ... که ما در این مبحث تنها به ذکر مواردی که پرکاربردتر هستند پرداخته‌ایم.

آرایه ایهام تناسب: آرایه ایهام تناسب ترکیبی از دو آرایه ایهام و آرایه تناسب است؛ یعنی کلمه، دو معنی سازگار با متن دارد، اما یک معنی آن با دیگر اجزای جمله، حالت تناسب برقرار می‌کند. در واقع کلمه‌ای ایهام تناسب دارد، یکی از معانی آن با دیگر کلمات جمله مراعات نظیر می‌سازد. در ایهام تناسب نیاز نیست که حتماً کلمه با معنای دور با بقیه اجزا تناسب داشته باشد و در هر دو معنی کلمه ممکن است رخ دهد. یکی از انواع مهم ایهام تناسب، ایهام تضاد است. گفته می‌شود، سعدی یکی از شاعرانیست که از ایهام تناسب هنرمندانه استفاده کرده است.

- همچو چنگم سر تسلیم و ارادت در پیش تو به هر ضرب که خواهی بزن و بنوازم
- ضرب در معنای اول: ضربه‌زدن؛ ضرب در معنای دوم: یکی از آلات موسیقی
- در این بیت ضرب در معنای آلت موسیقی، با چنگ و نواختن تناسب دارد و ایهام تناسب ساخته است.

آرایه ایهام تضاد: یکی دیگر از حالات این آرایه، ایهام تضاد است و زمانی به وجود می‌آید که کلمه‌ای دارای ایهام، در یکی از معانی خود با یکی دیگر از اجزای جمله حالت تضاد داشته باشد.

- آشنایی نه غریب است که دلسوز من است چون من از خویش برفتم، دل بیگانه بسوخت
- در این بیت دو کلمه غریب و خویش، ایهام دارند.
- غریب در معنای اول: بیگانه، متضاد آشنا؛ غریب در معنای دوم: عجیب و دور از ذهن
- که معنی اول با کلمه آشنا تضاد ایجاد می‌کند و ایهام تضاد می‌سازد.
- خویش در معنای اول: خود؛ خویش در معنای دوم: آشنا، متضاد بیگانه
- این معنی دوم این کلمه هم با بیگانه تضاد دارد، پس ایهام تضاد است.

شبه ایهام یا ایهام دوگانه‌خوانی: این نوع ایهام زمانی پیش می‌آید که عبارت یا شعری با دو تلفظ خوانده می‌شود و به همین دلیل به دو شکل هم تفسیر می‌شود. در قدیم به این شکل از ایهام، شبه ایهام و توجیه می‌گفتن و در حال حاضر آن را ایهام دوگانه‌خوانی می‌گویند.

- تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
- این بیت به دو صورت خوانده می‌شود و هر دو معنی می‌دهد که یکسان نیست.

- شکل اول: نه! همین لباس زیباست نشان آدمیت.
- شکل دوم: نه همین لباس زیباست، نشان آدمیت.
- نکته: رعایت علائم نگارشی می‌تواند از ایجاد ایهام دوگانه‌خوانی اجتناب کند.

تفاوت ایهام و کنایه: از آنجایی که در ابیات و متون سنگین تشخیص آرایه‌ها کمی دشوار است، این سوال به وجود می‌آید که آیا ایهام و کنایه تفاوتی دارند؟ بله، ایهام و کنایه متفاوت هستند و می‌توان دو دلیل را برای آن در نظر گرفت:

۱. ایهام همیشه در کلمه شکل می‌گیرد ولی کنایه معمولاً یک جمله است.
۲. در کنایه فقط معنی دور جمله مدنظر ماست در صورتی که در ایهام، هر دو معنی دور و نزدیک برای ما اهمیت دارد.

تفاوت جناس و ایهام: جناس هنگامی در متن شکل می‌گیرد که دو واژه با تلفظ یکسان، دو معنی متفاوت داشته باشند مانند: شیر (حیوان)، شیر (شیر آب)، شیر (شیر خوراکی) اما باید در نظر داشت که این موضوع با آرایه ایهام متفاوت است؛ زیرا

۱. جناس تام معمولاً دو یا سه کلمه یکسان در جمله هستند که معانی متفاوتی دارند؛ ولی ایهام، یک کلمه است که معانی متفاوت ایجاد می‌کند.
۲. جناس آرایه لفظی و ایهام آرایه باطنی است.

نحوه تشخیص ایهام: تشخیص این آرایه هیچ فرمول یا قاعده خاصی ندارد و بسیار تجربی است و هرچه فرد مطالعه بیشتری داشته باشد، تسلط بیشتری بر کلمات ایهام‌خیز پیدا می‌کند و در ابیات به راحتی می‌تواند آن را تشخیص بدهد. ما برای سهولت کار شما، گروهی از کلمات ایهام‌خیز پرکاربرد در پیوست مطلب آمده است.

کلمه	معانی کلمه			
آب	آب خوردن	آبرو		
باد	جریان هوا	فعل دعایی		
باز	آشکار	پرنده شکاری	استعاره از یار	
باقی	بقیه	ماندگار		
بس	کافی	بسیار		
پاک	تمیز	بی‌گناه	کاملاً	
پرده	پوشش	تکنیکی در نقاشی	پرده نقاشی یا نقالی	
تیر	تیرکمان	ماه تیر	سیاه تیر	
خمش	خاموش	تخلص مولانا		
خوان	سفره	اشاره به هفت خوان		

داد	عدل	فریاد	بن ماضی دادن	
داغ	سوزنده	سوگ		
دام	حیوان	تله		
دم	لحظه	رطوبت	نفس	مجاز از سخن
دیده	چشم	بن ماضی دیدن		
روزی	رزق	یک روز		
سایه	مخالف نور	تخلص هوشنگ ابتهاج		
شاهد	گواه	تماشاگر	زیبارو	
شکستن	نقض کردن	خرد کردم		
ضرب	ضربه زدن	یکی از آلات موسیقی		
قربان	تیردان	قربانی		
کمان	تیر و کمان	کمان ابرو		
کی	چه وقت؟	پادشاه		
گلستان	باغ	کتاب سعدی		
لال	گل لاله	نوعی چراغ		
ماه	قمر	برج سی‌روزه	استعاره از یار	
محیط	احاطه‌کننده	اقیانوس		
مردم	انسان‌ها	مردمک چشم		
مشتری	خریدار	سیاره مشتری		
میان	وسط	کمر		
نگران	دلواپس	نگاه‌کننده		
ولی	اما	رهبر		

آرایهٔ تلمیح (اشاره): تلمیح در لغت یعنی به گوشه‌ی چشم اشاره‌کردن و در اصطلاح آن است که گوینده در ضمن کلام خویش به آیه، حدیث، داستان، واقعهٔ تاریخی، اسطوره و افسانه اشاره داشته باشد؛ به عبارت دیگر اگر با شنیدن یا دیدن بیت یا عبارتی، داستان، آیه و حدیث، واقعه‌ای تاریخی و اساطیری را به یاد آوریم آرایه تلمیح حاصل می‌گردد.

- ما قـصّـهٔ سکندر و دارا نخوانده‌ایم از ما به جز حکایت مهر و وفا مپرس
- شاعر در مصراع اول با آوردن دو نام اسکندر و دارا به ماجراهای نبرد اسکندر مقدونی و داریوش سوم پادشاه هخامنشی اشاره دارد و در مصرع دوم «مهر و وفا» بیش‌تر یادآور عشق و دوستی است اما نام داستانی نیز بوده است. داستانی عاشقانه که قهرمانانش «مهر» و «وفا» نام داشته‌اند.
- آسمـان بار امانت نتوانست کشید قـرعـهٔ فـال به نـام من دیوانه زدند
- اشاره به آیهٔ «انا عرضنا الامانه علی السموات و الارض ...»
- مهر او بلانشینان را کشتی نوح است.
- عبارت به داستان کشتی حضرت نوح اشاره دارد.

✓ در آرایهٔ تلمیح تنها با ذکر یك واژه می‌توان به داستان، آیه، حدیث و رویدادی پی برد.

✓ اگر عبارتی به معنی و مضمون کلّی آیه یا حدیثی اشاره کند آرایهٔ تلمیح است.

- خوردست خدا ز روی تعظیم سوگند به روی همچو ماهت
- این بیت اشاره به آیهٔ «لعمرک انّهم لفی سکرتهم یعمهون» دارد؛ یعنی، به جان تو سوگند که آنان در مستی خود سرگردانند.
- در معرکهٔ قلوب مجاهدان خدا، آرامشی که حاصل ایمان است، حکومت دارد.
- عبارت اشاره دارد به: الا بذکرالله تطمئنّ القلوب: دلها با نام خدا آرامش می‌گیرد

✓ گاهی در آرایهٔ تلمیح، آرایهٔ مراعات نظیر هم به کار می‌رود.

- بیستون بر سر راه است، مباد از شیرین خبـری گفتـه و غمگیـن دل فرهاد کنید
- بیستون، شیرین، فرهاد: تلمیح و مراعات نظیر

✓ لازمهٔ آگاهی و بهره مندی از تلمیح، آگاهی داشتن از دانسته‌ای است که شاعر یا نویسنده به آن اشاره می‌کند.

آرایهٔ تضمین: تضمین در لغت به معنی ضمانت کردن و متعهد شدن به انجام کاری است. در علم بدیع، آوردن آیه، حدیث، مصراع، بیت، یا سخن دیگری را در شعر یا کلام تضمین گویند.

- چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت شیوهٔ «جنات تجری تحتها الانهار» داشت
- تضمین بخشی از آیه قرآن که در سوره‌های گوناگونی از جمله بروج، طه، ابراهیم و ... آمده است: جنات تجری من تحتها الأنهار: بهشت‌هایی که در زیر درختان آن، نهرهایی جاری است.

✓ در تضمین شعر یا سخن دیگران، گاه به نام آن شاعر یا نویسنده اشاره شده و گاه نیز نام او به دلیل شهرت نیامده است. برای مثال:

- چه خوش گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
- میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
- در این مثال سعدی بیتی را عیناً از فردوسی در شعر خود آورده است و در بیت قبل نام شاعر را ذکر کرده است (توجه داشته باشید در این مثال، بیت اول که نام فردوسی درآن آمده، آرایه تضمین ندارد بلکه بیت دوم تضمین است؛ چون بیت دوم از فردوسی است و بیت اول از خود شاعر (سعدی) می‌باشد)
- حافظ از جور تو، حاشا که بگرداند روی «من از آن روز که در بند توام، آزادم»
- حافظ در این بیت مصراعی از بیت سعدی را تضمین کرده است. (مصراع دوم در اصل، مصراع اول این بیت سعدی است: من از آن روز که در بند توام آزادم / پادشاهم که به دست تو اسیر افتادم)

- بهـر ایـن فرمـود رحمـان ای پسـر «کل یـوم هـو فـی شـأن» ای پسـر
- مولوی برای بهتر ادا کردن مقصود خویش، آیه‌ای از قرآن را در بیت آورده است. (سورهٔ رحمن، آیهٔ ۲۹)
- درویش بی‌معرفت نیارامد تا فقرش به کفر انجامد؛ «کادَ الفقرُ أن یکونَ کفراً»
- سعدی حدیث «کادَ الفقرُ أن یکونَ کفراً» را در سخن خویش آورده است و با استفاده از این حدیث، ارتباط بین کفر و فقر را نشان داده است.

✓ از لحاظ نگارشی تضمین میان دو گیومه « » ذکر می‌شود.

تفاوت تلمیح با تضمین: آرایه تلمیح، شاعر از اصطلاحات و مثل‌هایی استفاده می‌کند که بسیار معروف هستند. شاعر در تلمیح مستقیماً همان اصطلاح یا مثل را نمی‌آورد، بلکه برداشت خود از آنها را به نفع ماجرای شعر یا داستان خود استفاده می‌کند؛ اما در تضمین، یک بیت، مصراع یا آیه‌ای عیناً آورده می‌شود.

آرایهٔ حُسن تعلیل: آرایهٔ حسن تعلیل یا بهانه نیکو، آوردن دلیل ادبی برای مطلب، واقعه یا پدیده‌ای طبیعی در سخن است، به گونه‌ای که غیرحقیقی و ادعایی باشد و برای افزودن زیبایی و تأثیر سخن باشد. برای مثال، بسیار روشن است که بارش باران به دلیل تغییرات آب و هوایی است و دلیل علمی دارد. حال اگر ما برای بارش باران، دلیل ادبی بیاوریم و بگوییم: «چون من غمگین و سوگوار هستم، آسمان برای همدردی با من دارد می‌گرید». این کار ما حُسن تعلیل است؛ زیرا برای یک پدیدهٔ طبیعی، دلیل ادبی و ساختگی آورده‌ایم و دلیل علمی و واقعی آن را در نظر نگرفته‌ایم. مثال برای حسن تعلیل:

- عجب نیست، بر خاک اگر گل شکفت که چندین گل‌اندام در خاک خُفت (بوستان سعدی)
- شاعر علت روییدن گل‌ها را، در خاک خفتن گل‌اندامان (زیبارویان) دانسته است؛ در حالی که ارتباطی میان این دو امر نیست
- ز بهر آنکه همی گرید ابر بی‌سببی همی بخندد بر ابر، لاله و گلزار (سنا)
- شاعر علت خندیدن لاله و گلزار را، گریه کردن بی‌سبب ابر دانسته است که یک دلیل ادبی است.
- پیش دهنت پسته ز تنگی زده لاف ز آن است که هرکس دهنش پاره کند (سنا)
- شاعر می‌گوید: چون پسته گستاخی کرده و از تنگ بودن دهان خودش در برابر دهان تو لاف زده است، مردم دهنش را باز و پاره می‌کنند و این یک دلیل ادبی و ادعایی است؛ زیرا پسته لاف نمی‌زند و مردم هم برای خوردن پسته آن را باز می‌کنند، نه برای تنبیه آن
- خمیده پشت از آن گشتند مردان جهاندیده که در خاک می‌جویند ایام جوانی را (نظامی)
- شاعر علت خمیده شدن پشت پیرمردان را این دانسته که خم شده‌اند و در خاک به دنبال گنج جوانی خود می‌گردند که در خاک مدفون شده است.

آرایهٔ حس‌آمیزی: حس‌آمیزی آمیختن دو یا چند حس از حواس پنج‌گانه (بینایی، شنوایی، چشایی، بویایی و لامسه) در کلام است، چنان‌که ذهن را به کنجکاوی وا دارد و با ایجاد موسیقی معنوی، بر تأثیر و زیبایی سخن بیفزاید. حس‌آمیزی گاه آمیختگی حواس با امور ذهنی و انتزاعی است. برای مثال هنگامی که ما در تماس صوتی با دیگران از جملهٔ «ببین چه می‌گویم» استفاده می‌کنیم در حقیقت از آرایهٔ حس‌آمیزی بهره برده‌ایم زیرا سخن ما که می‌گوییم قابل دیدن نیست بلکه قابل شنیدن است (به جای این‌که بگوییم سخنم را بشنو گفته‌ایم سخنم را ببین). در این مثال، سخن مربوط به حس شنوایی و ببین مربوط به حس بینایی است. مثال‌های آرایهٔ حس‌آمیزی:

- از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوّار بماند (حافظ)
- صدا، شنیدنی است و امکان دیدن آن وجود ندارد امّا شاعر ادّعا می‌کند که صدا را دیده است. در مصراع اول «صدا» که مربوط به حس شنوایی است با حس بینایی درهم آمیخته شده است و آرایهٔ حس‌آمیزی را پدید آورده است.
- بوی دهن تو از چمن می‌شنوم رنگ تو ز لاله و چمن می‌شنوم (مولانا)

- شاعر در این بیت دو آرایهٔ حس‌آمیزی به کار برده است؛ در مصراع اوّل، بو مربوط به حس بویایی و شنیدن مربوط به حس شنوایی است، در مصراع دوم، رنگ وابسته به حس بینایی و می‌شنوم وابسته به حس شنوایی است.
- سپهبد پرستنده را گفت گرم سخن‌های شیرین به آوای نرم (فردوسی)
- فردوسی در این بیت در سه حس‌آمیزی زیبا به ترتیب: حس شنوایی و لامسه را در ترکیب «گفت گرم»، شنوایی و چشایی را در ترکیب «سخن‌های شیرین» و شنوایی و لامسه را در ترکیب «آوای نرم» با هم آورده است که این تعامل حواس با یکدیگر موجب زیبایی‌آفرینی شده است.

آرایهٔ پارادوکس یا متناقض‌نما: پارادوکس یا متناقض‌نما آرایه‌ای معنوی است. این آرایه، تناقضی ظاهری میان دو کلمه متضاد است. دو کلمه که هر یک به شکل جداگانه، متضاد همدیگر هستند ولی وقتی در یک ترکیب قرار می‌گیرند، واحدی را می‌سازند که معنی متفاوتی می‌دهد. درک این ترکیب‌ها برای خوانندگان آن لذت‌بخش و سبب خیال‌انگیز شدن آن می‌شود.

- کنار نام تو لنگر گرفت کشتی عشق بیا که یاد تو آرامشی است طوفانی (قیصر امین‌پور)
- آرامشی طوفانی، وضعیتی است که هیچ‌گاه رخ نمی‌دهد؛ طوفان به‌هم‌ریختگی‌ای به همراه دارد که آرامش در آن معنا ندارد ولی در این ترکیب واحد معناداری ساخته شده است.
- هرگز وجود حاضر غائب شنیده‌ای؟ من در میان جمع و دلم جای دیگر است. (سعدی)
- حاضرِ غایب، وضعیتی است که هیچ‌گاه رخ نمی‌دهد؛ حاضر، حضور را به همراه که غایب در آن معنی ندارد.

به مثال‌هایی که در ادامه ذکر می‌شود توجه کنید. دو کلمه متضاد در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند و با هم یک پاراداوکس را ساخته‌اند.

- فریادِ سکوت
- آرامش طوفانی
- بی‌کرانِ محدود
- سختِ سست
- خنده اشک‌آمیز
- گریه خوشحالی
- اثر بی‌اثری
- بامدادِ شب
- شرمِ سرافرازی
- سردِ گرم
- سرشار از تهی
- پادشاه فقر
- باغ بی‌درخت
- سوز گرم
- بخار سرد
- از سرما گرم شدن
- پر از خالی

آیا هر پارادوکسی تضاد هم هست؟ خیر، هیچگاه نمی‌توان شرطی گذاشت که همه پارادوکس‌ها تضاد هستند یا برعکس؛ زیرا ما در تضاد، دو کلمه یا مفهوم جداگانه را که متضاد هم هستند در نظر می‌گیریم و مکان قرارگیری کلمات در جمله یا بیت و همینطور رابطه بین آنها در واقعیت

یا در شعر برایمان اهمیتی ندارد. در پارادوکس ما دو مفهوم متناقض را باهم می‌آمیزیم و یا به منبع اصلی نسبت می‌دهیم. همچنین ارتباط میان دو کلمه از نظر تخیل و مکان قرارگیری آنها برای ما اهمیت دارد، چون اگر هر کدام از این موارد تفاوتی پیدا کند، دیگر پارادوکس نخواهیم داشت. برای درک بهتر تفاوت میان پارادوکس و تضاد، به مثال زیر دقت کنید؛

- تضاد: الان روز است و چند ساعت دیگر شب.
- پارادوکس: زمان حال برایم هم روز است و هم شب!
- پارادوکسی در مصراع اول ایجاد شده، اما شاعر معنای حرف خود را در مصراع دوم به صورت کامل توضیح داده و هنگام مطالعه کامل این بیت چقدر زیبایی و شیوایی کلمات بیشتر نمایش داده می‌شوند.
- دولت فقر خدایا بر من ارزانی دار کین کرامت سبب حشمت و تمکین من است. (حافظ، غزلیات)

آرایهٔ لف و نشر: لَف و نَشر: لف در لغت به معنی «پیچیدن» و نشر به معنی «گستردن و باز کردن» است. در اصطلاح بدیع، هرگاه شاعر یا نویسنده دو یا چند واژه ذکر کند، سپس دو یا چند واژه دیگر بیاورد که هر کدام از این‌ها به یکی از آن واژه‌های قبل مربوط شود، لف و نشر گویند.

به عبارت دیگر آوردن دو یا چند واژه است در بخشی از کلام که توضیح آن‌ها در بخش دیگر آمده است. به واژه‌ها و ترکیب‌هایی که در بخش اول ذکر می‌شود «لف» گفته می‌شود و به واژه‌ها و ترکیب‌هایی که توضیح آن‌ها می‌باشد، «نشر» می‌گویند.

- با آن که جیب و جام من از مال و می تهی است ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت
- در بیت بالا شاعر ابتدا واژه‌های «جیب و جام» را ذکر کرده است سپس واژه‌های «مال و می» آورده است که مربوط به واژه‌های جیب و جام است و در مورد آن توضیحی می‌دهد یعنی جیب من از مال تهی است و جام من از می تهی می‌باشد.
- ای نور چشم مستان، در عین انتظارم چنگی حزین و جامی بنواز یا بگردان
- در بیت بالا چنگی حزین لف ۱ و جامی لف ۲ می‌باشد در ادامه شاعر واژه‌هایی ذکر کرده است که به این دو برمی‌گردد (بنواز نشر ۱ و بگردان نشر ۲) یعنی چنگی حزین بنواز و جامی بگردان.
- بـه روز نـبـرد آن یـل ارجـمـنـد بـه شمشیر و خنجر بـه گـرز و کمنـد
- بریـد و دریـد و شکسـت و ببسـت یـلان را سـر و سـینه و پـا و دسـت.

لف‌ها	نشرها	نشرها
۱ـ شمشیر	۱ـ بُرید	۱ـ سر
۲ـ خنجر	۲ـ درید	۲ـ سینه
۳ـ گُرز	۳ـ شکست	۳ـ پا
٤ـ کمند	٤ـ ببست	٤ـ دست

بخش چهارم: تاریخ ادبیات

شاعران کهن

فردوسی: اثر: شاهنامه (منظوم / حماسی)

۱. داستانی: حماسه در بستری از حوادث شکل می‌گیرد و به شیوه‌ای داستانی روایت می‌شود.

۲. قهرمانی: قهرمان‌های حماسه از نظر توانایی‌های جسمی (مادّی) و روحی (معنوی) برابر و شاخص‌تر از دیگران‌اند.
۳. ملّی: موضوعاتی از قبیل ویژگی‌های اخلاقی، نظام اجتماعی، زندگی سیاسی. عقاید جامعه در مسائل فکری و مذهبی که ضمن روایت حوادث بیان می‌شود.

- ✓ موارد مهم: اعتقادات مذهبی، آداب و رسوم اجتماعی، مراسم‌ها (جشن‌ها، آیین سوگواری و ...) رسوم پادشاهی و پهلوانی، عقاید سیاسی و نحوهٔ کشورداری و انتخاب پادشاه، تمدّن و مظاهر مدنیّت و اخلاق ایرانیان، خوشی‌های پهلوانان و بحث‌های فلسفی و دینی آنان.

٤. خَرق عادت: حوادث، ویژگی انسان‌ها و وجود برخی موجودات که با «منطق عینی» و «تجربهٔ علمی» سازگاری ندارد. موضوعاتی غیرطبیعی و بیرون از «نظام عادت» که تنها از رهگذر عقاید دینی عصر خود، توجیه‌پذیر هستند. این موارد زمینهٔ تخیّلی حماسه را تقویت می‌کنند.

- ✓ نمونه‌های مهم زمینهٔ خرق عادت در شاهنامه: رویین‌تنی اسفندیار، گذر سیاوش از آتش، عمر هزارسالهٔ زال، وجود موجودات افسانه‌ای مانند سیمرغ و انواع دیوها.

سیر روایت‌های ذکرشده از شاهنامه

روایت گذر سیاوش از آتش: سیاوش از ازدواج زنی از سلاله گرسیوز با کاووس، شاه خیرسر کیانی زاده شد. از آنجا که دربار، جایی مناسب برای پرورشِ سیاوش نبود؛ کیکاووس، سیاوش را به رستم سپرد تا وی را بپرورد و بیاموزد. رستم، در زابلستان، سیاوش را آیینِ سپاه‌راندن و کشورداری آموخت و برخی از شایسته‌ترین ویژگی‌های خود همچون سوارکاری، تیراندازی، شکار و همچنین هنرهای اخلاقی را به وی منتقل ساخت. پس از آنکه سیاوش از زابلستان به کاخِ پدر بازآمد، سودابه همسر کاووس شاه به سیاوش دل می‌بندد؛ امّا او که آزرم و حیا و پاک‌دامنی و عفاف آموخته است، تن به گناه نمی‌سپارد و به همین دلیل از جانب سودابه متّهم می‌شود. کاووس برای حل کردن این مشکل از مشاوران نظر می‌خواهد و سرانجام سیاوش برای اثبات بی‌گناهی خویش از میان آتش می‌گذرد.

روایت کاوهٔ دادخواه: به روایت فردوسی، ضحاک بارها فریب ابلیس را می‌خورد؛ بدین معنی که ابلیس با موافقت او، پدرش، مرداس، را که مردی پاکدین بود، از پا درمی‌آورد تا ضحاک به پادشاهی برسد. سپس در لباس خوالیگری (خوالی: غذا/ خوالیگر: خورشگر، آشپز) چالاک، خورش‌هایی حیوانی بدو می‌خوراند و خوی بد را در او می‌پرورد؛ سپس بر اثر بوسه‌زدن ابلیس بر دوش ضحّاک، دو مار از دو کتف او می‌روید و مایهٔ رنج وی می‌شود.

پزشکان فرزانه از عهدهٔ علاج برنمی‌آیند تا بار دیگر ابلیس خود را به صورت پزشکی درمی‌آورد و به نزد ضحّاک می‌رود و به او می‌گوید «راه درمان این درد و آرام کردن ماران، سیر داشتن آنها با مغز سر آدمیان است.» ضحّاک نیز چنین می‌کند و برای تسکین درد خود به این کار می‌پردازد. به این ترتیب که هر شب دو مرد را از کهتران و یا مهترزادگان به دیوان او می‌برند و جانشان را می‌گیرند و خورشگر، مغز سر آنان را بیرون می‌آورد و به مارها می‌خوراند تا درد ضحّاک اندکی آرامش یابد. در اساطیر ایران، مار مظهری است از اهریمن و در اینجا نیز بر دوش ضحّاک می‌روید که تجسّمی است از خوهای اهریمنی و بیداد و منش خبیث.

پادشاه ستمگر (ضحّاک) شبی در خواب می‌بیند سه تن مرد جنگی قصد او می‌کنند و یکی از آنان او را به ضرب گرز از پا درمی‌آورد. وی از بیم برخود می‌پیچد و فریادزنان از خواب می‌پرد. ناچار موبدان و خردمندان را به مشورت می‌خواند و خواب خود را حکایت می‌کند و تعبیر آن را از ایشان می‌خواهد. آنان از بیم خشم او تا سه روز چیزی نمی‌گویند. سرانجام، یکی از ایشان می‌گوید که زبونی ضحّاک به دست کسی انجام خواهد شد که هنوز از مادر نزاده است. ضحّاک به جست وجوی چنین نوزادی فرمان می‌دهد. امّا در این ایام، فریدون از مادر می‌زاید و از گاوی به نام «برمایه» شیر می‌نوشد و در غاری پرورش می‌یابد. پدر او آبتین که ناگزیر از بیم ضحّاک ترسان و گریزان است، روزی گرفتار می‌شود و مغز سرش را به ماران می‌دهند. مادر فریدون، فَرانَکَ، پسر را به البرزکوه می‌برد و به دست مردی پاک دین می‌سپرد. ضحّاک که به نهانگاه پیشین نوزاد پی می‌برد، به آنجا می‌رود؛ گاو برمایه و همهٔ چهارپایان را می‌کُشد و خانه آبتین را به آتش می‌کشد؛ اما پسر به خواست خداوند بزرگ می‌بالد و نیرو می‌گیرد و سرانجام، نام و نشان خود را از مادر می‌پرسد و چون از پادشاهی ضحّاک و جفاهای او آگاه می‌شود، عزم می‌کند که از وی انتقام گیرد. از این رو در انتظار فرصتی مناسب چشم به راه آینده است. این فرصت گران‌بها را کاوه فراهم می‌آورد. در نهایت فریدون با لشکری از مردم شهر که به یاری‌اش آمده بودند، به رویارویی با ضحّاک آمد و او را شکست داد. هنگامی که وی تصمیم به کشتن ضحّاک داشت «سروش

خجسته» پیام آورد که او را مَکُش که هنوز زمان مرگش فرانرسیده است؛ او را با همین شکستگی به کوه دماوند ببر و همان‌جا در بند کن. فریدون دو دست و میان ضحّاک را به بندی بست، سپس او را به کوه دماوند و در غاری بُنش ناپدید بود (انتها نداشت)، سرنگون آویخت.

روایت رستم و اشکبوس: هنگامی که کیخسرو در ایران بر تخت نشست، به فرمان افراسیاب (فرمان‌روای توران) سپاه توران به یاری سردارانی از سرزمین‌های دیگر و با فرماندهی کاموس به ایران می‌تازد. کیخسرو، ستم را به یاری می‌خواند، اشکبوس، پهلوان سپاه توران، به میدان می‌آید و مبارزه می‌جوید. یکی دو تن از سپاه ایران (از جمله رهّام) پای به میدان می‌نهند؛ امّا سرانجام رستم نظم لشکر را به طوس می‌سپارد و پیاده به میدان می‌رود، نخست اسب اشکبوس را از پای درمی‌آورد و سپس خود او را.

روایت گردآفرید: هنگامی که سهراب در جستجوی پدرش، رستم به سوی ایران می‌آید، در مرز ایران و توران به دژی به نام دژ سپید می‌رسد که تحت فرمان گژدَهَم قرار دارد که یک ایرانی سال خورده است، سهراب ناچار است پیش از درآمدن به خاک ایران از این دژ بگذرد. در نبرد میان سهراب و هُجیر، فرماندهٔ دژ، سهراب بر او پیروز می‌شود، سهراب نخست می‌خواهد او را بکشد، امّا او را اسیر کرده، با سپاه خود همراه می‌کند، آگاهی از این رویداد دژنشینان را سراسیمه می‌سازد؛ امّا گردآفرید، دختر گژدَهَم این واقعه را مایهٔ ننگ می‌داند و برمی‌آشوبد و خود به نبرد او می‌رود. سهراب برای رویارویی آن شیرزن به رزمگاه درمی‌آید و نبرد، میان آن دو درمی‌گیرد. در نتیجهٔ این نبرد با وجود غلبهٔ سهراب، گردآفرید او را می‌فریبد و به دژ باز می‌گردد و امیدی دوباره را در دل ایرانیان زنده می‌کند.

سنایی: اثر: الهی‌نامه (منظوم / عرفانی)

عطار نیشابوری: آثار: اسرارنامه (منظوم / عرفانی)، منطق‌الطیر (منظوم / عرفانی و غنایی / تمثیلی / مورد توجه مولانا در سرودن مثنوی)، الهی‌نامه (منظوم / عرفانی / مورد توجه مولانا در سرودن مثنوی)، تذکرةالاولیاء (منثور)

نظامی گنجوی: آثار: مهم‌ترین اثر نظامی «پنج گنج» یا «خمسه» است مشتمل بر پنج مثنوی که عبارتند از: مخزن‌الاسرار، خسرو و شیرین (منظوم / عاشقانه)، لیلی و مجنون (منظوم)، اسکندرنامه مشتمل بر اقبال‌نامه و شرف‌نامه (منظوم)، هفت پیکر (منظوم).

سعدی شیرازی: آثار: گلستان (منثور / آمیخته با شعر / تعلیمی / این کتاب به نثر آهنگین و آمیخته با نظم و در هشت فصل (اصطلاحاً هشت باب) نوشته شده است. هشت باب گلستان عبارتند از: «سیرت پادشاهان»، «اخلاق درویشان»، «فضیلت قناعت»، «فوائد خاموشی»، «عشق و جوانی»، «ضعف و پیری»، «تأثیر تربیت» و «آداب صحبت». گلستان یکی از تأثیرگذارترین کتاب‌های نثر در ادبیات فارسی است)، بوستان (منظوم / تعلیمی/ بوستان سعدی به ده باب تقسیم شده است: ۱ـ عدل، ۲ـ احسان، ۳ـ عشق، ٤ـ تواضع، ٥ـ رضا، ٦ـ قناعت، ۷ـ تربیت، ۸ـ شکر، ۹ـ توبه، ۱۰ـ مناجات)

جامی: آثار: هفت اورنگ که خود مشتمل بر هفت کتاب در قالب منظوم است: ۱ـ سلسلةالذهب (زنجیرهٔ طلا)، ۲ـ سلامان و آبسال، ۳ـ تحفةالاحرار (هدیه‌ی آزادگان)، ٤ـ سبحةالابرار (نیایش نیکوکاران)، ٥ـ یوسف و زلیخا مثنوی عشقی به سبک خسرو و شیرین نظامی و ویس و رامین فخر گرگانی است، ٦ـ لیلی و مجنون، ۷ـ خردنامهٔ اسکندری.

آثار منثور: ۱ـ بهارستان یا روضةالاخیار و تحفةالابرار کتابی منثور (به زبان بیان عادی و نه شعر و نظم)، اما آمیخته به نظم و شعر، از عبدالرحمن جامی است که بخش‌هایی از آن را به سبک و سیاق گلستان سعدی نگاشته است، ۲ـ شواهدالنبوه و ۳ـ نفحات الأنس.

وحشی بافقی: وحشی دو منظومهٔ عاشقانه دارد: یکی ناظر و منظور و دیگری فرهاد و شیرین.

باذل مشهدی: حمله حیدری، معروف‌ترین اثر او، حماسه‌ای منظوم است.

مولانا (مولوی): مولانا جلال‌الدین محمد بلخی مشهور به مولوی شاعر بزرگ قرن هفتم هجری قمری است. وی در سال ۶۰۴ هجری قمری در بلخ زاده شد. پدر وی بهاءالدین که از علما و صوفیان بزرگ زمان خود بود به سبب رنجشی که بین او و سلطان محمد خوارزمشاه پدید آمده بود از بلخ بیرون آمد و بعد از مدتی سیر و سیاحت به قونیه رفت. مولانا بعد از فوت پدر تحت تعلیمات برهان‌الدین محقق ترمذی قرار گرفت. ملاقات وی با شمس تبریزی در سال ۶۴۲ هجری قمری انقلابی در وی پدید آورد که موجب ترک مسند تدریس و فتوای وی شد و به مراقبت نفس و تذهیب باطن پرداخت. وی در سال ۶۷۲ هجری قمری در قونیه وفات یافت.

القاب: قرن‌های بعد (ظاهراً از قرن ۹) القاب «مولوی»، «مولانا»، «مولوی رومی» و «ملای رومی» (به علّت اقامت طولانی در شهر قونیه) برای وی به کار رفته است و از برخی از اشعارش تخلص او را «خاموش» و «خَموش» و «خامُش» دانسته‌اند. زبان مادری وی پارسی بوده است.

نام پدر، محمد بن حسین خطیبی، معروف به «بهاءالدین ولد»
تاریخ تولد: قرن هفتم
محل تولد: بلخ
تاریخ درگذشت: روز یکشنبه، پنجم، جمادی‌الآخر سال ۶۷۲ هجری قمری
شاعران معاصر مولانا: سعدی و فخرالدین عراقی
آثار: غزلیّات شمس (منظوم / غنایی)، مثنوی معنوی (منظوم / غنایی / آن را به درخواست حسام‌الدّین چَلَبی و به شیوهٔ «الهی‌نامهٔ» سنایی یا «منطق‌الطیر» عطّار سرود / ۱۸ بیت نخست آن به «نی‌نامه» معروف است)، فیه‌مافیه (منثور / غنایی)، مجالس سبعه (مجموعهٔ مواعظ و مجالس مولانا یعنی سخنانی است که به وجه اندرز و به طریق تذکیر بر سر منبر بیان کرده است)

سیف فرغانی: شاعر قرن ۷ که در جریان حملهٔ مغول، قصیده‌ای با مطع «هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد/هم رونق زمان شما نیز بگذرد» خطاب به مغولان مهاجم سروده شده از اشعار معروف این شاعر آزاده است.

محتشم کاشانی: کمال‌الدین علی محتشم کاشانی شاعر ایرانی عهد صفویه و معاصر با شاه طهماسب اول است. وی در سال ۹۰۵ هجری قمری در کاشان زاده شد. معروف‌ترین اثر وی دوازده بند مرثیه‌ای است که در شرح واقعهٔ کربلا با مطلع «باز این چه شورش است که در خلق عالم است/باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است» سروده است. مجموعه‌ای از غزلیات عاشقانه با نام «جلالیه» نیز از وی باقی مانده است.

نویسندگان کهن

حسین واعظ کاشفی: اثر: اخلاق محسنی (منثور)
محمّد بن منوّر: اثر: اسرارالتوحید (منثور / زندگی‌نامهٔ داستانی)
ابوالفضل بیهقی: اثر: تاریخ بیهقی (منثور / تاریخ)
احمد بن محمّد بن زید طوسی: معروف به شیخ طوسی، اثر: تفسیر سورهٔ یوسف (ع) (منثور)
عین‌القضات همدانی: اثر: تمهیدات (منثور / غنایی)
محمّد عوفی: اثر: جوامع الحکایات و لوامع‌الروایات (منثور / داستانی)
مجد خوافی: اثر: روضهٔ خلد (منثور / آمیخته با شعر / تعلیمی)
ناصر خسرو: اثر: سفرنامه (منثور)
ظهیری سمرقندی: اثر: سفرنامه (منثور)
خواجه نظام‌الملک توسی: اثر: سیاست‌نامه: (منثور)
شهاب‌الدین سهروردی: آثار: فی حقیقةالعشق (منثور / غنایی)، آواز پر جبرئیل (منثور)
عنصرالمعالی: اثر: قابوس‌نامه (منثور / تعلیمی)
نصرالله منشی: اثر: ترجمهٔ کلیله و دمنه (منثور / آمیخته با شعر / داستان تعلیمی از زبان حیوانات)
فخرالدین علی صفی: اثر: لطایف‌الطّوایف (منثور / طنزآمیز)
نجم رازی معروف به دایه: اثر: مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد (منثور / آمیخته با شعر / غنایی / عرفانی)
نظامی عروضی: اثر: چهارمقاله (مجمع‌النوادر) (منثور)

شاعران معاصر

علی اسفندیاری (نیما یوشیج): آثار: مثنوی: «چشمه» / شعر «ای آدم‌ها»
سهراب سپهری: اثر: اتاق آبی (منثور)
محمدرضا شفیعی کدکنی (م. سرشک): اثر: مثل درخت در شب باران (منظوم / غنایی)
شهریار (سیّد محمد حسین بهجت تبریزی): أثر: همای رحمت (غزل / در ستایش امیرالمؤمنین (ع)

مهرداد اَوستا (محمدرضا رحمانی): أثر تیرانا (منثور)
پروین اعتصامی: اثر: مناظرهٔ «مست و هوشیار» (در قالب قطعه / تحت تأثیر طنز رندانهٔ حافظ)
عارف قزوینی: اثر: غزل «آزادی» با اشاره به سلطهٔ بیگانگان و بیدادگری محمدعلی شاه)
مهدی حمیدی شیرازی: اثر: شعر «در امواج سند» (منظوم / در قالب چهار پاره) «در امواج سند» عنوان یکی از مشهورترین شعرهای مهدی حمیدی شیرازی است که به وصف رشادت‌های جلال‌الدین خوارزمشاه در مقابل مغولان می‌پردازد.
مهدی اخوان ثالث: اثر: در حیاط کوچک پاییز در زندان (منظوم / شعر «خوان هشتم» در این مجموعه آمده. استفاده از واژه‌ها، ترکیب‌ها و ساختارهای نحوی کهن و کاربرد واژه‌ها و ترکیب‌های نوساخته از ویژگی‌های این اثر است)
سلمان هراتی: اثر: دری به خانهٔ خورشید (منظوم)
محمدتقی بهار: اثر: دماوندیّه (منظوم / در سال ۱۳۰۱ این شعر را سرود. با تأثیرپذیری از «هرج و مرج قلمی و اجتماعی» و هتّاکی‌ها در مطبوعات و آزار وطن‌خواهان و سستی کار دولت که به تحریک بیگانگان بروز کرده بود)
سیّد علی موسوی گرمارودی: اثر: گوشوارهٔ عرش (مجموعهٔ شعرهای آیینی)
سیّد حسن حسینی: اثر: هم‌صدا با حلق اسماعیل (منظوم / ادبیات پایداری)
حمید سبزواری: اثر: بانگ جرس (منظوم / قالب مصنوی / ادبیات پایداری)

نویسندگان معاصر
جلال آل احمد: اثر: ارزیابی شتاب‌زده (منثور / در بخشی از آن به روایت مرگ نیما اشاره شده است)
جمال میر صادقی: اثر: دیوار (داستان نمادین / زاویهٔ دید: دانای کل)
رضا امیرخانی: اثر: ارمیا (منثور / ادبیات پایداری)
محمد ابراهیم باستانی پاریزی: اثر: از پاریز تا پاریس (منثور / سفرنامه)
محمد بهمن بیگی: اثر: بخارای من، ایل من (منثور / داستانی)
عبدالحسین وجدانی: اثر: خسرو (منثور / داستانی دربارهٔ مضرّات اعتیاد / در این داستان از نقیضه‌پردازی استفاده شده است)
زهرا کیا (خانلری) اثر: داستان‌های دل‌انگیز ادب فارسی (منثور)
محمد اشتهاردی: داستان‌های صاحب‌دلان (منثور)
عیسی سلمانی لطف‌آبادی: اثر: روایت سنگرسازان ۲ (منثور / ادبیات پایداری)
محمدعلی اسلامی ندوشن: اثر: روزها: (منثور / حسب حال)
کامور بخشایش: اثر: زندان موصل (منثور / مجموعه خاطرات اصغر رباط جزی / ادبیات پایداری)
بدیع‌الزّمان فروزانفر: اثر: زندگانی جلال‌الدین محمد، مشهور به مولوی (منثور / زندگی‌نامه)
سیّد مهدی شجاعی: اثر: سانتا ماریا (منثور / مجموعه آثار)
نادر ابراهیمی: اثر: سه دیدار (منثور / زندگی‌نامهٔ داستانی)
رسول پرویزی: اثر: شلوارهای وصله‌دار (منثور / داستانی)
مجید واعظی: اثر: عبّاس میرزا آغازگری تنها (منثور / زندگی‌نامه)
احمد عربلو: اثر: قصّهٔ شیرین فرهاد (منثور)
محمدعلی جمال‌زاده: اثر کباب غاز (منثور / داستانی / با نثری طنزآمیز و آکنده از ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات عامیانه)
علی شریعتی: اثر: کویر (منثور / حسب حال)
معصومه آباد: اثر: من زنده‌ام: (منثور / ادبیات پایداری)
جلال متینی: اثر: نمونه‌های نثر فصیح فارسی: (منثور)
علی‌اکبر دهخدا: اثر: امثال و حکم (منثور)

شاعران و نویسندگان بیگانه

ریچارد باخ: اثر: پرنده‌ای به نام آذرباد (ترجمهٔ سودابه پرتوی / منثور)

جبران خلیل جبران: اثر: پیامبر و دیوانه

یوهان ولفگانگ گوته: اثر: دیوان غربی ـ شرقی (وی شیفتهٔ شعر و اندیشهٔ حافظ بود و بند «مگر نه راهنمای ما هر شامگاهان با صدای دلکش، بیتی چند از غزل‌های تو را می‌خواند تا ...» را در ستایش وی سروده)

نزار قبّانی: اثر سمفونی پنجم جنوب

شکسپیر: اثر: غزلواره‌ها

آلفونس دوده: اثر: قصّهٔ‌های دوشنبه (ترجمهٔ عبدالحسین زرّین‌کوب)

رابیندرانات تاگور: اثر: ماه نو و مرغان آواره

آندره ژید: اثر: مائده‌های زمینی و مائده‌های تازه

پابلو نرودا: اثر: هوا را از من بگیر خنده‌ات را نه

وهان کریستوف شیللر: اثر: شعر «مزار شاعر» (قطعه‌ای در مقایسهٔ جایگاه قدرتمندان و هنرمندان)

تولستوی: اثر: سه پرسش (منثور / داستان کوتاه)

بخش پنجم: انواع ادبی، قالب‌های شعر فارسی، سبک‌های نظم و نثر فارسی

انواع ادبی

ادبیات حماسی: حماسه در لغت به معنی دلیری و جنگاوری است. از ویژگی‌های حماسه می‌توان به خرق عادت، روایات جنگجویان و پهلوانی‌ها، داستان‌های مربوط به گیاهانی با خواص عجیب و موجودات افسانه‌ای اشاره کرد و همیشه در حماسه و در هر داستان حماسی یک قهرمان نیز وجود دارد. سروده‌های حماسی فارسی توسط خنیاگران دوره‌گرد در مناطق مختلف ایران با روش‌های ویژه و آیینی خوانده می‌شدند. از مهم‌ترین و شناخته‌شده‌ترین حماسه‌های ادبیات فارسی می‌توان به شاهنامهٔ فردوسی و نیز داستان‌هایی مانند کوش‌نامه، گرشاسپ‌نامه، فرامرزنامه و برزونامه اشاره کرد. همچنین حماسهٔ حمله حیدری و حمزه‌نامه هم از آثار مهم حماسی ـ مذهبی فارسی هستند. مهم‌ترین و جامع‌ترین حماسهٔ منثور فارسی مرزبان‌نامه است که در ابتدا به زبان مازندرانی نوشته شده بود و بعدها به فارسی ترجمه شد.

ادبیات غنایی: غنا در مفهوم واژه‌ای به معنی سرودخوانی و آواز است. به آثاری که احساسات، عواطف شخصی، حالا عاشقانه و امید و آرزو را با زبانی نرم و لطیف بیان می‌کنند، ادبیات غنایی می‌گویند. در ادب فارسی ادبیات غنایی با مفاهیمی چون عشق، عرفان، مرثیه، مناجات، گلایه و شکایت معمولاً در قالب‌های شعری غزل، مثنوی و رباعی و نیز در قالب نثر نوشته می‌شود. از نمونه‌های موفق ادبیات غنایی ایران می‌توان به خسرو و شیرین و لیلی و مجنون در آثار نظامی گنجوی، ویس و رامین اثر فخرالدین اسعد گرگانی و غزلیات حافظ و سعدی اشاره نمود. ادبیات عرفانی نیز در حوزهٔ ادبیات غنایی قرار می‌گیرد.

ادبیات تعلیمی: به مجموعه متون ادبی در قالب شعر و نثر که در آنها شاعر یا نویسنده «موضوع و مفهومی رفتاری، اخلاقی یا اجتماعی» را با زبان «پند و اندرز» بیان می‌کند، ادبیات تعلیمی گفته می‌شود. هدف یک اثر تعلیمی ـ همان‌طور که از نامش پیداست ـ تعلیم و آموزش است. موضوعی که تعلیم داده می‌شود ممکن است مربوط به «حکمت، اخلاق، مذهب یا دانشی از معارف بشری» باشد. سبکِ آثار تعلیمی هم ممکن است حقیقی یا تخیّلی ـ ادبی باشد؛ و همین طور قالب ارائهٔ این آثار می‌تواند روایت، نمایش یا گونه‌های دیگر باشد. نمونه‌هایی از آثار کهن که جنبهٔ تعلیمی دارند: قابوس‌نامه، کلیله و دمنه، بوستان، گلستان، مثنوی معنوی و آثار طنز.

ادبیات داستانی: به همهٔ آثاری که به شیوهٔ داستانی و با بهره‌گیری از عنصر روایت، شخصیّت، لحن، زمان، مکان و زاویهٔ دید پدید می‌آیند، ادبیات داستانی گفته می‌شود. ادبیات داستانی شامل همهٔ آثار روایی است. هر اثر روایتیِ خلّاقانه، از قبیل: قصّه، داستان کوتاه و رمان می‌باشد. نویسنده در «ظرفِ داستان» تفکّرات، آرزوها و جهت‌گیری‌های فکری خود را می‌گنجاند.

ادبیات نمایشی: ادبیات نمایشی نوین در ایران با ترجمه آثار مولیر به فارسی در دوران مشروطیت قاجار رایج شد و تا به امروز ادامه یافت. از اواسط دههٔ ۱۳۳۰ برپایی سالن‌های جدید نمایش و برگزاری جشنواره‌های تئاتر و توجه روشنفکران به ریشه‌های هنر بومی و ملی سبب رونق دوبارهٔ نمایشنامه‌نویسی شد. غلامحسین ساعدی با نام مستعار گوهرمراد و بهرام بیضایی و اکبر رادی و اسماعیل خلج از برجسته‌ترین نمایشنامه‌نویسان معاصر به‌شمار می‌روند.

ادبیات پایداری: به مجموعهٔ متونی که در آنها گوینده، فکر آگاهی‌بخش یا انتقادی خود را دربارهٔ عدل و داد، ظلم و بیداد و آزادی و حق‌جویی بیان می‌کند و خواننده را به ایستادگی، مبارزه و سازش‌ناپذیری در برابر ظلم فرا می‌خواند، «ادبیات پایداری یا ادبِ مقاومت» می‌گویند.

ادبیات انقلاب اسلامی: ادبیات انقلاب اسلامی، شامل مجموعه سروده‌ها و نوشته‌هایی است که از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ تا امروز آفریده شده‌اند و درون‌مایهٔ آنها از فرهنگ اسلامی، قیام امام حسین (ع)، اندیشه‌های امام خمینی (ره) و فضای فرهنگی، معنوی و شور و نشاط انقلابی جامعه، تأثیر پذیرفته است.

ادبیات سفر و زندگی: آثاری که اشخاص با ثبت خاطرات و گزارش احوال خویش یا شرح رخدادهای روزگار و افکار دیگران بر جای می‌گذارند، «حسبِ حال» یا «زندگی‌نامه» نام دارد. زندگی‌نامه‌ها انواع گوناگونی دارند که «سفرنامه» و «خاطره‌نگاری» (خاطره نگاشت) دو مورد از آنها هستند.

ادبیات جهان: به مجموعهٔ آثار شاعران و نویسندگانی که فرهنگ و فضای بیرون از جغرافیای فرهنگی ایران را تصویر می‌کنند و مسائل سرزمین‌های دیگر یا موضوع‌های بشری را در جهان نشان می‌دهند، ادبیات جهان می‌گوییم. مطالعهٔ ادبیات جهان کمک می‌کند تا با افکار مشاهیر، اندیشه‌های ملل و آثار برجسته و شخصیت‌های مشهور آنها آشنا شویم.

قافیه

تعریف سادهٔ قافیه: هر شعر نظمی باید قافیه داشته باشد. به کلماتی که در انتهای هر مصراع می‌آید و هم وزن هم هستند و در حرف آخر با هم مشترک هستند را قافیه می‌گویند (قافیه به کلمه یا حروفی که تکرار کردن آنها باعث نظم دادن به شعر می‌شوند گفته می‌شود.)

قافیه را در منابع مختلف به دو صورت تعریف کرده‌اند: در یکی از آن‌ها، قافیه حرف یا حروف مشترک پایان کلماتی غیرتکراری است که در پایان کلماتی که به‌تنهایی معنا معنی دارند. بر اساس این تعریف، این کلماتِ دارای حرف یا حرف مشترک انتهایی را هم‌قافیه می‌نامیم. در یک تعریف دیگر که البته رایج‌تر است و ما آن را در نظر می‌گیریم، قافیه به کلماتی گفته می‌شود که در پایان مصراع‌های یک شعر آمده‌اند و یک یا چند حرف مشترک در پایان‌شان وجود دارد. بر این اساس، مصراع‌هایی را که قافیه داشته باشند، «هم‌قافیه» می‌گوییم.

- ✓ به شعری که قافیه داشته باشد «مقفّی» می‌گویند.
- ✓ اگر قافیه در هر دو مصراع یک بیت آورده شود، بیت مصرّع نامیده می‌شود. بیت زیر مصرع است:
  - قرار در کف آزادگان نگیرد مال چو صبر در دل عاشق، چو آب در غربال (سعدی)
- ✓ پیشوندها و پسوندها با اینکه واژه نیستند، اما می‌توانند به‌عنوان قافیه قرار گیرند.
- ✓ قافیه یکی از ویژگی‌های شعر است که گاهی در نثر نیز دیده می‌شود. به قافیه در نثر «سجع» می‌گویند و نثری که سجع داشته باشد را «نثر مسجّع» می‌نامند.

ردیف: ردیف به کلمه یا کلماتی گفته می‌شود که در پایان مصراع عیناً تکرار می‌شوند. شعری که ردیف داشته باشد را «مُرَدَّف» می‌گویند.

- مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم طایر قدسم و از دام جهان برخیزم

- در بیت فوق، کلمه «برخیزم» ردیف است و قافیه‌ها «جان» و «جهان» هستند.
- روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست منت خاک درت بر بصری نیست که نیست
- در بیت فوق، «نیست که نیست» ردیف است.

✓ ردیف شعر را دلنشین و آن را آهنگین‌تر می‌کند.

✓ وجود قافیه در شعر منظوم ضروری است، اما آوردن ردیف اختیاری است.

✓ گاهی واژه‌های قافیه لفظ و نوشتار یکسان، اما معنایی متفاوت دارند. در این حالت، جناس تام یا همسان داریم و این دو کلمه ردیف نیستند؛ زیرا برای آنکه دو کلمه ردیف باشند، باید هم در لفظ و نوشتار و هم‌معنا یکسان باشند. در چنین مواردی، دو کلمه قافیه‌اند. ابیات زیر، مثال‌هایی از این مورد را نشان می‌دهند:

- هر کس که نهد پای بر آن خاک سر کو ذکرش همه این است که گم گشته دلم کو (فروغی بسطامی)
- قافیه‌ها (جناس تام): کو (کوچه)، کو (کجاست)
- غم خویش در زندگی خور که خویش به مرده نپردازد از حرص خویش (سعدی)
- قافیه‌ها (جناس تام): خویش (خویشاوند)، خویش (خود)
- ز هر ناحیت کاروانها روان به دیدار آن صورت بی‌روان (سعدی)
- قافیه‌ها (جناس تام): روان (رونده)، روان (روح و جان)

حروف اصلی و الحاقی قافیه: حروف قافیه را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: حروف اصلی و حروف الحاقی.

حرف یا حروفی را که جزء اصلی قافیه‌اند را «حروف اصلی» می‌نامیم. برای مثال، در بیت زیر از باباطاهر، «ربابم» و «خرابم» قافیه‌اند و حروف اصلی قافیه «ابم» است.

- دو زلفانت گرم تار ربابم چه می‌خواهی ازین حال خرابم

✓ حرف یا حروفی (مانند نشانه‌های جمع، پسوندها، ضمایر متصل، شناسه‌های فعل، نون مصدر و...) را که به قافیه‌ها الحاق شده‌اند، «حروف الحاقی» می‌نامیم. مثلاً در بیت زیر، حرف «ی» در آخر قافیه‌های «نوروز» و «برافروز» حرف الحاقی است:

- ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی

قافیه درونی و قافیه میانی: گاهی قافیه علاوه بر پایان مصراع‌ها، در درون آن‌ها نیز می‌آید که به آن «قافیه درونی» می‌گوییم و شعری که چنین قافیه‌ای دارد «شعر مسجع» نامیده می‌شود. ابیات زیر مثال‌هایی هستند که قافیه درونی دارند:

- ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من تا یک زمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن (معزّی)
- ربع از دلم پر خون کنم، اطلال را جیحون کنم خاک دمن گل‌گون کنم، از آب چشم خویشتن (معزّی)
- یار مرا، غار مرا، عشق جگرخوار مرا یار تویی، غار تویی، خواجه نگه‌دار مرا (مولوی)
- روح تویی، نوح تویی، فاتح و مفتوح تویی سینه مشروح تویی، بر در اسرار مرا (مولوی)
- مرده بدم زنده شدم، گریه بدم خنده شدم دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم (سعدی)

✓ گاهی شاعر برای آهنگین‌تر کردن شعر، در پایان نیم‌مصراع قافیه می‌آورد که به آن «قافیه میانی» می‌گویند. بیت‌های زیر قافیه میانی دارند:

- در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود (سعدی)

✓ گاهی هر دو قافیه میانی و درونی را یکی در نظر می‌گیرند و با نام قافیه درونی از هردو یاد می‌کنند.

قافیه دوگانه یا ذوقافیتین: «قافیه دوگانه» که به آن «ذوقافیتین» نیز می‌گویند، بر اشعاری نام نهاده می‌شود که دو قافیه نزدیک به هم یا در کنار هم داشته باشند. ابیات زیر قافیه دوگانه دارند:

- ای از مکارم تو شده در جهان خبر افکنده از سیاست تو آسمان سپر (رشیدالدین وطواط)

- دوش آگهی ز یار سفرکرده داد باد — من نیز دل به باد دهم هرچه باد باد (حافظ)
- گزید از غنیمت ظرایف بسی — کز آن سان نبیند طرایف کسی (نظامی)

✓ در مواردی که در پایان ابیات دو قافیه می‌آید، قافیه پایانی «قافیه اصلی» و قافیه قبل آن «قافیه فرعی» یا «قافیه دوم» نامیده می‌شود.

✓ همان‌طور که مشاهده می‌شود، ذوقافیتین اغلب در مواردی می‌آید که واژه دوم ظاهراً ردیف است؛ اما همان‌طور که پیش‌تر نیز گفتیم، باید دقت کنید که کلمات ردیف علاوه بر ظاهر یکسان باید در یک معنی یا نوع دستوری یکسان باشند.

قافیه خطی: واژه «خطی» در اینجا به خط و نوشتار است. در اصل، تشابه قافیه‌ها بر مبنای لفظ و گفتار است، نه خط و نوشتار. با وجود این، شعرا علاوه بر تشابه لفظی قافیه‌ها، تشابه نوشتاری آن‌ها را نیز رعایت کرده‌اند. مثلاً کلماتی را که هم‌آهنگ بوده، اما به دو حرف «ت» و «ط» ختم شده‌اند به‌کار نبرده‌اند. قافیه‌هایی که چنین رعایتی در آن‌ها صورت گرفته را «قافیه خطی» می‌نامند. البته شعرایی نیز بوده‌اند که قافیه خطی را رعایت نکرده‌اند. برای مثال، سعدی در بیت زیر قافیه خطی را رعایت نکرده است:

- چه مصر و چه شام و چه برّ و چه بحر — همه روستایند و شیراز شهر

قافیه مصنوع: اگر تلفظ یکی از دو قافیه تغییر کند تا بتواند با قافیه دیگر هم‌قافیه شود، آن را قافیه را «قافیه مصنوع» می‌گوییم. برای مثال، در بیت زیر، دو کلمه «سالخورد» و «کرد» را به‌عنوان قافیه داریم. تلفظ آخر کلمه «سالخورد»به «سالخَرد» تغییر کرده تا با «کَرد» هم‌قافیه شود:

- چه گفت آن سراینده سالخورد — چو اندرز انوشیروان یاد کرد (فردوسی)

✓ قافیه مصنوع را یکی از عیوب قافیه شمرده‌اند.

ردالقافیه: ردالقافیه در لغت به‌معنای بازگرداندن قافیه است و در اصطلاح ادبی به تکرار واژه قافیه مصراع اول غزل یا قصیده در مصراع چهارم می‌گویند. ابیات زیر از همای شیرازی مثالی است از این صنعت ادبی که در آن، قافیه و ردیف «کار دارد» در مصراع‌های اول و چهارم تکرار شده‌اند:

- عاشق بی دل کجا با خلق عالم کار دارد — بگذرد از هر دو عالم هر که عشق یار دارد
- کار ما عشق است و مستی، نیستی در عین هستی — بگذر از خود پرستی، هر که با ما کار دارد
- دو بیت زیر از منوچهری دامغانی نیز ردالقافیه دارند:
- بر لشکر زمستان نوروز نامدار — کرده است رأی تاختن و عزم کارزار
- و اینک بیامده است به پنجاه روز پیش — جشن سده طلایه نوروز نامدار

قالب‌های اصلی شعر فارسی: عبارتند از:

غزل: «غزل» در لغت به معنی «حدیث عاشقی» است. در قرن ششم که قصیده در حال زوال بود «غزل» پا گرفت و در قرن هفتم رسماً قصیده را عقب راند و به اوج رسید. در قصیده موضوع اصلی آن است که در آخر شعر «مدح» کسی گفته شود و در واقع منظور اصلی «ممدوح» است اما در غزل «معشوق» مهم است و در آخر شعر شاعر اسم خود را می‌آورد و با معشوق سخن می‌گوید و راز و نیاز می‌کند. این «معشوق» گاهی زمینی است اما پست و بازاری نیست و گاهی آسمانی است و عرفانی. ابیات غزل بین ۵ تا ۱۰ بیت دارد و دو مصراع اولین بیت و مصراع دوم بقیه ابیات هم قافیه‌اند.

✓ درون مایه و محتوای غزل بیان عواطف و احساسات، عشق و عرفان و گاهی هم مضمون اجتماعی می باشد.

✓ محتوای غزل در آغاز عاشقانه بود سپس عارفانه (قرن ۷ و ۸) و به دنبال آن در دوره مشروطیت جنبه اجتماعی به خود گرفت. غزل در روزگار ما نیز همواره از قالب‌های درجه اول و محبوب شعر فارسی بوده است.

✓ شاعر در پایان غزل نام خود یا تخلص شاعری خویش را می‌آورد.

✓ غزل سرایان بزرگ شعر فارسی: حافظ، سعدی، مولوی، صائب تبریزی، عراقی، فرخی یزدی، شهریار. رهی معیری، سنایی غزنوی.

✓ بیت اوّل غزل را مطلع بیت آخر آن را مقطع گویند. (که هر کدام اگر به خوبی مطرح شوند حُسن مطلع و حُسن مقطع نام می‌گیرند)

- ✓ در غزل تنوع مطالب ممکن است. (یعنی موضوع هر بیت می‌تواند با ابیات دیگر فرق داشته باشد)
- ✓ غزل عاشقانه را سعدی و غزل عارفانه را مولوی به اوج خود رساندند
- ✓ حافظ که سر آمد غزل‌سرایان شعر فارسی است، شیوه ی عاشقانه ـ عارفانه را به کمال رساند.

فرق غزل و قصیده:

۱. از نظر تعداد ابیات
۲. درون مایه و محتوای
۳. وحدت موضوع نکته: اگر شاعر بیت نخست مطلع غزل و قصیده خود را زیبا و دلپسند بیاورد، از آن به حُسن مطلع تعبیر می‌شود به طوری که شنونده برای شنیدن باقی سخن تشویق گردد.

شکل گرافیکی قالب غزل:

*--------- *---------

*--------- ---------

و یا:

.....الف ..... الف

.....ب ..... الف

..... ج ..... الف

قصیده: قصیده معمولاً بیش از پانزده بیت دارد و مصراع نخست با مصراع‌های زوج هم‌قافیه است. درونمایه قصیده معمولاً مدح، ذم، سوگواری، بزم، وصف طبیعت و موعظه را شامل می‌شود. رودکی، فرّخی سیستانی، منوچهری، ناصرخسرو، مسعود سعد، انوری، سعدی، عنصری، انوری ابیوردی، خاقانی شروانی، سیف فرغانی و سعدالدین نزاری قهستانی، قاآنی، ملک الشّعرای بهار، مهدی حمیدی، امیری فیروزکوهی، مهرداد اوستا از برجسته‌ترین قصیده‌سرایان ادب فارسی به‌شمار می‌روند .هر قصیده ٤ بخش دارد:

۱. تغزل: مقدمه قصیده است بامضامینی چون عشق، یاد جوانی و وصف طبیعت
۲. تخلص: رابطه میان مقدمه باتنه اصلی قصیده است.
۳. تنه اصلی: مقصود اصلی شاعر با محتوایی چون مدح، رثا، پند و اندرز، عرفان، حکمت و...
٤. شریطه: دعای جاودانگی ممدوح در پایان قصیده است.

- ✓ مطلع: بیت اول قصیده را گویند.
- ✓ بیت آخر قصیده، مقطع نام دارد؛ مقطع برای شاعر موجب حُسن ختام است؛ به همین دلیل شاعر، نهایت کوشش خود را به کار می‌گیرد تا از لفظ و معنی زیبا استفاده کند.
- ✓ معمولاَ شاعر، تخلّص (نام شعری) خود را در مقطع می‌آورد.

شکل گرافیکی قالب قصیده:

*--------- *---------

*--------- ---------

و یا:

.....الف ..... الف

.....ب ..... الف

..... ج ..... الف

مثنوی: شعری است بر یک وزن با بیت های مصرع که هر بیت قافیه ای جداگانه دارد؛ و چون هر بیت دارای دو قافیه است آن را مثنوی (مزدوج یا دوتایی) نامیده‌اند. شعری که در آن هر بیت قافیه هایی مستقل و جدا از ابیات دیگر داشته باشد مثنوی، یا دوگانی نام دارد. مثنوی به سبب امکان نوکردن قافیه در هر بیت برای سرودن منظومه‌های بلند مناسب‌تر است. مثنوی از قدیمی‌ترین قالب‌های شعر فارسی و مخصوص زبان فارسی است و در همه ادوار از آن استفاده می‌شده است.

موضوع مثنوی

- حماسی و تاریخی: شاهنامه فردوسی، اسکندرنامه نظامی
- اخلاقی و تعلیمی: بوستان سعدی
- عاشقانه و بزمی: خسرو شیرین نظامی، ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی
- عارفانه: مثنوی معنوی مولانا، منطق‌الطیر عطار نیشابوری

- ✓ تعداد ابیات مثنوی حداقل دو بیت است و حداکثر برای آن وجود ندارد.
- ✓ مثنوی مناسب ترین قالب برای بیـان داستان ها و مطالب طولانی از جمله تواریخ و قصص است.
- ✓ موضوع و درون مایه مثنوی حماسی، تاریخی، اخلاقی، تعلیمی، عاشقانه، بزمی و عارفانه است.
- ✓ مشهورترین مثنوی سرایان عبارتنداز: فردوسی، نظامی، اسدی توسی، مولوی، عطّار، سعدی، سنایی، جامی، پروین اعتصامی و شهریار.

شکل گرافیکی قالب مثنوی:

*--------- *---------

+--------- +---------

@--------- @---------

#--------- #---------

و یا:

.....الف ..... الف

.....ب ..... ب

..... ج ..... ج

مسمط: مسمط به نوعی از قصاید یا اشعاری اطلاق می‌شود که وزن یکسان داشته و از تلفیق و ترکیب بخش‌هایی کوچک موسوم به رشته‌ها یا لخت‌ها فراهم آمده باشند. قافیهٔ رشته‌ها متفاوت است و در هر رشته تمام مصراع‌ها جز مصراع آخر هم‌قافیه است. در مسمط، مصراع آخر هر رشته را بند می‌گویند. بندها هم‌قافیه و حلقهٔ اتصال همهٔ رشته‌ها به یکدیگر است. منوچهری دامغانی ابداع‌کنندهٔ مسمط در شعر فارسی است.

مستزاد: قالب شعری کم‌استفاده در ادبیات فارسی که در حقیقت غزلی است که کلمه یا جمله موزون و هماهنگی به آخر تمامی مصراع‌ها اضافه شده‌است. مسعود سعد سلمان نخستین مستزادسرا است. میرزاده عشقی و مهدی اخوان ثالث نیز این قالب را در اشعارشان به کار برده‌اند.

ترجیع بند: مجموعه‌ای است از غزل‌های چند بیتی که هم‌وزن هستند و برای اتصال این غزل‌ها به یکدیگر از یک بیت تکراری استفاده می‌نماید. بیت ترجیع با قافیه‌ای ویژه و لفظ و معنی یکتا تکرار می‌گردد. سعدی و هاتف اصفهانی ترجیع‌بندهایی دارند.

ترکیب بند: همان ترجیع بند است با این تفاوت که بیت تکراری ترجیع‌بند در این قالب متغیر است. از ترکیب‌بندسرایان می‌توان به محتشم کاشانی و وحشی بافقی اشاره کرد.

قطعه: شعری است حاوی داستان یا پند اخلاقی و نیز مدح و هجو که در آن ابیات زوج هم‌قافیه‌اند. از دوبیت آغاز می‌شود. رودکی، انوری، ابن یمین و پروین اعتصامی مهم‌ترین قطعه‌سرایان ادبیات فارسی هستند.

رباعی: از دو بیت تشکیل شده و مصراع‌های یک و دو و چهارم با یکدیگر هم‌قافیه‌اند. وزن تمام رباعی‌ها یکسان است و برای بیان افکار و اندیشه‌های شاعر استفاده می‌شده‌است. این قالب کاملاً یارانی بوده و از زبان فارسی به سایر زبان‌ها رسیده‌است. رودکی را مخترع این قالب می‌دانند. بجز او خیام و مولوی نیز از رباعی‌سرایان بنام هستند.

دو بیتی: مانند رباعی است اما از آن قدیمی‌تر و کهن‌تر است. ریشه آن به دوران پیش از اسلام بازمی‌گردد. تفاوت رباعی و دوبیتی در وزن آن‌هاست و نیز اینکه دوبیتی برای بیان احساسات درونی شاعر بکار می‌رود. دوبیتی‌های فارسی از دوبیتی‌های محلی و فهلوی ریشه گرفته‌است. باباطاهر، صفی‌الدین اردبیلی و فایز دشتی از بزرگترین دوبیتی‌سرایان ایران به‌شمار می‌روند.

چهارپاره (دوبیتی پیوسته): شعری که از چند بندِ هم‌وزن و هم‌آهنگ تشکیل شده و هر بند آن، شامل چهار مصراع است. قافیه‌ها نیز در هر بند در انتهای مصراع دوم و چهارم می‌آیند. چهار پاره بیشتر برای طرح مضامین اجتماعی و سیاسی به کار می‌رود و از دورهٔ مشروطهٔ تا کنون رواج دارد. ملک‌الشعرای بهار، فریدون مشیری و فریدون توللّی سروده‌هایی در این قالب دارند.

مناظره (سؤال و جواب): این که شاعر موضوعی را به صورت پرسش و پاسخ بیان کند و شعر مبتنی بر پرسش و پاسخ یا گفت‌وگو باشد، مناظره می‌باشد.

سبک‌های شعر فارسی: سبک‌های ادبی شعر فارسی: سبک‌های شعر فارسی از نظر دوره، به سبک خراسانی، سبک عراقی، سبک هندی، دورهٔ بازگشت و سبک شعرنو تقسیم می‌شود.

تعریف سبک: سبک در لغت به معنی روش و شیوه است و در اصطلاح ادبی، روش خاصی است که شاعر یا نویسنده برای بیان اندیشه‌ها و مفاهیم خود انتخاب می‌کند. در واقع، سبک جهت‌دهنده و تنظیم‌کنندهٔ وحدت بافت و ساختار یک اثر ادبی است.

سبک خراسانی: سبک شعر فارسی دری را از آغاز نیمهٔ دومِ قرن سوم تا پایان قرن پنجم، سبک خراسانی می‌نامند. این سبک به دلیل اینکه شاعران نخستین فارسی عمدتاً از اهالی خراسان بودند و در دورهٔ حاکمیت امرای خراسان نظیر سامانیان و غزنویان پدیدآمده‌بودند سبک خراسانی نام گرفت. خراسان بزرگ شامل خراسان کنونی، افغانستان، تاجیکستان کنونی، سرزمین‌های ماوراءالنهر و ترکستان هم بود. سبک خراسانی از نظر تاریخی، سلسله‌های طاهری، صفاری، سامانی و غزنوی را در بر می‌گیرد. بنای شعر فارسی در دوران رواج سبک خراسانی، از همان عهد سامانیان به گونه‌ای گذاشته شد که سنت‌های باستانی فرهنگ ایران نیز، تا آنجا که با روح تعلیم اسلام منافات نداشت، فرصت ظهور و دوام می‌یافت. از ویژگی‌های مهم سبک خراسانی نفوذ کم واژگان عربی و ترکی و گرایش به اخلاق و حماسه‌های ملی ایرانی است

سبک عراقی: سبک عراقی از نظر تاریخی، دورهٔ مغولان، ایلخانان و تیموری را در بر می‌گیرد و از قرن هفتم تا اواخر قرن نهم ادامه دارد و دلیل نام‌گذاری آن هم، این است که بعد از مغول، کانون‌های فرهنگی از خراسان به عراق منتقل شد و شاعران و نویسندگان بزرگ آن بیشتر از شهرهای عراق عجم (شهرهای ری، اصفهان، همدان و...) هستند. سبک عراقی که تا زمان تیموری در ایران سبک اصلی سرایندگی بود از نظر محتوا و زبان و حتی دستور تا حدی با سبک خراسانی متفاوت بود. در سبک عراقی واموازه‌های ترکی و عربی تا حد زیادی در شعر فارسی رخنه کردند و حروف و اصطلاحات خاص دورهٔ خراسانی کنارگذاشته‌شد. درون‌مایهٔ شعر از حالت حماسی به عرفان تغییر یافت. قالب غزل نیز که در شعر خراسانی جایگاه باارزشی نداشت در این سبک به قالب اصلی شعر فارسی بدل شد؛ به عبارت دیگر دو ویژگی مهم شعر مکتب عراقی، یکی نفوذ و گسترش عرفان و دیگری پیدایش و رواج غزل است. از مهم‌ترین تفاوت‌های سبک عراقی با خراسانی در این است که شاعران از

طبیعت زنده و واقعی فاصله می‌گیرند و به سوی مسائل عقلی و ذهنی می‌روند و برخلاف سبک، ادبیات این دوره درون گرا، عشق‌گرا، محزون و غیررئالیستی است. از سرایندگان مهم سبک عراقی می‌توان به خاقانی شروانی، انوری ابیوردی، مولوی بلخی، نظامی گنجوی، سعدی شیرازی، خواجوی کرمانی، حافظ، کمال‌الدین اصفهانی و فخرالدین عراقی اشاره کرد. مهم‌ترین حوزه‌های معنایی سبک عراقی در شعر شامل عشق و عرفان و مدیحه‌سرایی می‌شد.

سبک هندی: انقلاب اجتماعی دیگری که باعث تغییر سبک شد، حکومت سلسلهٔ صفوی بود که جهان‌بینی شیعی داشتند. تغییر مذهب و رواج شیعه از عوامل مهم در تغییر تفکر و بیان، یعنی تغییر سبک بود. حکومت صفوی ایدئولوژی مذهبی شیعه را ترویج می‌کرد و به شعر مدحی و درباری توجه نداشت. علاوه بر این، به شعر عاشقانه هم بها نمی‌داد. از این رو، شاعران به دنبال قصیده و شعر مدحی نرفتند و بیشتر به امور جزئی و پند و اندرز و توصیف و بیان امور طبیعی و بازسازی اندرزها و تمثیل‌های کهن در زبان جدید پرداختند. نداشتن درآمد از شعر مدحی باعث شد که شاعران به دربارهای هند روی آورند، زیرا آنجا هنوز بازار قصیده و مدح رواج داشت و شاهان گورکانی هند، همه به پارسی سخن می‌گفتند. سبک هندی از اوایل قرن یازدهم تا اواسط قرن دوازدهم به مدت ۱۵۰ سال در ادبیات فارسی رواج داشت. در ایران، نام‌گذاری سبک‌ها براساس منطقه (خراسانی، عراقی) و محل تجمع شاعران بود. نام سبک هندی هم به این دلیل است که هند محل تجمع شاعران این سبک بوده است. از بزرگ‌ترین شاعران سبک هندی می‌توان به کلیم کاشانی، عرفی شیرازی، بیدل دهلوی، طالب آملی، هاتف اصفهانی و صابر کرمانی اشاره نمود.

از ویژگی‌های سبک هندی، روی آوردن اقشار مختلف مردم به شعر بود که باعث شد زبان کوچه و بازار به شعر راه یابد و وسعت دایرهٔ واژگان شعر گسترش یافت و بسیاری از لغات ادبی کهن از شعر بیرون رفت. زبان سبک هندی را باید زبانی واقع‌گرا دانست، زیرا زبان حقیقی مردم آن دوره بوده است. شعر سبک هندی، شعری معنی‌گراست و شاعران به معنی بیشتر توجه دارند تا به زبان و شاعران بیشتر به مضمون‌یابی و ارائهٔ معنی برجسته پرداختند. شعر این دوره در یک نگاه کلی، شعر تعلیمی است و پند و اندرز می‌دهد و ترهیب و ترغیب اخلاقی می‌کند. از دیگر ویژگی‌های سبک هندی، تعبیرات و تشبیهات و کنایات ظریف و دقیق و باریک و ترکیبات و معانی پیچیده و دشوار را می‌توان نام برد. در این سبک زبان کوچه‌بازار به شعر راه یافت و شاعری از صورتگرایی به معناگرایی در کلام رسید. بسیاری از واژگان کهن ادبی حذف شد و جایگزین‌های ساده و عامیانه‌تری جایگزین‌شان شد. قالب رایج این دوره غزل است و شاعران سبک هندی دو گونه‌اند: یکی مانند صائب تبریزی و کلیم کاشانی و حزین لاهیجی، یعنی بزرگان سبک هندی که ابیات آنان قابل فهم است و شعرشان وحدت موضوع و زبان روان و درستی دارد. این شاعران ادامه دهندهٔ سنت غزل بعد از حافظ و بابافغانی هستند. دوم، شاعرانی که به آنان خیالبند و رهروان طرز خیال می‌گویند که سبک هندی را به سوی افول بردند و بنای شعر آنان بر تک بیت است و وحدت موضوعی ندارند و فهم رابطهٔ دو مصراع آنان دشوار است؛ مانند: اسیر شهرستانی، قدسی، شوکت بخاری، ناصرعلی سرهندی و بیدل دهلوی.

سبک دورهٔ بازگشت: نادرشاه به شعر توجهی نداشت و مشغول جنگ‌های خود بود و از اعتنای کریم‌خان زند هم به شعر و شاعری، اسنادی در دست نیست، اما نطفهٔ شعر «دورهٔ بازگشت» مربوط به همین دوره است. بدین ترتیب، جنبش «بازگشت» در نیمهٔ دوم قرن دوازدهم، یعنی اواخر دورهٔ افشاریه پدیدار شد و در عهد کریم‌خان توسعه یافت؛ اما رواج آن از زمان فتحعلی‌شاه قاجار به بعد است. بیشتر شاعران این دوره به علت ابتذالی که در سبک هندی راه یافته بود، از آن شیوه خسته شده و به شعر گذشته ایران (سبک خراسانی و عراقی) روی آوردند و به احیای آن پرداختند، از این رو، آن را نهضت «بازگشت» گویند. نهضت بازگشت دو شاخهٔ اصلی دارد؛ اول قصیده‌سرایی به سبک شاعران کهن خراسانی و سلجوقی؛ اشعار صبا و قاآنی و سروش و شیبانی از این نوع است؛ دوم غزل‌سرایی به سبک عراقی، یعنی تقلید از حافظ و سعدی؛ اشعار مجمر اصفهانی و فروغی بسطامی و نشاط اصفهانی چنین است.

سبک شعر نو: انقلاب مشروطیت یکی از مهم‌ترین عوامل تغییرات اجتماعی و سیاسی و به ویژه فرهنگی در تاریخ ایران است و از این رو، مهم‌ترین تغییر سبکی را در پی داشت که سبک نو در شعر و نثر است. به این معنی که ادبیات هم از نظر فکری و هم از نظر صوری، به دو بخش کهن و نو تقسیم شد. هیچ‌گاه بین سبک‌های ادبی پیشین تا این اندازه اختلاف نبوده است. اعتراضی که بر شعر سنتی بود، این بود که شعر خیالی و غیرواقع‌گرا است و با اوضاع اجتماعی سیاسی آشوب‌زدهٔ ایران آن روزگار، فاصلهٔ بسیار دارد و شاعران باید به زبانی شعر بسرایند که

از مبارزات و مشکلات مردم سخن می‌گوید، نه از توصیف و معشوق‌های خیالی. با خوابیدن سر و صدای مشروطه و تغییر حکومت و تثبیت نظام جدید (دورهٔ پهلوی) شعر دورهٔ مشروطه به شکل شعر نو متجلی شد.

در این دوره دو جریان شعری وجود داشت؛ یکی تلفیق افکار نو با ادبیات سنتی که باید آن را ادامهٔ دورهٔ بازگشت دانست و به شکل متعالی‌تر در شعر شاعرانی مانند: ملک‌الشعرای بهار، رشید یاسمی، پروین اعتصامی و صورتگر و مهدی حمیدی یافت؛ دوم، جریان حقیقی تغییر سبک که برخی به آن توجه کرده بودند، ولی از همه جدی‌تر علی اسفندیاری معروف به نیما یوشیج بدان پرداخت و ملقب به «پدر شعر نو فارسی» گردید. پس از نیما، کسانی همچون سهراب سپهری، فروغ فرخزاد و مهدی اخوان ثالث، به شعر نو پرداختند. در این شیوه، شعر در سه سطح زبان و فکر و ادبیات، دچار تحول بنیادی شد و از شعر سنتی کاملاً متمایز شد.

نابرابری مصراع‌ها و ثابت نبودن جای قافیه در شعر، از ویژگی‌های ظاهری شعر نو است که آن را از نظر ساختار از شعر سنتی فارسی متمایز می‌کند. ویژگی اصلی شعر نو، حساسیت بالای آن نسبت به سرنوشت انسان، به عنوان موجودی اجتماعی و دارای اختیار و مسئولیت است. شعر نو بیشتر دارای مضامین سیاسی و اجتماعی، همچون: آزادی، آزادگی، ایستادگی در برابر ظلم و ستم و دفاع از محرومان و ستمدیدگان، جنگ و ایثار و شهادت و وطن‌دوستی و عشق است.

سبک‌های نثر فارسی (انواع نثر فارسی)

تعریف نثر: نثر در لغت به معنای پراکندن، پراکندگی، افشاندن، سخن پاشیده و افشانده به‌کار می‌رود، اما در اصطلاح نثر در ادبیات به‌عنوان نوشتار مستقیم و سرراست و نه شاعرانه است. در نثر دیگر نیازی به رعایت و پایبندی به وزن و قافیه وجود ندارد؛ بلکه بیشتر به سخنان و گفتارهای روزمره نزدیک است. به‌طور کلی، می‌توان تعریف نثر را اینگونه دانست: سبکی از نوشتار است که از ساختارهای دقیق قافیه و وزن پیروی نمی‌کند، بلکه از ساختارهای دستوری معمولی برای شرح واقعیات و توصیف افکار، نظرات و اندیشه‌ها استفاده می‌کند.

انواع نثر: ۱ـ نثر مرسل یا ساده، ۲ـ نثر موزون یا مسجّع، ۳ـ نثر بینابین، ٤ـ نثر فنّی یا متکلّف یا مصنوع، ٥ـ نثر شکسته‌ای یا یا محاوره‌ای

نثر مرسل یا نثر ساده: مرسل، اسم مفعول از ارسال و به معنی رها شده و آزاد است؛ یعنی نثر بی‌تکلف و غیرمقید به صنایع ادبی و فنون تزیینی کلام. در حقیقت، نثر مرسل، صورت مکتوب زبان گفتاری است؛ بدون توجه به هنرورزی‌های ادبی که بعدها مرسوم شد. به نثر مرسل، نثر دورهٔ اول نیز می‌توان گفت؛ زیرا اولین آثار مشهور بازمانده از نثر پارسی، مربوط به این دوره است. به نثر مرسل، نثر سبک خراسانی هم می گویند. به اعتبار این که نخستین نویسندگان در خراسان بودند و به لهجهٔ مادری خود می‌نوشتند. نثر مرسل را نثر بلعمی نیز می گویند. چون بلعمی جزو اولین و شاخص‌ترین نویسندگان این دوره است. نثر مرسل به لحاظ تاریخی، دو دورهٔ سامانیان و غزنویان را در بر می‌گیرد. البته در دوره‌های بعد هم تقلید می‌شد. به طور کلی، می‌توان گفت که نثر مرسل، نثری است ساده و روشن و مبتنی بر جملات کوتاه و کلمات پارسی و خالی از لغات عربی و کلمات مهجور است. نوشته های معمولی و از جمله کتبی چون سفرنامه ناصر خسرو و کیمیای سعادت نثر مرسل‌اند.

نثر موزون یا مسجّع: یکی از شیوه‌های نثر پارسی، نثر موزون یا مسجّع است که دو جلوه دارد؛ یکی نثر موزون مرسل که در آثار خواجه عبدالله انصاری دیده می‌شود و دیگری نثر موزون فنی که در مقامات حمیدی دیده می‌شود. بیان خواجه عبدالله در بیشتر آثار معروف خود، مانند: مناجات‌نامه، کَنزُالسالکین و طَبَقاتُ‌الصوفیه، موزون و مرسل است. بعدها جز یکی دو نفر شیوهٔ خواجه عبدالله را دنبال نکردند؛ ابوالفضل میبدی در کشف‌الاَسرار و امیر حسینی در نُزهَةُالمَجالس. مهم‌ترین ویژگی نثر موزون، لَخت‌ها یا فقره‌های مساوی یا تقریباً مساوی و همچنین سجع است. نمونه‌های زیبای نثر مسجع را در آثار خواجه عبدالله انصاری و کتاب‌هایی نظیر، تفسیر کشف‌الاسرار، اسرارالتوحید فی مقامات ابوسعید ابوالخیر، تذکرةالاولیا فریدالدین عطار نیشابوری، گلستان سعدی و غیره، می‌توان یافت. از میان کتاب های مزبور، گلستان سعدی از ویژگی خاصی برخوردار است زیرادر آن شیوه مختلطی از نثر مرسل با نثر موزون مسجع به کار رفته است.

نثر بینابین: نثر منشیان و دبیران عهد غزنوی است که در پایان دوره نثرمرسل و آغاز نثر فنی به فاصلهٔ نیم قرن ظاهر می‌شود. این نوع نثر در ادبیات ترکیبی از نثر فنی و مرسل است. به‌طوری‌که هم سادگی و آسانی نثر مرسل را دارد و هم استفاده از آرایه های ادبی، لغات عربی و آیات

به‌کار رفته در نثر فنی را شامل می‌شود. سیاست‌نامه نظام الملک، قابوس‌نامه عنصرالمعالی و ... متونی هستند که به این نوع نثر آراسته شده‌اند. متن زیر از قابوس‌نامه نمونه‌ای از این نثر است:

نثر فنی یا متکلّف: قرن ششم دورهٔ نثر فنی است. نویسندگان نثر فنی از منشیان و دبیران درباری بودند که در تحصیلات خود، آشنایی کافی با زبان و ادبیات عربی و معارف اسلامی می‌یافتند. آغازگر این سبک، نصرالله منشی، مؤلف کتاب کلیله و دمنه است که در نیمهٔ اول قرن ششم می‌زیست و دبیر دیوان غزنویان دوم بود و مدتی نیز منصب وزارت داشت. کلیله و دمنه که در سال ۵۳۹ نوشته شده، به نثر فنی معتدل است. نثر فنی، نثری است شعروار که مخیّل است و زبان تصویری دارد و سرشار از آرایه‌های ادبی مانند سجع و موازنه، اقتباس از آیات و احادیث، تضمین اشعار عربی و فارسی، جناس و مراعات نظیر است. اولین نمونهٔ نثر ادبی، کلیله و دمنه به این سبک نوشته شد و زیباترین کتب به نثر ادبی در این سبک دیده می‌شود. نثر فنی، عالی‌ترین نوع نثر از دید فضلاست. فضلایی که با زبان و ادب عرب انس دارند، از آن لذت شگرف می‌برند. در یک کلام، نثر فنی نثری است که با شعر، یک قدم بیشتر فاصله ندارد.

ویژگی‌های نثر فنی: برخی از ویژگی‌های نثر فنی عبارتند از:

۱. کثرت واژگان عربی
۲. استفاده از آیات و احادیث و ضرب‌المثل‌ها و اشعار عربی
۳. اطناب (حاشیه رفتن و کاربرد جملات معترضه)
٤. وفور آرایه‌های بدیعی و بیانی.
٥. توصیف زیاد، به گونه‌ای که خبر را تحت شعاع قرار دهد.
٦. آوردن مترادفات پی‌درپی

نثر شکسته یا محاوره‌ای (نگارش به شیوه زبان محاوره): نثر شکسته آن است که نوشتار به زبان محاوره و گفتگوی معمولی مردم کوچه و بازار نگاشته می‌شود و همچنان که کلمات در زبان محاوره عامه مردم مخفف می‌گردد و برخی از واژه‌ها در قیاس با صورت مکتوب آنها شکسته می‌شود در نگارش این نوع نثر که در دوره معاصر بیشتر در داستان‌نویسی یا نوشتن موضوعات طنزآمیز به کار می‌رود نویسنده برای نشان دادن چهره طبیعی و واقعی قهرمانان داستان‌های خود که غالباً از میان طبقات عامی و عادی اجتماع انتخاب می‌شوند، عین الفاظ، تعبیرات و تکیه کلام‌هایشان را به لهجه عامیانه در آثار خود می‌آورد. مبتکر این نوع از نثر در ادبیات معاصر مرحوم علامه علی اکبر دهخدا است که برای اولین بار در مقالات فکاهی و انتقادی خود با عنوان چرند و پرند و به امضای «دخو» در روزنامه صوراسرافیل از تعبیرات عامیانه و واژه‌های تخفیف یافته و شکسته سود می‌جوید. سید محمدعلی جمال‌زاده و صادق هدایت و جلال آل احمدنیز از جمله اولین نویسندگانی هستند که اسلوب محاوره و نثر شکسته را در نثر داستانی فارسی معاصر متداول می‌کنند و پس از آن گروهی دیگر از نویسندگان آثار خود را به نثر شکسته می‌نویسند.

از حضرت امیر (ع) نقل است: «نوکِ قلم‌های خود را تیز بتراشید و خطوط را نزدیک به هم بنویسید، عبارت‌های اضافی را حذف و اصلِ سخن را مورد توجّه قرار دهید؛ بپرهیزید از زیاده‌روی و مصرفِ بیش از حد که اموالِ مسلمانان، تحمّلِ ضرر و زیان را ندارد»؛ انتخابِ قلم، چینش و آماده‌سازی این جزوه با هدفِ استفاده و صرفه‌جوییِ حداکثری از کاغذ انجام شده؛ امید داریم چنانچه احتمالاً از سهولتِ استفاده از مجموعه کاسته شده، خوانندگان عزیز من را ببخشند و همچنین شایان ذکر است که: اگر در حین مطالعه با موارد سهو قلم و یا خطاهای انسانی دیگر که ما از آن غافل مانده‌ایم، مواجه شدید؛ از طریق ایمیل mollakarimi.omid@gmail.com یا واتساپ ۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵ با ما در میان بگذارید تا اصلاح‌نماییم. در نگارش بعضی از قسمت‌های این جزوه از کتاب «ادبیات جامع کنکوری گاج» و پایگاه دانش سایت https://utype.ir/docs کمک گرفته‌ایم. **به‌روزرسانی جزوه: ۱۴۰۱** **اینستاگرام** omid_mollakarimi

امید ملاکریمی هستم؛ یه حواس‌پَرتِ متولدِ دههٔ ۶۰ توو تهران! ارزشِ اصلیِ من در زندگی، کمک به دیگران و تأثیرگذاری بر زندگی آنهاست. به یادگیری و اشتراک‌گذاشتن آموخته‌هایم با دیگران علاقه‌ی زیادی دارم. البته همه تلاشم را می‌کنم تا روش‌هایی را که به افزایشِ کیفیتِ یادگیری کمک می‌کنند یاد بگیرم و بعد از افزودن تجربیات خودم، آنها را به دیگران هم انتقال بدهم. در حوزهٔ آموزش و نویسندگی در رشتهٔ حقوق با روش «ساده‌نویسی» و «به کار بردن مثال‌های روان» متفاوتم! من به این جمله ایمان دارم: «اگر موفقیتِ بیشتری می‌خواهی باید به دیگران کمک کنی تا به موفقیت بیشتری دست یابند.»

داستان نویسنده: بعد از اینکه لیسانسم رو گرفتم مثل خیلی از دانش‌آموخته‌های حقوق وارد دورهٔ کارشناسی‌ارشد شدم؛ البته باید بگم که به کارِ ثابت هم داشتم که ماهانه یه حقوقِ ثابت از اوون می‌گرفتم. رفته رفته به این نتیجه رسیدم که اگه بخوام اینجوری ادامه بِدم دستِ آخر بعد از دریافت مدرک کارشناسی‌ارشد و یا حتّی دکتری در بهترین حالت می‌خوام یه کارمندِ سطحِ بالا توو یه اداره بشم که نهایتاً یه حقوق خوب دریافت کنم. شاید برای خیلی‌ها رسیدن به یه حقوقِ کارمندیِ خوب نقطهٔ اوجِ آرزوهاشون محسوب بشه اما من رسیدن به یه حقوقِ ثابتِ خوب رو مطلوب نمی‌دیدم. همیشه دوست داشتم مثل قهرمانای این فیلما به آدمایی که توو موقعیت‌های بد قرار گرفتن کمک کنم و با کلّی غرور و کمالِ رضایت از مفید بودنِ خودم یه نفس عمیق بکشم و بگم «تونستم!». از این فیلما که بگذریم ذاتِ زندگیِ آدمیزاد اینه که باید بجنگه و از «یه جا نشستن» یا همون «صبح به صبح کارت زدن توو یه محیط اداری» فراری باشد. خلاصه اواخر اسفند ماه بود که تصمیم گرفتم عطای حقوقِ ثابت را به لقایش ببخشم و از اوّل فروردین شروع کنم به خوندن! البته این اشتیاقِ سوزان باید اوّلِ اوّل توو خودِ آدم ایجاد بشه و حتی اگه دوستان و اطرافیان با تمسخر بهت بگن: «تو که کارِ ثابت داری، می‌خوای بشینی و بخونی که چی!»؛ یا بگن: «صد و ده هزار تا شرکت می‌کنن و نهایتاً سه هزار تا وَر می‌دارن و تو بدونِ سهمیه عُمراً شانسی نداری!» اطمینان نداشتم که به موفقیت برسم اما با خودم عهد کردم که اوّل فروردین «بسمه‌الله» بگم و با همهٔ توانم پیش بِرم؛ البته قبلشم از خانواده‌ام خواستم که توو این مسیر کمکم کنن و این هشت ماه یه کم توقع و انتظارشون رو از من کم کنن. من ریسکِ شیرینِ بلندپروازانه‌ای رو آغاز کرده بودم؛ خلاصش کنم برات: «با وجودِ تمامِ ترسی که از شکست داشتم، از تصمیم‌ام راضی بودم!». جملهٔ یه بنده‌ی خدا اوومد توو ذهنم که می‌گفت اگر آرزوت اینه که یه ماشین بخری، اوّل برو یه جاسوئیچی برای ماشینی که توو رویاته تهیّه کن و یقین داشته باش که به ماشینه می‌رسی! منم بدون معطّلی، رفتم یک سنجاق‌سینهٔ کوچولو که رووش آرم کانون رو داره و وکیل‌های کانون همیشه روی کُت یا مانتوشون می‌زنن تهیه کردم. تا شروع کردم کمک‌های خدا رو دیدم که یکی یکی بَرام می‌اُومد. مثلاً با مسؤول یه کتابخونه صحبت کردم و با وجود اینکه ساعتِ کارِ اوونجا تا ۶ بعد از ظهر بود بهم گفت: می‌تونی با نگهبانِ مجموعه هماهنگ کنی و تا ۱۱ شب هم از کتابخونه استفاده کنی! خلاصه اینکه ایمان داشتم اگر امروز زحمت بکشم فردا از نتیجه و میوهٔ شیرینِ اوون زحمات بهره‌مند می‌شم؛ به فرموده قرآن: «فان مَع العُسر، یُسرا». خوشحالم از اینکه که امروز که این متن رو نوشتم در وضعیتی هستم که در تمامیِ آزمون‌های حقوقی (وکالت، قضاوت، ارشد، دکتری) قبول شدم و به عضویت «هیأت علمی» رسیدم و می‌خوام متنم رو با یه جمله تموم کنم: «تووی سکوت تلاش کن و اجازه بده صدای موفقیتت همه جا بپیچه!»

چشم‌انتظارِ خواندنِ داستانِ موفقیت‌تان هستم! به **امید** موفقیتِ تو؛ **امید** ملاکریمی

پایان گفتار ما: حمد و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است

به شماره همراه **۰۹۳۵۲۲۱۳۱۷۵** درخواستتان را **واتساپ** کنید و لینک جزواتِ قضاوت و وکالت را از من به **رایگان** دریافت کنید!